



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین

نویسنده:

حشمت‌الله قنبری همدانی

ناشر چاپی:

امیر کبیر

## فهرست

۵	فهرست
۸	با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین
۸	مشخصات کتاب
۸	مقدمه
۸	حماسه‌ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی
۹	حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی
۱۰	آغاز واقعه
۱۶	آماده باش سپاه اموی
۱۷	مشعرالحرام حسین
۱۸	شیرین زبانی قاسم
۱۹	گفت و گوی حسین و زینب
۲۰	در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)
۲۱	خطبه امام
۲۱	امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان
۲۲	نصایح یاران امام
۲۳	بازگشت خالص
۲۴	اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه
۲۶	ملاقات با عمر بن سعد
۲۶	نصیحت امام به سپاه کوفه
۲۷	سخنرانی حر
۲۸	آغاز جنگ
۲۸	حماسه‌ی اصحاب
۲۹	آتش زدن خیمه‌ها

۲۹	نماز عشق
۳۰	شهادی خاندان رسالت
۳۰	اولین مبارز علی اکبر
۳۳	حماسه‌ی علی اصغر
۳۴	تنهایی امام
۳۴	وداع امام حسین
۳۵	آخرین وداع
۳۵	هجوم ناجوانمردانه
۳۶	شکوه نیایش
۳۷	پرواز تا ملکوت
۳۸	تعداد شهادی کربلا
۳۸	بعد از واقعه
۳۹	حکایتی عجیب
۴۰	وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش
۴۱	دفن بدنهای مطهر شهدا
۴۲	کوفه در انتظار اسیران
۴۳	افشاگری خاندان رسالت
۴۸	در بارگاه ابن زیاد
۴۹	از کوفه تا شام
۵۱	سرزمین شام
۵۳	در مجلس یزید
۵۷	امام باقر در مجلس یزید
۵۷	افشاگری امام سجاد
۶۰	درخواست امام زین العابدین

- ۶۰ ..... حرکت از شام
- ۶۱ ..... خطبه‌ی امام سجاد
- ۶۲ ..... اربعین
- ۶۳ ..... درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## با خاندان وحی، از عاشورا تا اربعین

### مشخصات کتاب

سرشناسه: قنبری همدانی، حشمت‌الله، ۱۳۴۰ عنوان و نام پدیدآور: با خاندان وحی: از عاشورا تا اربعین / تالیف حشمت‌الله قنبری همدانی. وضعیت ویراست: [ویراست ۲]. مشخصات نشر: تهران: امیرکبیر، ۱۳۷۹. مشخصات ظاهری: ۱۷۳ص. شابک: ۹۶۴-۰۰۷۱۱-۰۰: ۶۰۰۰ریال (چاپ پنجم) یادداشت: این کتاب قبلاً- با عنوان "همراه با آل‌علی (ع) (از عاشورا تا اربعین)" توسط همین ناشر در سال ۱۳۷۹ نیز منتشر شده است. یادداشت: چاپ پنجم: ۱۳۷۹. یادداشت: کتابنامه: ص. ۱۷۲-۱۷۳. عنوان دیگر: همراه با آل‌علی (ع) (از عاشورا تا اربعین). عنوان دیگر: از عاشورا تا اربعین. موضوع: حسین بن علی (ع)، امام سوم، ۴- ۶۱ق. موضوع: واقعه کربلا، ۶۱ق. رده بندی کنگره: BP۴۱/۵/۸۱۸۷ق/۱۳۷۹ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۳۴ شماره کتابشناسی ملی: م۷۹-۲۶۱۴۰

### مقدمه

مقدمه حماسه‌ی عاشورا سرفصل عشق و شور و عرفان بزرگ مردان الهی و نشان آفرینش عزت و اقتدار و آرمان‌گرایی بزرگ زنان است که حیات اسلام ناب محمدی (ص) و آزادگی و آزادی را وامداد جاودانه پایمردی و استقامت خود ساخته‌اند، نهضت حسینی و انقلاب فیاض و جوشان عاشورا یک بعثت بدون وحی و شکفتن گلبنگ توحید در چکاک شمشیر و بر بلندای سرنیزه‌هاست، کربلا عرصه انفجار نور و ظهور حماسه از یک سو و تبلور قساوت و حد اعلای فاجعه از طرف دیگر است، و نینوا سرزمینی بی‌مانند برای نمایش تمامی عشق بر پرده هستی است، نمی‌دانم آیا تاکنون دایره‌ی آفرینش را بی‌کربلا- به تماشا نشسته‌ای؟ آیا منظومه معارف عارفان و سیر سالکان الی الله و جهاد مجاهدین فی الله و مجاهده عالمان فی سبیل الله را بی‌حسین (ع) و زینب در باغ خاطر گذرانده‌ای؟! به راستی اگر معما ازل در خزانه خارج از وصف آفرینش، گوهری چون حسین (ع) و مرواریدی چون زینب (س) نداشت، کار (صفحه ۸) کدامین بنی به کمال می‌رسید و راه کدامین رسول به نهایت پیوند می‌خورد؟ حسین و عاشورا و زینب ناموس دهر و باعث بقای هستی و تداوم راه پاکان و صالحان برای همیشه تاریخ بشر هستند، از پیامبران اولوالعزم تا مردمان عادی همه در جستجو و رهپوی مردان و زنان روزگار و سرزمینی هستند که پرچم هدایتشان در دستهای استوار زینب (س) و نهال آرزویشان در چشمه سار همیشه جوشان حسین (ع) استقرار یافته و نور خود را در چهره‌ی گلگون عاشورا به نظاره می‌نشینند، سال پیش بود که به مبارکی سال امیرالمؤمنین علی (ع) برادر فاضل و اندیشمندم حضرت حجت الاسلام والمسلمین جناب آقای عراقی از بنده خواست چند صفحه‌ای را با فرزندان امیرالمؤمنین از عاشورا تا اربعین همراه باشم و خداوند تعالی منت گذارد و دست ارادت مرا به خوان گسترده حضرت سیدالشهداء (ع) متصل فرمود، پس از چندی به نظرم آمد اصلاحات و اضافاتی مقتضی است تا تشنگان معارف حسینی در حد بضاعت قلیل بنده‌ای درمانده و خاکی در این سفر نورانی درمانده و خاکی در این سفر نورانی همراه دل و قلم حقیر باشند، چنین کردم و آنچه پیش روی شماست گریه قلم شکسته‌ای است با امید به پذیرش آستان حسینی (ع). حشمت‌الله قنبری همدانی عید غدیر ۱۴۲۱ ق. (۱۳۷۹ ش). (صفحه ۹)

### حماسه‌ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی

حماسه‌ی کربلا در کلام حضرت امام خمینی این خون سیدالشهدا (ع) است که خونهای همه‌ی ملت‌های اسلامی را به جوش می‌آورد

و این دسته جات عزیز عاشوراست که مردم را به هیجان می‌آورد و برای اسلام و برای حفظ مقاصد اسلامی مهیا می‌کند، در این امر سستی نباید کرد. - سیدالشهدا (ع) همه جا هست، (کل ارض کربلا) همه جا محضر سید الشهداء (ع) است، همه‌ی منبرها محضر سیدالشهداست، همه‌ی محرابها از سید الشهداء (ع) است. - مجالس بزرگداشت سید مظلومان و سرور آزادگان که مجالس غلبه‌ی سپاه عقل بر جهل و عدل به ظلم و امانت بر خیانت و حکمت طاغوت است، هر چه باشکوه‌تر و فشرده‌تر برپا شود و بیرقهای خونین عاشورا به علامت حلول روز انتقام مظلوم را از ظالم، هر چه بیشتر افزاشته شود. سید الشهداء (ع) و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان. - این روضه و این گریه آدم ساز است، انسان درست می‌کند. (صفحه ۱۰) - این عده از جوانهایی که این طور نیست که سوء نیت داشته باشند، خیال می‌کنند ما حالا باید حرف روز بزنیم. حرف سید الشهداء (ع) حرف روز است، همیشه حرف روز است، اصلا حرف روز را سیدالشهدا آورده است دست ماها داده و سیدالشهدا (ع) را این گونه حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قارچها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می‌کنم) اینها حفظ کرده است، مکتبش را، این مصیبتها و داد و قالها حفظ کرده است، این سینه زنیها و این دستجات و (عرض می‌کنم) اینها حفظ کرده. - این اختلاف که بین جناحها در ایران واقع شد و واقع می‌شود، اگر فرصت داده بشود، اینها چیزهایی بوده است که اجانب با مطالعات خودشان به آنجا رسیده بودند که باید جاهایی که می‌توان انسان تربیت کند، آنجا را بکوبند. در وضع دانشگاههای ما، در وضع دانشگاههای دینی، مطالعات زیادی کردند و به آنجا رسیدند که چند چیز مانع از استفاده‌ی آنهاست. یکی اسلام است. آنها فهمیدند که اگر چنانچه اسلام با آن وضعی که دارد و با آن تعلیمات واقعی که دارد، اسلام در این ممالک پیاده شود، برای آنها هیچ حظی و بهره‌ای نخواهد بود و آنها را قطع می‌کنند دستشان را و لهذا یک افرادی را چه از داخل و چه از خودشان وارد کردند که اسلام را وارونه نمایش بدهند. - محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است فداکاری سیدالشهدا سلام... علیه است که اسلام را برای ما زنده نگه داشته است، زنده نگه داشتن عاشورا با همان وضع سنتی خودش از طرف روحانیون، از طرف خطبا، با همان وضع سابق و از طرف توده‌های مردم با همان ترتیب سابق که دستجات معظم و منظم، دستجات عزاداری به عنوان عزاداری راه می‌افتند که باید بدانید که اگر بخواهید نهضت شما محفوظ بماند، باید این سنتها را حفظ کنید. البته اگر چنانچه یک چیزهای ناروایی (صفحه ۱۱) بوده است سابق، و دست اشخاص بی‌اطلاع از مسائل اسلام بوده، آنها باید یک قدری تصفیه بشوند، لکن عزاداری به همان قوت خودش باید باقی بماند. - محرم ماه تمییز یافته حق از باطل است، ماهی که به نسلها در طول تاریخ راه پیروزی بر سر نیزه را آموخت، ماهی که امام مسلمانان راه مبارزه با ستمکاران را به ما آموخت. - کربلا را زنده نگه دارید و نام مبارک حضرت سیدالشهدا را زنده نگه دارید که با زنده بودن او اسلام زنده نگه داشته می‌شود. - زنده نگه داشتن عاشورا، یک مسئله‌ی بسیار مهم سیاسی - عبادی است. - ما ملتی هستیم که با همین اشکلها، سیل جریان می‌دهیم و خرد می‌کنیم سدهایی را که در مقابل اسلام ایستاده است. تکلیف ما در آستانه‌ی شهر محرم الحرام چیست؟ تکلیف علمای اعلام و خطبای معظم در این شهر چیست؟ در این شهر محرم، تکلیف سایر قشرهای ملت چی هست؟ سیدالشهدا و اصحاب او و اهل بیت او آموختند تکلیف را، فداکاری را فداکاری در میدان، تبلیغ در خارج میدان. - این را باید همه‌ی گویند گاه توجه کنند و باید هم متوجه این معنا باشیم که اگر قیام حضرت سیدالشهدا - سلام... علیه - نبود امروز همه‌ی ما نمی‌توانستیم پیروز بشویم. تمام این وحدت کلمه‌ای که مبداء پیروزی ما شد، برای خاطر این مجالس عزا و این مجالس سوگواری و این مجالس تبلیغ و ترویج اسلام شد. ۲۷ / ۱۱ / ۵۷ (صفحه ۱۳)

### حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی

حماسه‌ی کربلا در کلام رهبر عظیم‌الشان انقلاب اسلامی بر اثر قیام اباعبدا... (ع) چه قدر دین در دنیا رشد کرد اسلام ریشه‌دار



شد. ملت‌های اسلامی بیدار شدند و رشد کردند علوم اسلامی و فقه اسلامی پیشرفت کرد. - این حادثه (حادثه‌ی کربلا) پشتوانه‌ی یک نهضت است و باید آبرومند، پر تپش و پر قدرت باقی بماند. - مجالس عزاداری برای این است که دل‌های ما را با حسین بن علی (ع) و اهداف آن بزرگوار نزدیکتر و آشنا تر کند. - عاشورا به ما درس می‌دهد که در ماجرای دفاع از دین، بصیرت بیش از چیزهای دیگر برای انسان لازم است. بی‌بصیرتها بدون اینکه بدانند، فریب می‌خورند و در جبهه‌ی باطل قرار می‌گیرند چنانکه در جبهه‌ی ابن زیاد کسانی بودند که از فساد و فجار نبودند ولی از بی‌بصیرتها بودند. - دنیای امروز، دنیای دروغ، زور، شهوترانی و دنیای ترجیح ارزشهای مادی بر ارزشهای معنوی است... وقتی کسی مثل امام بر سر کار آمد یعنی (صفحه ۱۴) ورق برگشت. شهوترانی، دنیا طلبی و وابستگی و فساد در انزوا رفت و تقوا، زهد، صفا و نورانیت، جهاد، دلسوزی برای انسانها، رحم و مروت و برادری و ایثار و از خود گذشتگی روی کار آمد... اگر این ارزشها را نگه داشتید نظام امامت باقی می‌ماند. - باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است. نگذاریم روح انقلاب و فرزندان انقلاب در جامعه منزوی بشوند. - امام (ره) فرمودند: عزاداری سنتی بکنید، در مجالس نشستن، روضه خواندن، گریه کردن، به سر و سینه زدن، مواكب عزرا راه انداختن، دستجاب عزاداری، همان چیزهایی است که عواطف را نسبت به خاندان پیغمبر (ص) پر جوش می‌کند که بسیار خوب است. - ملت عزیز ما در ایام محرم و صفر باید روح حماسه‌ی عاشورا روح نترسیدن از دشمن و توکل به خدا و روح مجاهدت فداکارانه در راه خدا را در خود تقویت کند. - خطابه باید سه محور را دربر بگیرد: اول اینکه عاطفه را نسبت به حسن به علی (ع) و خاندان پیامبر (ص) بیشتر کند و علقه و رابطه و پیوند عاطفی را مستحکم تر کند. دوم اینکه نسبت به حادثه‌ی عاشورا یک دید روشن و واضحی به مستمع بدهد و سوم اینکه نسبت به معارف دین، هم ایجاد معرفت و هم ایجاد ایمان بکند. - اگر معیار تقوی در جامعه عوض شد معلوم است که باید خون یک انسان باتقوایی مثل حسین بن علی (ع) ریخته بشود. اگر زرنگی و دست و پاداری در کار دنیا و پشت هم اندازی و دروغگویی و بی‌اعتنایی به ارزشهای اسلامی ملاک قرار گرفت، معلوم است که کسی مثل یزید باید در رأس کار قرار بگیرد و کسی مثل عبید... باید شخص اول کشور بشود. - باید در مقابل انحرافی که ممکن است دشمن بر ما تحمیل بکند، بایستیم. عبرت گیری از عاشورا این است. (صفحه ۱۷)

## آغاز واقعه

آغاز واقعه روز پنجشنبه دوم محرم الحرام سال شصت و یک هجری (۱) است، روزی که کاروان حسینی به سرزمین کربلا (۲) وارد می‌شود. حربن یزید ریاحی که لحظه‌ای از امام غافل نمانده است، تازه واردی که می‌بیند که بدون توجه به کاروان حسینی به سوی وی روان است. شیوه‌ی راه پیمودن او حکایت از اتفاق جدیدی دارد. او پیغام آور عبیدالله بن زیاد است که فرمان تازه‌ای را از والی کوفه برای فرماندهی شجاع سپاه اموی آورده است. متن پیغام چنین بود: اما بعد فجعجع بالحسین حین یبلغک کتابی و یقدم علیک رسولی بالعرء فی غیر حصن و علی غیر ماء و قد امرت رسولی ان یلزمک و لایفارقک (صفحه ۱۸) حتی یأتینی بانفاذک امری و السلام. (۳). بر حسین آنگاه که نامه‌ام به تو رسید و فرستاده‌ام بر تو وارد شد، سخت گیری کن، وی را در بیابان که نه پناهی داشته باشد و نه آبی، فرود آور. سفیر من مأموریت دارد تا تو را همراهی کند و ببیند چگونه فرمانم را اجرا خواهی کرد. حر به امام گفت باید در همین محل فرود آیند. چاره‌ای نبود، باید این سرزمین محل استقرار سپاه توحید می‌شد، سرزمینی که حال و هوای دیگری داشت، گویی در نسیم و گرمایش اندوه و غمی بزرگ موج می‌زد. علی (ع) از نام این سرزمین جويا شد. گفتند: اینجا شط فرات است. اما فرمود: آیا این زمین نام دیگری نیز دارد؟ پاسخ دادند: آری این سرزمین کربلا نیز نامیده می‌شود. امام مشتکی از خاک را برگرفت و فرمود: آری اینجا سرزمین کرب و بلاست. زمانی که با پدرم در جنگ صفین از این محل گذر می‌کردیم، چون از نام این سرزمین آگاه شد، لحظه‌ای تأمل کرد، آنگاه فرمود: اینجا محل فرود آمدن آنهاست، اینجا همان جایی است که خونهایشان را

بر خاک می‌ریزند، آنان که خاندان پیامبر هستند. (۴) سپس امام همراه با یاران خود (صفحه ۱۹) فرود آمدند و حر نیز در گوشه‌ای دیگر سپاهیان خود را فرود آورد و برای عیدالله پیغام فرستاد که کاروان حسینی در کربلا فرود آمده است. (۵). عیدالله زیاد پس از آگاهی از شرایط، خطاب به علی (ع) نامه‌ای نگاشت: یزید بن معاویه به من فرمان داده است که لحظه‌ای چشم بر هم مگذار و لقمه‌ای غذا مخور مگر اینکه حسین حکومت مرا پذیرفته باشد و یا او را کشته باشی. امام بی‌اعتنا به نامه‌ی عیدالله آن را به گوشه‌ای افکند و فرمود: این نامه پاسخ ندارد. (۶). آنگاه خطاب به یاران خود فرمود: «الناس عبيد الدنيا والدين لعق علي السنتهم يحوطونه ما درت معایشهم فاذا محصوا بالبلاء قل الديانون». (۷). «مردم بندگان دنیایند و دین را مانند چیزی که طعم و مزه داشته باشد می‌پندارند و تا هنگامی که طعم آن را بر زبان خود احساس می‌کنند آن را پاس می‌دارند و آنگاه که بنای آزمایش باشد تعداد دینداران کم می‌شود.» برخوردار امام با پیغام عیدالله آن چنان او را برآشفته که عمر بن سعد را به جنگ با امام فرمان داد. عمر بن سعد که سودای ملک ری را در سر داشت بر سر دوراهی عجیبی قرار گرفت؛ از یک سو جنگ با امام حسین (ع) برایش سخت و ناگوار بود و از طرف دیگر انصراف از حکومت ری برایش قابل تصور نبود. لذا از عیدالله مهلت خواست تا (صفحه ۲۰) اندیشه کند. (۸) با هر کس سخن گفت او را از جنگ با فرزند پیامبر (ص) بازداشت. حمزه بن مغیره به دایی خود گفت: تو را به خدا سوگند از این اندیشه بگذر، زیرا جنگ با حسین نافرمانی خدا و قطع رحم است. به خدا سوگند اگر همه‌ی دنیا از آن تو باشد و آن را از تو بستانند بهتر از آن است که به سوی خدا شتاب کنی در حالی که خون حسین (ع) بر گردن توست. (۹) اما حال و هوای ابن سعد بسیار سخت و عجیب بود، او به خود می‌گفت: «اترك ملك الري و الري الرغبتي ام ارجع مذموما بقتل الحسين و في قتله النار التي ليس دونها حجاب و ملك الري قره عيني (۱۰)». «آیا از حکومت ری بگذرم حال آنکه آرزوی من است؟ یا بازگردم و با کشتن حسین (ع) خود را در معرض مذمت خلق خدا قرار دهم؟ در قتل حسین آتشی است که از آن گریزی نخواهد بود ولی حکومت ری هم نور چشم من است.» بالاخره آنچه نمی‌بایست شد و عمر بن سعد قیامت خود را وا گذاشت و به طمع ملک ری در مقابل پافشاری عیدالله پذیرفت تا فرماندهی سپاه بنی‌امیه باشد. (۱۱). امام (ع) نیز خطاب به بزرگان کوفه نامه‌ای به این مضمون نوشت: بسم الله الرحمن الرحيم از حسین بن علی به سلیمان به سرد و مسیب بن نجبه و رفاعه بن شداد و عیدالله بن وال و گروه مؤمنان. اما بعد، شما آگاه هستید که رسول خدا در زمان حیات خود (صفحه ۲۱) فرمود: هر کس سلطان ستمگری را ببیند که حرام خدا را حلال کرده و پیمان خود را شکسته است، به سنت من مخالفت می‌کند و در میان بندگان خدا با ستم رفتار می‌نماید و اعتراض نکند، در قول و عمل، سزاوار است که خداوند متعال هر عذابی را که بر آن حاکم بیدادگر مقدر می‌کند، برای او نیز مقرر دارد شما می‌دانید و این گروه (بنی‌امیه) را می‌شناسید که از شیطان پیروی کرده و از اطاعت خدا سرباز زده، فساد را ظاهر، حدود الهی را تعطیل و غنایم را مخصوص خود ساخته‌اند، حرام خدا را حلال و حلال خدا را حرام کرده‌اند. نامه‌هایتان به من رسید و نمایندگان شما به نزد من آمدند و گفتند که شما با من بیعت کرده‌اید و مرا هرگز تنها نخواهید گذاشت و به دشمن تسلیم نخواهید کرد. اکنون اگر بر بیعت و پیمان خود استوار هستید که راه درست همین است، من و خاندانم با شما و خاندانتان خواهیم بود و من پیشوایتانم؛ اگر چنین نباشد و بر عهد خود پایدار نباشید و بیعت مرا از خود بردارید به جانم سوگند که تعجب نخواهم کرد، زیرا که رفتار شما را با پدرم و برادرم و پسر عمویم مسلم دیده‌ام، هر کس فریب شما را بخورد مردی ناآزموده است. شما از بخت خود رویگردان شدید و سود خود را در همراهی با من از دست دادید، هر کس پیمان شکست زیانش را خواهد دید و خداوند بزودی مرا از شما بی‌نیاز می‌سازد. والسلام امام نامه را مهر کرد و آن را به قیس بن مسهر صیداوی سپرد تا به کوفه عازم شود، پس از آن هر کدام از یاران امام گوشه‌هایی از مکونات دل (صفحه ۲۲) دریایی خود را با مراد خویش در میان نهادند. زهیر گفت: ای پسر رسول خدا! اگر دنیای ما همیشگی بود و در آن جاویدان بودیم، قیام با تو و کشته شدن در کنار تو را بر ماندن در دنیا مقدم می‌داشتیم. بریر بن خضیر که از قراء بزرگ مسجد جامع کوفه و صحابی امیرالمؤمنین (ع) بود (۱۲) گفت: خدا به وسیله‌ی شما بر ما

منت نهاد تا در رکابتان جهاد کنیم و بدنهایمان در راهتان قطعه قطعه شود تا جد بزرگوارتان رسول خدا (ص) در روز قیامت شفاعت کننده‌ی ما باشد. (۱۳) سپس نافع بن هلال از جا برخاست و گفت: به خدا سوگند، ما از قضای الهی هراسناک، و از دیدار پرودگار ناخشنود نیستیم، ما از روی نیت خالص و بصیرت، هر که را با تو دوست باشد دوست داریم و دشمن تو را دشمن می‌شماریم. (۱۴). آنگاه امام در نامه‌ای خطاب به برادرش محمد بن حنفیه نوشت: اما بعد فکان الدنیا لم تکن و کان الاخره لم تزل (۱۵). انگار دنیایی وجود نداشته و پنداری آخرت هیچ‌گاه از دست نرفته است. از این بیان معلوم است که جان ملکوتی امام آماده‌ی پروازی بلند تا جوار قرب حق است و دنیا در مقابل دیدگان نافذ و نگاه حکیمانه‌ی او هیچ جایگاهی ندارد. عالم خاک جان شریفش را آزرده است. سومین روز محرم الحرام، جان و دل عمر بن سعد آکنده از دنیاطلبی (صفحه ۲۳) شد و به همراه فرزندش حفص راه کربلا را پیش گرفت. (۱۶) وی عزره بن قیس را مأمور کرد تا علت آمدن امام را جویا شود، اما عزره را روی رفتن نبود، زیرا او خود از جمله دعوت‌کنندگان بود که نوشته بود: باغها سرسبز شده‌اند، میوه‌ها رسیده‌اند و چشمه‌ها جوشیده‌اند، حرکت کن که سپاهی آماده‌ی فرمان توست. (۱۷). لذا از انجام این مأموریت خودداری کرد. (۱۸) کثیر بن عبدالله شعبی چون ماجرا را چنین دید خطاب به عمر بن سعد گفت: من نزد حسین می‌روم و اگر بخواهی او را به قتل می‌رسانم. عمر بن سعد گفت: چنین تصمیمی ندارم، اما به نزد او برو و علت آمدن او را به این سرزمین جویا شو! ابوثمامه الصائدی که کثیر را بدترین مردم روی زمین می‌دانست راه را بر وی بست و از او خواست تا شمشیر خود را بر زمین نهد و آنگاه به ملاقات امام بشتابد. کثیر گفت: به خدا سوگند چنین نخواهم کرد؛ اگر بگذارید پیام خود را ابلاغ می‌کنم و گرنه بازخواهم گشت. به هر حال کثیر بدون ملاقات با امام مأیوسانه بازگشت و ماجرا را برای عمر بن سعد بازگو کرد. پس از ناکامی کثیر، قره‌بن قیس حنظلی از خواهرزادگان حبیب بن مظاهر به سوی امام رفت و علت آمدن امام را جویا شد. (صفحه ۲۴) امام فرمود: شهر شما برایم نامه نوشتند و مرا دعوت کردند و اگر از آمدن من خشنود نیستند باز می‌گردم. چون قره قصد مراجعت کرد حبیب او را خطاب قرار داد و گفت: وای بر تو به سوی مردمی ستمکار بازمی‌گردی؟ این مرد را یاری کن که به وسیله‌ی پدران او به راه راستی و درستی هدایت یافتی. قره گفت: باز می‌گردم و اندیشه می‌کنم و چون بازگشت پیام امام را به عمر بن سعد ابلاغ کرد و اظهار داشت که در جنگ شرکت نخواهد کرد. پسر سعد نیز گفت: امیدوارم که خداوند مرا از جنگ با حسین برهاند. (۱۹). سپس عمر بن سعد در نامه‌ای به عنوان عیدالله نوشت: چون با سپاهیانم در برابر حسین و یارانش قرار گرفتم قاصدی را به سویش فرستادم و دلیل آمدنش را جویا شدم و او در جواب گفت: اهالی این شهر (کوفه) برایم نامه نوشتند و نمایندگان خود را به سویم فرستادند و مرا دعوت کردند. اگر آمدنم را خوش نمی‌دارید، بازمی‌گردم. عیدالله گفت: هم اکنون که در چنگال ما گرفتار آمده است، امید رهایی دارد، ولی اکنون هنگام فرار نیست!! آنگاه به عمر بن سعد نوشت: منظورت را دانستم. به حسین بن علی بگو خود و تمامی یارانش (صفحه ۲۵) با یزید بیعت کنند، آنگاه درباره‌ی ایشا تصمیم خواهم گرفت. (۲۰). با رسیدن نامه و آگاهی از متن آن عمر بن سعد گفت: می‌پندارم که عیدالله بن زیاد صلح و دوستی را نمی‌پذیرد و خواهان سازش نیست. (۲۱) وی چون می‌دانست امام هرگز تن به بیعت نخواهد داد نامه‌ی عیدالله را برای او نفرستاد. (۲۲) تلاش دستگاه حکومتی بنی‌امیه برای بسیج افراد و امکانات به سوی کربلا وارد مرحله‌ی جدیدی شده بود؛ عیدالله شخصا به سوی نخلیه (۲۳) رفت و حصین بن تمیم با چار هزار نفر به او پیوستند. محمد بن اشعث، کثیر بن شهاب حارثی و قعقاع بن سوبه مأموریت یافتند تا مردم را مهیای جنگ سازند. (۲۴) هر لحظه بر تعداد سپاهیان افزوده می‌شد و تشنگان قدرت و فریفتگان دنیا اشتیاق عجیبی داشتند تا به سوی آوردگاه حسینی حرکت کنند. زیباترین نغمه برای پیمان شکنان حرفه‌ای کوفه صدای چکاچک بازار آهنگران بود که هر لحظه را برای ساخت سلاح غنیمت می‌شمرد. نخلیه مملو از جمعیت بود، مردمانی که فضایل را وانهاده و تاریکیهای جاهلیت جانهایشان را پر کرده بود. سالهای دوری نبود که در همین محل پدر امام حسین (ع) با کوفیان سخن گفته بود: «اللهم انی یقده ملتهم و ملونی و سئمتهم و سئمونی فابدلنی بهم خیرا منهم و ابدلهم بی شرا

منی. اللهم مٹ قلوبکم کما یمات الملح فی الماء، اما والله لوددت ان لی بکم الف فارس من بنی فارس من بنی فراس بن غنم.» (۲۵)

«خداوند اینها از من خسته‌اند و من از آنان خسته‌ام، آنان از من به (صفحه ۲۶) ستوه آمده‌اند و من از آنان دل شکسته‌ام، پس بهتر از آنان را مونس کنم و بدتر از مرا بر آنها بگمارم. به خدا سوگند دوست داشتم به جای شما هزار سوار از بنو فراس بن غنم برایم بود.» هم اکنون فرصتی فراهم آمده بود تا زحمات پیامبر و خون دل خوردنهای علی جبران شود، لذا دسته دسته رو به سوی کربلا نهادند. روز چهارم محرم مسجد کوفه مملو از جمعیتی بود که در انتظار سخنان فرزند زیاد لحظه شماری می کردند. وی پس از آنکه بر فراز منبر قرار گرفت گفت: ای مردم! شما آل ابی سفیان را آزموده‌اید و ایشان را آن گونه که می خواستید دریافتید، یزید رامی شناسید که دارای راه و روشی نیکوست، به زیردستان خود احسان می کند و عطایایش بجاست. پدرش نیز این گونه بود. یزید دستور داده است که سهم شما را از عطایا بیشتر کنم و پولی را برایم فرستاده است تا در میان شما تقسیم نمایم و آنگاه شما را به سوی حسین فرستم، این سخن را بشنوید و اطاعت کنید. (۲۶) سپس عییدالله پیشاپیش مردم به سوی نخلیه حرکت کرد و یزید بن رکاب کلبی، مضایربن رهینه مازنی و شمربن ذی الجوشن را به سوی عمر بن سعد اعزام نمود. (۲۷) بالاخره خورشید روز چهارم در حالی غروب کرد که بیست هزار نفر آماده‌ی جنگ با فرزند پیامبر خدا شده بودند. (۲۸). در پنجمین روز محرم عییدالله قاصدی را به سوی شیب بن ربیع (۲۹). (صفحه ۲۷) فرستاد و از وی خواست تا در دارالعماره حاضر شود. او خود را به بیماری زده بود تا از حضور در کربلا معاف شود، اما پس از گفت و گو با عییدالله با هزار سوار به سوی کربلا شتافت. (۳۰) با اعلام حکومت نظامی و شرایط ویژه جنگی عده‌ای مأمور شدند مرتباً فاصله‌ی کوفه و کربلا را پیمایند و ضمن کنترل راهها به تبادل اخبار پردازند. (۳۱) زحربن قیس جمفی با پانصد نفر مأمور شد که بر پل فرات موضع بگیرد تا کسی نتواند برای یاری امام از کوفه خارج شود. هر فرد مشکوکی بسرعت اعدام می شد، مردم فوج فوج به سوی میدان نبرد می شتافتند. در میان لشکر اموی تنها سی هزار نفر از افرادی حضور داشتند که از خزانه‌ی اموی مستمری می گرفتند و امرار معاش می کردند. (۳۲). رور ششم فرارسید. کربلا پرجمعیت‌ترین منطقه‌ی عراق شده بود. حبیب بن مظاهر از امام اجازه گرفت تا نزد بنی‌اسد برود و آنها را به یاری امام دعوت کند. پس از اذن امام، حبیب به نزد بنی‌اسد رفت و گفت: بهترین بشارت را برایتان آورده‌ام، شما را به یاری فرزند پیامبر دعوت می کنم. او را یارانی است که هر کدام از هزار مرد جنگی برترند و هرگز او را تنها نخواهند گذاشت و به دشمنانش تسلیم نخواهند کرد. عمر بن سعد با انبوهی از کوفیان او را محاصره کرده است، چون شما را با من خویشاوندی است به این راه خیر راهنمایان می شوم، امروز از من فرمان (صفحه ۲۸) برید و به یاری او شتاب کنید تا شرف دنیا و آخرت برای شما باشد. به خدا سوگند اگر یک نفر از شما در راه خدا در اینجا با پسر دختر پیامبر کشته شود و صبر پیشه سازد، امید پاداش از خداوند داشته باشد رسول خدا (ص) در بهشت یار و همنشین او خواهد بود. در این هنگام عبدالله بن بشیر از جا برخاست و گفت: هنگامی که این مردم آماده‌ی جنگ شوند و سواران از سنگینی و شدت پیکار بهراسند من رزمنده‌ای شجاع و دلاور هستم، همانند شیری غرنده و جنگنده. گروهی نیز با وی همراه شدند و به سوی امام شتافتند. جاسوسان، عمر بن سعد را از این موضوع آگاه کردند و او ارزق بن الحرث صیداوی را با چهارصد نفر به سوی آنها فرستاد. در نزدیکی فرات دو گروه در مقابل هم قرار گرفتند، جنگ در گرفت و عده‌ای کشته شدند. چون بنی‌اسد دریافتند که توانایی مقاومت ندارند، به سوی قبیله‌ی خود بازگشتند و شبانه از آنجا کوچ کردند تا از غضب عمر بن سعد در امان بمانند. امام پس از آنکه شرح ماجرا را از حبیب بن مظاهر شنید فرمود: «لا حول و لا قوه الا بالله». (۳۳) روز هفتم محرم بود. عییدالله طی فرمانی از عمر بن سعد خواست تا بین امام (ع) و آب فرات فاصله ایجاد کند و همان گونه که از دادن آب به عثمان بن عفان خودداری شد حتی یک قطره آب به امام داده نشود. (۳۴) عمر بن حجاج با پانصد نفر در کنار شریعه‌ی فرات موضع گرفت تا قطره آبی به اردوگاه توحید نرسد. عبدالله بن حصین ازدی فریاد زد: این آب را دیگر بسان رنگ آسمان نخواهی دید. به خدا سوگند تا از عطش جان دهی قطره‌ای از آن نخواهی چشید. امام دستهای الهی‌اش را به آسمان بلند کرد و از خدا خواست تا او را از تشنگی بکشد و هرگز

مورد رحمت ( صفحه ۲۹) خود قرار ندهد. (۳۵) عاقبت نیز چنین شد، حمید بن مسلم می گوید: به خدا سوگند پس از این گفت و گو به دیدار عبدالله رفتم در حالی که بیمار بود. قسم به آن خدایی که جز او خدایی نیست او را دیدم که آن قدر آب می نوشید تا شکمش بالا می آمد اما باز هم فریاد العطش سر می داد و چنین بود و سیراب نشد تا جان داد. (۳۶). روز هشتم تشنگی خیمه‌های اردوگاه یکتاپرستی را در خود گرفته بود. امام به برادرش عباس مأموریت داد تا همراه با سی سوار و بیست پیاده به قصد آوردن آب به سوی شریعه روانه شوند. هلال بن نافع پیشرو نیروهای اسلام بود. عمرو بن حجاج چون او را دید اگرچه وی را به نوشیدن آب دعوت کرد اما اجازه به بردن آب نداد. عباس بن علی و نافع بن هلال به وی هجوم بردند و پس از کشتن عده‌ای از سپاهیان عمر و مشکها را پر از آب کردند و به سوی خیمه‌ها بارگشتند. (۳۷). پس از این ماجرا عمر بن سعد سخت گیری را آغاز کرد و شرایط را به نحوی ترتیب داد که هرگز به آب دسترسی پیدا نکنند. (۳۸) امام حسین (ع) چون اوضاع را چنین دید یکی از یاران خود به نام عمرو بن قرظله انصاری را به سوی عمر بن سعد فرستاد تا از وی درخواست کند هنگام شب در منطقه حائل بین دو سپاه با هم ملاقات کنند. عمر بن سعد ضمن پذیرش دعوت امام با بیست تن از یارانش به سوی محل قرار رفت و امام نیز با بیست نفر از سپاهیان خود به سوی او شتافت. امام و عمر بن سعد تنها ( صفحه ۳۰) گردیدند و پس از عقب نشینی همراهان هر دو، امام حسین (ع) رشته‌ی کلام را به دست گرفت و فرمود: «ای پسر سعد آیا با من جنگ می کنی و از خدایی که بازگشت تو به سوی اوست ترسی نداری؟ من فرزند کسی هستم که تو بهتر می دانی؛ آیا این گروه را و انمی گذاری تا با ما همراه باشی؟ این موجب نزدیکی تو با خداست.» عمر بن سعد گفت: می ترسم اگر از این گروه جدا شوم خانه‌ام را خراب کنند. امام در پاسخ وی فرمود: من خانه‌ات را باز می سازم. عمر بن سعد گفت: هراسانم مبادا املاکم را مصادره کنند. امام فرمود: از اموالی که در حجاز دارم بهتر از آن را به تو خواهم داد. (۳۹) حتی امام وعده‌ی بخشیدن «بغیغه» را به وی داد. (۴۰). عمر بن سعد گفت: من از خشم عبیدالله بن زیاد در حق خانواده‌ام ترسانم و بیم دارم آنها را از دم تیغ بگذرانند. امام دانست که عمر بن سعد از تصمیم خود باز نمی گردد و ملک ری بشدت او را فریفته است؛ لذا در حالی که از جا بر می خاست فرمود: «تو را چه می شود؟ خداوند جانت را در بستر بگیرد، و در قیامت تو را نیامزد. به خدا سوگند می دانم از گندم عراق جز مقداری اندک نخواهی خورد.» عمر بن سعد با نیشخندی گفت: جو ما را بس است. (۴۱). ( صفحه ۳۱) عمر بن سعد طی نامه‌ای خطاب به عبیدالله نوشت: همانا خداوند آتش فتنه را خاموش کرد و کار مردم را بر یک رأی متحد ساخت. اینک حسین می گوید یا به همان مکان که از آنجا آمده است باز گردد، یا به یکی از مرزهای کشور اسلامی برود و همانند یک مسلمان زندگی کند و یا اینکه به شام رود تا هر چه یزید خواهد در حقش روا دارد و خشنودی و صلاح هم در همین است. (۴۲). با خواندن نامه‌ی عمر بن سعد، عبیدالله گفت: این نامه‌ی مردی است که خیرخواه امیر خو و درصدد چاره جویی برای خویشاوندان خویش است؛ آری من می پذیرم. شمر بن ذی الجوشن در مجلس حاضر بود، از جا برخاست و گفت: آیا این پیشنهاد را می پذیری؟ حسین در کنار تو و به سرزمین تو وارده شده است. به خدا سوگند که اگر کوچ کند و بیعت نماید پس از مدتی نیرومند ( صفحه ۳۲) خواهد شد و تو از دستگیری او عاجز خواهی ماند. این پیشنهاد را پذیرا نباش که موجب فتور و سستی توست. حسین و یارانش باید به فرمان تو سر فرود آرند و تو در مجازات یا عفو آنان مختار باشی. به خدا سوگند به من خبر رسیده است که حسین و عمر بن سعد تمام شب را با هم سخن می گویند. (۴۳). عبیدالله بن زیاد نظر و رأی شمر را پذیرفت و پس از آن نامه‌ای خطاب به عمر بن سعد نوشت و به شمر بن ذی الجوشن سپرد و گفت: نامه‌ی مرا نزد عمر بن سعد ببر تا وی خواسته‌ام را بر حسین و یارانش عرضه کند و اگر نپذیرفتند با آنان به پیکار برخیزد و اگر عمر بن سعد به جنگ با آنها راضی نشد، تو خود امیر هستی، وی را دستگیر کن و پس از این آنکه سرش را از بدن جدا کردی آن را به سوی من فرست. (۴۴). متن نامه‌ی عبیدالله چنین است: من تو را به سوی حسین نفرستادم که از او دفع شر کنی، به او مهلت دهی و کار را به درازا بکشانی، برایش سلامتی آرزو کنی، عذرش را موجه مجلوه دهی و شفیع او باشی. اگر حسین و یارانش تسلیم شدند آنان را به سلامت نزد من آور

و اگر نپذیرفتند که تسلیم شوند، با سپاهیان خود به آنان حمله کن! آنها را به قتل رسان و بدنهایشان را قطعه قطعه کن که استحقاق آن را دارند و چون حسین را به قتل رساندی بر سینه و پشت او اسب (صفحه ۳۳) بتازند که او قطع کننده رحم و ستمکار است. اگر فرمانم را اجرا کنی به پاداش شنونده فرمانبردار می‌دهم و اگر تمرد کنی از مقام لشکر کناره گیری کن و فرماندهی را به شمر بن ذی‌الجوشن واگذار که فرمان خویش را به او داده‌ایم. (۴۵). صبح روز نهم شمر با نامه‌ی عبیدالله، نخلیه را به سوی کربلا ترک کرد و پیش از ظهر همان روز وارد سرزمین کربلا شد (۴۶) و نزدیک غروب پیام عبیدالله را ابلاغ کرد. تاریکی همه‌جا را فراگرفته، و شب سایه‌اش را بر جهان افکنده بود، در گوشه‌ای از سرزمین خدا صحنه‌آرایی عجیبی بود؛ یک طرف سپاهیان انبوه نفر (۴۷) جمعیت مغرور و تا دندان مسلح که در آرزوی فرداهای پربار و مناصب رفیع، پیمان‌های دنیا را به دست گرفته و در آرزوی جاه و جلال و مال و دخمه‌ی کوچک اندیشه‌ی خود چیزی غیر از قتل و غارت راه نمی‌دادند، و از سوی دیگر جمعیتی محدود، خیمه‌های کوچک خود را مأوای اهالی ملکوت ساخته و سرمست از ولایت حق به تمام جذبه‌ها و دلخوشیهای دنیا طعنه زده و آغوش خود را به روی مرگ گشوده بودند. یک طرف در جست و جوی سراب و یک طرف در آرزوی لقا، تمام حق و تمام باطل در یک سرزمین کوچک رودرروی هم صف کشیده بودند، و همگی در انتظار سرانجام این رویارویی ناعادلانه که شمر بن ذی‌الجوشن، با فرمانی از عبیدالله بن زیاد بر عمر بن سعد وارد شد. (۴۸). (صفحه ۳۴) عمر بن سعد پس از آگاهی از متن نامه‌ی عبیدالله بن زیاد به شمر گفت: «گمانم این است که تو مانع آن شده‌ای تا پیشنهادی را که به ابن زیاد دادم بپذیرد، کاری را که امیدوار بودم اصلاح شود تباه کردی، به خدا سوگند حسین (ع) هرگز تسلیم نمی‌شود که منشی والا- و خوددار میان دو پهلوی اوست.» شمر گفت: به من بگو چه می‌کنی؟ آیا دستور امیرت را اجرا می‌کنی و با دشمن او می‌جنگی، یا آنکه لشکر را به فرمان من وا می‌گذاری؟ عمر بن سعد به وی پاسخ داد: نه هرگز برای تو کرامتی نباشد، من خود این کار را به عهده می‌گیرم و چیزی نصیب تو نمی‌شود. فرماندهی پیاده نظام را به تو می‌سپارم. (۴۹). آماده باش سپاه اموی < مشعر الحرام حسین > شیرین زبانی قاسم < گفت و گوی حسین و زینب (۱) الامام الحسین و اصحابه، ص ۱۹۴، البداء التاریخ، ج ۶ ص ۱۰. (۲) کربلا منطقه‌ای در نزدیکی کوفه است که خاکی نرم و روان دارد مانند گندم پاک شده‌ای که ریگهای آن را جمع کرده باشند. (معجم البدان، ج ۴، ص ۴۴۵) محلی است در نزدیکی کوفه و در کنار فرات که امام حسین بن علی (ع) در آنجا به شهادت رسید. (مراصدالاطلاع، ج ۳، ص ۱۱۵۴). (۳) اخبار الطوال، ص ۲۹۹، عقد الفرید، ج ۴، ص ۳۷۹. (۴) اخبار الطوال، ص ۲۹۹، سید بن طاووس می‌گوید هنگامی که امام (ع) نام سرزمین را دانست فرمود: پیاده شوید، اینجا محل فرود بار و اثاثیه‌ی ماست؛ محل ریختن خونهای ماست و قبور ما اینجا است. جدم رسول خدا برایم چنین گفته است. (المهوف، ص ۳۵) در حدیث دیگری آمده است که امام حسین (ع) فرمود: بایستید و کوچ نکنید، اینجا خوابگاه شتران ما و محل ریختن خونهای ماست، به خدا سوگند در این مکان حرمت ما را می‌شکنند و کودکانشان را می‌کشند و در همین محل قبور ما زیارت خواهد شد. جدم رسول خدا به همین خاک وعده فرمود، و در آن تخلف نخواهد بود. (الامام الحسین و اصحابه، ص ۱۹۸). (۵) کشف الغمه، ج ۲ ص ۴۷. (۶) نورالابصار، ص ۲۶۱. (۷) تحف العقول عن آل الرسول، ص ۲۵۰ - ۲۴۹ و بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۳. (۸) وقعة الطف، ص ۱۸۱ انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷ و مقاتل الطالبین، ص ۱۱۲. (۹) وقعة الطف، ص ۱۸۲ - ۱۸۱. (۱۰) مرقم، مقتل الحسین، ص ۱۹۷. (۱۱) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۰۹. (۱۲) وسیله الدارین، ص ۱۰۶. (۱۳) المهوف، ص ۳۲. (۱۴) مرقم، مقتل الحسین، ص ۱۹۴. (۱۵) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۷۸. (۱۶) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۲۲. (۱۷) وقعة الطف، ص ۹۲ - ۹۴، البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۱۵۱. (۱۸) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۰. (۱۹) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۱۰ وقعة الطف، ص ۱۸۴، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷. (۲۰) نفس المهموم، ص ۲۶۳، وقعة الطف، ص ۱۸۵. (۲۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۷ و اعیان الشیع، ج ۱ ص ۵۹۹. (۲۲) بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۳۸۵. (۲۳) محلی در اطراف کوفه که لشکرگاه به حساب می‌آمد. (۲۴) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۸. (۲۵) نهج البلاغه، خطبه‌ی ۲۵. (۲۶)

خوارزمی، مقتل الحسین، ص ۲۴۲. (۲۷) اخبار الطوال، ص ۲۵۴. (۲۸) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۶. (۲۹) شیب بن ربیع انسان عجیبی است، پیامبر خدا درک کرده، مؤذن سجاح (مدعی دروغین نبوت) بوده است با علی (ع) به صفین رفت و در صفین به خوارج پیوست. در شهادت کوفه علی (ع)، ابن ملجم را یاری و سپس توبه کرد، از جمله افرادی بود که امان حسین (ع) را به کوفه دعوت کرد و در سپاهی بنی‌امیه در قتل امام حسین نقش مهمی داشت. (وسیله الدارین، ص ۸۹). (۳۰) عوالم العلوم، ج ۱۷، ص ۲۳۷. (۳۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۷۹. (۳۲) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۳۰، مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۰۱، مرحوم سیدبن طاووس از قول امام صادق (ع) به نقل از امام حسن (ع)، تعداد نیروهای عمرین سعد را سی هزار نفر اعلام فرموده است. روزی امام حسن (ع) می‌گریست امام حسین (ع) علت گریه‌ی وی را جویا شد. امام فرمود مرا به وسیله‌ی سم خواهند کشت ولی روزی همانند روز تو نیست ای اباعبدالله، سی هزار مرد که ادعا دارند از امت پیامبر اسلام هستند بر کشتن تو اجتماع می‌کنند. (الملهوف، ص ۱۱). (۳۳) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۶. (۳۴) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۰. (۳۵) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۲. (۳۶) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۸۶. (۳۷) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۴. معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۴، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۱. مرحوم خیابانی می‌نویسد پس از بروز تشنگی، امام (ع) کلنگی برداشت و زمین را حفر کرد. آبی گوارا جوشید و همه سیراب شدند و مشکها را پر از آب کردند. سپس آن آب ناپدید شد. (وقایع الایام، ص ۲۷۵). (۳۸) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۴. (۳۹) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵، نفس المهموم، ص ۲۷۱ - ۲۷۰. (۴۰) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۰۵. «بغیغه» مزرعه‌ی بسیار بزرگی بود که نخلهای فراوان داشت و زراعت در آنجا بسیار پررونق بود. (۴۱) بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۸۸، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵، مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۰۵. بعضی نیز گفته‌اند که امام فرمود: مرا به قتل می‌رسانی و گمان داری عبیدالله ولایت ری و گرگان را به تو خواهد داد؟ به خدا سوگند که گوارای تو نخواهد بود و این عهدی است که با من بسته شده است و تو هرگز به آرزوی دیرینه‌ی خود نخواهی رسید. هر کاری که می‌توانی انجام ده که بعد از من در دنیا و آخرت روی شادی نخواهی دید و می‌بینم که سر تو را در کوفه بر نی زده‌اند و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و به سوی سنگ پرتاب می‌کنند. (سفینه البحار، ج ۲ ص ۲۷۰). (برخی نیز گفته‌اند که امام سه پیشنهاد مطرح کرد: اول - به مدینه بازگردد، دوم - به یکی از مناطق مرزی قلمرو اسلامی کوچ کند و سوم اینکه خود با یزید روبه‌رو شود و تصمیم بگیرد. (نویری، نه‌ایه‌ الارب، ج ۷ ص ۱۷۳)، البته عقبه بن سمعان که از آغاز سفر با امام همراه بوده، این مسئله را تکذیب کرده است و می‌گوید: به خدا سوگند امام هرگز چنین پیشنهادی که در پندار مردم است نداده که دست در دست یزید بگذارد یا او را به مرزی از مرزهای مسلمانان روانه کنند و فقط فرمود به همان جایی بازگردم که از آن آمده‌ام. شاید هم موارد سه‌گانه ساخته‌ی ذهن عمرین سعد بوده است تا دستش به خون پاک فرزند رسول خدا آلوده نشود. (۴۲) نه‌ایه‌ الارب، ج ۷ ص ۱۷۴، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۵، ارشاد مفید، ج ۲ ص ۸۲. (۴۳) گویا عمرین سعد و امام سه یا چهار مرتبه با هم مذاکره داشته‌اند. (نه‌ایه‌ الارب، ج ۷، ص ۱۷۴، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۸۵). (۴۴) بعضی نیز گفته‌اند عبیدالله بن زیاد، حویدین یزید تمیمی را به سوی عمرین سعد فرستاد. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵). (۴۵) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۱ ص ۲۴۵، اعلام الوری، ص ۲۳۳. (۴۶) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۴۹. (۴۷) آمار سپاه ابن سعد از چهارهزار تا سی‌هزار نفر گزارش شده است. (۴۸) جوشن در لغت به معنای زره و سینه فراخ است، نام اصلی ذوالجوشن، شرحبیل بن قرط اعور است و چون پادشاه ایران به او زرهی پوشانده بود و نخستین مرد عرب بود که زره بر تن کرده بود به این لقب معروف شد یا اینکه سینه‌ی برجسته و فراخ داشته است. (نه‌ایه‌ الارب، ج ۷ ص ۱۷۴). (۴۹) نویری نه‌ایه‌ الارب، ج ۷ ص ۱۷۵، تاریخ طبری، ج ۴، ص ۳۱۵. بلاذری، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۳، ابن اثیر، کامل، ج ۴، ص ۵۶.

آماده باش سپاه اموی فرمان آماده باش صادر شد و شامگاه روز پنجشنبه نهم محرم الحرام لشکر بنی امیه به سوی اردوگاه توحید حرکت کرد. در این میان شمر که از عبیدالله برای فرزندان ام البنین امان نامه گرفته بود، خود را در کنار اردوگاه امام (ع) رساند و فریاد زد: خواهرزاده های من کجا هستید؟ عباس و عبدالله جعفر و عثمان کجا هستید؟ کسی او را پاسخ نگفت. امام خطاب به برادران خود فرمود: او را پاسخ دهید، گرچه انسان (صفحه ۳۵) تبه کاری است. آنها به مقابل وی آمدند و گفتند: چه شده است و چه می خواهی؟ شمر گفت: شما خواهرزادگان من در امان هستید و خود را با حسین (ع) قربانی نکنید. فرزندان ام البنین گفتند: نفرین خدا بر تو و بر امانت باد، هر چند ادعای دایی بودن ما را داشته باشی، آیا به ما امان می دهی، حال آنکه برای پسر رسول خدا (ص) امانی نیست؟ و از ما می خواهی در اطاعت لعنت شدگان و فرزندان آنان در آییم؟ (۱). پسر سعد، با مشاهده ی چنین حماسه‌ای فریاد زد «یا خیل الله اركبی و ابشری بالجنه»، «ای سواران خداوند سوار شوید و شما را بشارت به بهشت می دهیم.» (۲) عجب شاعری که در فتح با خاندان وحی به کار گرفته می شد! در این هنگام امام (ع) در مقابل خیمه ی خویش نشست و در حالی که به شمشیرش تکیه داده بود چند لحظه ای به خواب رفت. زینب که بانگ هیاهوی لشکر اموی را شنیده بود، خود را به برادر رساند و او را بیدار کرد و گفت: آیا این همه را نمی شنوی؟ امام در حالی که سر را بلند می کرد، فرمود: هم اکنون رسول خدا (ص) را در خواب دیدم که به من فرمود: «تو به نزد ما خواهی آمد!» زینب بر چهره ی خود زد و فریاد برآورد: ای وای من! امام او را دلداری داد و فرمود: خواهرم برای تو وای نیست. خدایت رحمت کند، آرام گیر. (صفحه ۳۶) عباس که کمی دورتر شاهد گفت و گوی برادر و خواهر خود بود پیش آمد و گفت: ای برادر، این قوم آهنگ تو کرده اند. امام فرمود: از آنها پرسید برای چه آمده اند؟ و چه چیزی آنان را به اینجا کشاند است؟ عباس به همراه گروهی حدود بیست نفر به سوی آنان شتافت و علت حرکت آنان را جویا شد. گفتند: فرمان رسیده است که هم اکنون به شما پیشنهاد کنیم یا تسلیم حکم امیر شوید یا هم اکنون با شما جنگ خواهیم کرد. عباس گفت: عجله نکنید تا من پیغام شما را به حسین (ع) برسانم. آنان ایستادند و عباس با شتاب خود را به حضور امام رساند و ماجرا را گزارش کرد. امام فرمود: برگرد و اگر می توانی آنان را تا فردا از این کار بازدار، شاید که امشب برای پروردگار خویش نماز بیشتری گزاریم و دعا و استغفار کنیم! (۳). عباس نزد آنان بازگشت و گفت: ابی عبدالله از شما می خواهد که امشب را برگردید تا درباره ی پیشنهاد شما اندیشه کند و فردا به خواست خدا همدیگر را می بینیم، یا راضی می شویم و کاری را که بر ما تحمیل می کنید می پذیریم یا آنکه آن را رد خواهیم کرد. عمر بن سعد نظر شمر را جویا شد. او گفت، فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: فرماندهی با توست هر چه نظر تو باشد، آنگاه رو به همراهان خود کرد و گفت: رأی شما چیست؟ عمر بن حجاج زیدی گفت: سبحان الله! به خدا سوگند اگر دیلمیان چنین تقاضایی می کردند بر تو لازم بود که قبول کنی. قیس بن اشعث نیز اظهار داشت: به آنان مهلت بده، به جان خودم (صفحه ۳۷) سوگند سپیده دم فردا با تو به نبرد خواهند پرداخت. عمر بن سعد گفت: به خدا اگر بدانم چنین می کنند به آنان مهلت نمی دهم. (۱) نهاییه الارب، ج ۷ ص ۱۷۶ تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۵. طبری می گوید: عباس «گفت نیازی به امان تو نیست. امان خداوند بهترین و برترین امانهاست»، تذکره الخواص، ص ۲۴۹. (۲) وقعه الطف، ص ۱۹۳. (۳) وقعه الطف، ص ۱۹۵، نهاییه الارب، ج ۷ ص ۱۷۶.

### مشعر الحرام حسین

مشعر الحرام حسین پس از رد و بدل شدن سخنان، مقرر شد آن شب را که شب دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری بود به اهل بیت پیامبر مهلت دهند (۱) آرام آرام التهاب فروکش کرد و امام همراه با ساکان صراط مستقیم و بهترین بندگان عالم و عارف خدا، در اندیشه ی دیدار جمال حق بودند. مهتاب شب دهم محرم محو مناجات و نماز و نجوای عاشقان اردوگاه حسینی بود، گویی راز و نیازشان تنها حلقه های پیوندن ناسوت و ملکوت است. امام (ع) دستور داد که خیمه ها را به هم نزدیکتر کنند و طنابهای خیمه ها را به



یکدیگر متصل سازند. پستی و بلندیهای بررسی شد تا مجال نفوذ جنایتکاران غارتگران اموی به خیمه‌ها گرفته شود. پس از انجام مقدمات، در حاشیه‌ی خیمه‌های اردوگاه یکتاپرستی خندقی حفر شد تا خیمه‌های زنان و کودکان در امنیت باشد. داخل خندق همزم ریختند. در تمامی مراحل کار، نافع بن هلال امام را همراهی می‌کرد. (۲). (صفحه ۳۸) با آرام شدن اوضاع، بندگان صالح خدا به نیایش و سخنان امام هدایت خود گوش فرادادند. بر خداوند- تبارک و تعالی - بهترین ثنا را می‌فرستیم، و او را در خوشی و ناخوشی ستایش می‌کنم، پروردگارا تو را ستایش می‌کنم که ما را بها پیامبری کرامت بخشیدی و به ما قرآن آموختی و علم دین را ارزانی داشتی و برای ما گوش و چشم و دل آفریدی، خداوندا ما را از سپاسگزاران خود قرار ده. من یارانی بهتر از یاران خود نمی‌دانم و خاندانی نیکوتر و مصرتر بر صله‌ی رحم از خاندان خود نمی‌شناسم، خداوند به همه‌ی شما از سوی من پاداش نیک عنایت فرماید. همانا گمان من این است که فردا، روز رویارویی ما با این جماعت است، من به همه اجازه دادم و همگان با رضا و خشنودی من بروید و حقی از من بر شما نخواهد بود. اینک شب شما را فرا گرفته است، آن را مرکب خود سازید و بروید و هر یک از شما دست یکی از افراد خاندان مرا بگیرید و در این سرزمین، در روستاها و شهرها پراکنده شوید تا خداوند گشایشی رساند، ای قوم فقط در جست و جوی دیگران دست برمی‌دارند. (۳). سخنان امام جانهای اهالی عشق را گداخت، آنهایی که مانده بودند زینتهای عرش خداوندی بودند که در آرزوی شهادت لحظه شماری (صفحه ۳۹) می‌کردند و جایی جز کوی حسین (ع) نداشتند. برادران، پسران و هر کدام از بنی‌هاشم سخن گفتند و عباس نخستین کسی بود که سخن گفت: «لم نفعل؟ انبقی بعدک؟ لا ارنا الله ذالک ابدا.» «برای چه این کار را انجام دهیم؟ فقط برای شما همان شهادت مسلم کافی است شما را اجازه دادم تا بروید. آنان پاسخ دادند: مردم چه خواهند گفت؟ می‌گویند: سرور و بزرگ خود و پسر عمویمان را که بهترین عموها بودند رها کردیم و همراه آنان یک تیر نینداختیم و شمشیر و نیزه‌ای نزدیک و نمی‌دانیم چه کردند، به خدا سوگند چنین نخواهیم کرد، بلکه جان و مال و خاندان خود را فدای تو می‌سازیم و همراه تو جنگ می‌کنیم تا در جایگاه تو با تو وارد شویم و خداوند زندگی پس از تو را روسیاه و زشت گرداند. (۴). سپس مسلم بن عوسجه اسدی برخاست و گفت: آیا ما تو را رها کنیم و نتوانیم در پیشگاه خداوند برای ادا نکردن حق تو عذری موجه داشته باشیم، به خدا سوگند از تو جدا نمی‌شوم تا آنکه نیزه‌ی خود را در سینه‌ی آنها بشکنم و تا هنگامی که دسته‌ی شمشیرم در دستم باشد به آنان ضربه می‌زنم، به خدا سوگند اگر اسلحه برای جنگ کردن با آنان نداشته باشم آن قدر بر آنها سنگ خواهم پراند که در دفاع از تو کشته شوم. آنگاه سعد بن عبدالله حنفی گفت: به خدا سوگند تو را رها نمی‌کنیم تا آنکه خداوند بداند که در غیاب رسول خدا (ص) حرمت او را در وجود تو حفظ کردیم، به خدا سوگند اگر بدانم کشته می‌شوم و باز زنده می‌شوم و (صفحه ۴۰) سپس زنده می‌سوزم و خاکسترم بر باد داده می‌شود و این کار هفتاد بار بر من تکرار می‌شود باز از تو دست بر نمی‌دارم، تا جان در دفاع از تو دهم، چرا چنین نکنم که فقط یک بار کشته شدن است و سپس کرامت و سعادت بی‌پایان که هرگز سپری نمی‌شود. زهیر بن قین گفت: به خدا سوگند دوست دارم که کشته و سپس زنده شوم و باز کشته شوم، و هزار بار این چنین کشته شوم تا خدا با کشته شدن من بلا را از این جوانمردان خاندانت بگرداند. (۵). (۱) نه‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۷، وقعه‌الطف، ص ۱۹۶ - ۱۹۵، مقتل الحسین، ج ۳۱، ص ۲۵۰. (۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۶، البدایه النهایه، ج ۸ ص ۱۷۷ و حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۱۷۴. (۳) نه‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۷، وقعه‌الطف، ص ۱۹۷، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۷، بحارالانوار، ج ۴۴ ص ۳۱۶. (۴) نه‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۸ - ۱۷۷، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۱۳۸، ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۴ - ۹۳، وقعه‌الطف، ص ۱۹۹. (۵) به‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۷۸.

### شیرین زبانی قاسم

شیرین زبانی قاسم قاسم فرزند امام حسن مجتبی (ع) که مانند پاره‌ی ما در میان خاندان و یاران امام می‌درخشید در حالی که شرم

تمام رخساره‌ی زیباییش را فرا گرفته بود پرسید: آیا من هم در شما شهیدان هستیم؟ امام مهربان که می‌خواست اندیشه‌ی بلند و روح سرشار برادرزاده را بنمایاند پرسید: پسر من، مرگ در نزد تو چگونه است؟ قاسم گفت: عمو جان مرگ در کام من شیرین تر از عسل است. این سخن دل پردرد و جوشان از عاطفه‌ی امام را در خود گرفت و در حالی که نگاهش را به دیدگان گیرای قاسم دوخته بود فرمود: عمویت به فدای تو باد، نیز از شهیدان خواهی بود و آن هم از رنجی سخت، و عبدالله نیز کشته خواهد شد. قاسم گفت: مگر سپاه دشمن به خیمه‌ها نیز حمله می‌کنند؟ (صفحه ۴۱) امام فرمود: عمو فدایت شود، عبدالله کشته خواهد شد، آنگاه که دهانم از شدت عطش خشک گردد... و آن لحظه تلخ‌ترین لحظه‌ی دنیاست و... امام علی بن الحسین می‌فرماید: قاسم با شنیدن سخنان عمو زار زار گریست و ما نیز گریه کردیم و بانگ شیون و زاری از خیمه‌ها بلند شد. (۱). هر کس سخنی گفت و سبکبالان عاشق حسین (ع) هر یک به شیوه‌ای شکوه عشق خود را به نمایش گذاشتند و امام نیز به تمامی آنان مژده‌ی وصل عنایت فرمود. آنگاه هر کدام به خیمه‌ی خود بازگشتند و هر چند گاه با هم به گفت و گو پرداختند. به فرمان امام (ع) خیمه‌ای برای استحمام و غسل اختصاص یافت. هر یک از یاران فرزند پیامبر به نوبت برای ضیافت الهی فردا خود را مهیا می‌ساخت. عبدالرحمن و بریر هر دو در انتظار استحمام بودند. بریرین خضیر سرشار از نشاط با عبدالرحمن مزاح می‌کرد. عبدالرحمن گفت: اکنون هنگام مزاح نیست. بریر به او پاسخ داد: خویشاوندان من می‌دانند که من هیچ گاه در جوانی و پیری اهل مزاح و شوخی نبوده‌ام، اما به من مژده‌ی سعادت داده شده است و به همین علت سر از پا نمی‌شناسم و فاصله‌ای میان خود و بهشت جز شهادت نمی‌بینم. (۲) آن شب سرزمین کربلا محو مناجات و راز و نیاز بندگان صالح خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوای خدا و سربازان راستین و نزدیک حسین بود. اما، دل زینب حال و هوایی دیگر داشت. او به شکل دیگری خود را مهیا می‌ساخت تا صبر و شکیبایی را و امدار استقامت یگانه‌ی خود سازد. (صفحه ۴۲) (۱) نفس الهموم، ص ۲۳۰. (۲) الامام الحسین و اصحابه، ص ۲۵۹.

### گفت و گوی حسین و زینب

گفت و گوی حسین و زینب پس از آنکه ارتش توحید رفتند تا کربلا را با زمزمه‌های و مناجاتهای خود کانون توجه اهالی آسمان کنند، زینب برادر و امام خود را دید که این چنین می‌سراید: یا دهر اف لک خلیل کم لک بالاشراق والاصیل من صاحب او طالب قتیل و الدهر لایقنق بالبدلیل و انما الامر الی الجلیل و کل حی سالک السبیل «ای روزگار، وای بر تو که چه دوست بدی هستی در بامدادان و شامگاهان، چه بسا یاران و دنیا جویانی که آنان را کشته می‌داری، آری روزگار کسی را به جای دیگری قبول نمی‌کند و همانا کار به دست خداوند جلیل است و هر زنده‌ای راه مرگ را می‌پیماید.» (۱). این جملات بلند چند بار بر زبان امام جاری شد و زینب طاقت از کف داد و در حالی که خود را به برادر می‌رساند فریاد برآورد: «لیت الموت اعد منی الحیاء، الیوم ماتت فاطمه (س) امی و علی (ع) ابی و حسن (ع) اخی یا خلیفه‌ الماضی و ثمال الباقی.» «ای کاش مرگ زندگانی مرا می‌ربود، امروز روزی است که مادرم فاطمه، پدرم علی و برادرم حسن در گذشته‌اند، ای باقیمانده‌ی گذشتگان و ای پناهگاه بازماندگان.» دختر علی (ع) اندکی بی‌تاب شده بود. او حسین (ع) را همه‌ی هستی خود می‌دانست و در سیمای آسمانی او تمامی عزیزان خود را می‌جست، از کودکی تا امروز برادر را این چنین ندیده بود چون دیدگان امام به خواهر (صفحه ۴۳) افتاد، فرمود: خواهرم شیطان بردباری تو را نرباید! زینب گفت: پدر و مادرم فدایت باد که در انتظار کشته شدن خود هستی، خداوند جانم را فدای تو گرداند. در حالی که بغض گلوی حسین را می‌فشرد و چشمانش پر از اشک شده بود، گفت، اگر دست از سر مرغ سنگ خوار (۲) بردارند، می‌خواهد. زینب فرمود: ای وای بر من که تو را به زور و ستم می‌کشند و این قلب مرا بیشتر می‌فشرد و بر جانم دشوارتر است. آنگاه بر صورت خود زد و بیهوش بر زمین افتاد. امام به چهره‌ی خواهر آب پاشید و به او گفت خواهرم تقوا پیشه ساز و از خداوند آرامش و تسلی درخواست کن و بدان که همه‌ی مردم زمین خواهند مرد و اهالی آسمان نیز باقی نخواهند ماند و همه چیز جز ذات حق که زمین را

به قدرت خویش آفریده است و مردم را پی از مرگ زنده می‌کند، در روز رستاخیز باز خواهند گشت و او خداوند یگانه است. پدر و مادر و برادرم که از من برتر بودند به جهان دیگر شتافتند و من از آنان و همه‌ی مسلمانان باید از پیامبر خدا پیروی کنیم که او نیز به جهان باقی شتافت. امام پس از آنکه کمی به خواهرش آرامش بخشید خطاب به او و سایر زنان بنی‌هاشم که با صدای شیون زینب اجتماع کرده بودند، فرمود: ای خواهر، تو را سوگند می‌دهم که چون در گذشتم برای من گریبان چاک نسازی و چهره خراش ندهی و بانگ برنداری و کلام ناروا بر زبان نیاوری و برای خود تقاضای مرگ نکنی. در اردوگاه عمر بن سعد نیز سپاهیان بنی امیه در اندیشه‌ی قساوتها، بیرحمیها و غارتگریهای فردای خود بودند و نقشه‌هایشان را برای مثله کردن اجساد شهدا مرور می‌کردند. (صفحه ۴۴) امام تا سپیده دم گاهی به عبادت و راز و نیاز با پروردگار می‌پرداخت و گاهی با اهل حرم گفت و گو می‌کرد و گاه به یاران صادق خود سر می‌کشید. هنگام سحر چشم امام برای لحظاتی به خواب گرم شد، در خواب دید سگها به آنان حمله کرده‌اند؛ در میان سگها، سگی سیاه و سپید است که درنده‌خویی بیشتری دارد و به طرف او هجوم آورده است... در افق رسول خدا را می‌دید که می‌فرمود: «تو شهید امت من هستی. اهالی آسمان و افق اعلا تو را مژده می‌دهند.» (۳). (صفحه ۴۵) (۱) نهایتاً الارب، ج ۷ ص ۱۷۹، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۱۸، واقعه‌الطف، ص ۲۰۰، مقاتل الطالبین، ص ۱۱۳. (۲) مرغ سنگ خوار، مرغی کوچک به اندازه‌ی کبوتر است که به عربی «قطا» خوانده می‌شود. (۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۱۹.

### در اثنای واقعه (عید قربان حسینی)

در اثنای واقعه (عید قربان حسینی) آرام آرام از پس شب سپیده دمید تا خورشید روز جمعه (۱) دهم محرم سال ۶۱ هجری (۲) با مقدس‌ترین و پاک‌ترین خونهای عالم چهره اش را رنگ کند. آن روز در جام شفق مل کرد خورشید بر خشک چوب نیزه‌ها گل کرد خورشید شید و شفق را چون صدف در آب دیدم خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین است خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین است (۳). (صفحه ۴۶) خورشید که نقاب از چهره برداشت امام قرآنی را پیشروی خود گرفت و دستها را به آسمان بلند کرد و با بی نیاز به راز و نیاز پرداخت: «پروردگارا! تو مایه‌ی اطمینان من در هر سختی، و امید من در هر گرفتاری هستی، در هر مشکلی برای من پیش می‌آید تو ذخیره و اعتماد منی، چه اندوهها و گرفتاریها که در آن دل ناتوان و چاره سازی اندک و دوست وامانده شد و دشمن سرزنش کرد، آن را به پیشگاه تو شکایت آوردم که از همگان تنها به تو رغبت داشتم و تو آن را گشودی و از میان برداشتی و کفایت فرمودی. تو صاحب همه‌ی نعمتها و نیکیها و پایان و سرانجام همه‌ی خواسته‌هایی!» (۴). تعداد یاران امام در روز عاشورا سی و دو نفر سواره و چهل نفر پیاده ذکر شده است و سید بن طاووس از امام باقر (ع) نقل کرده است که تعداد یاران امام چهل و پنج نفر سواره و یکصد نفر پیاده بوده‌اند. (۵). امام (ع)، زهیر بن قین را در سمت راست سپاه و حبیب بن مظاهر را در سمت چپ سپاه گمارد و پرچم اسلام را به عباس بن علی سپرد. خیمه‌ها در پشت سپاهیان گمارد و جلو خندقها افراشته شده بود. (۶). به فرمان امام مقداری نی و هیزم فراهم آورده شد و در پشت خیمه‌ها آتش زدند تا مبادا از پشت سر مورد هجوم قرار گیرند. لشکر دشمنان به سوی اردوگاه توحید پیش روی کردند و شمر با دیدن شعله‌های آتش در پشت خیمه‌ها گفت: ای حسین، در همین جهان و پیش از روز رستاخیز به سوی آتش شتاب گرفتی؟ امام در پاسخ وی گفت: تو برای سوختن در آتش دوزخ سزاوارتری. (صفحه ۴۷) خطبه امام < امام در کلام امام، و توییح کوفیان > نصایح یاران امام < بازگشت خالص > اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه < ملاقات با عمر بن سعد > نصیحت امام به سپاه کوفه < سخنرانی حر > آغاز جنگ < حماسه‌ی اصحاب > آتش زدن خیمه‌ها < نماز عشق > شهدای خاندان رسالت < تنهایی امام > وداع امام حسین < آخرین وداع > هجوم ناجوانمردانه < شکوه نیایش > پرواز تا ملکوت < تعداد شهدای کربلا (۱) > بعضی از منابع روز عاشورا را روز شنبه قید کرده‌اند. (ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۵۹، «جمعه یاشنبه» تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۰). (۲) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۹، اخبار الطوال، ص

۳ - ۲، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۴ اعلام الوری، ص ۲۳۷. (۳) معلم، علی، رجعت سرخ ستاره، ص ۶۳. (۴) نه‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۸۱. (۵) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴. (۶) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۵.

### خطبه امام

خطبه امام آنگاه امام بر مرکب خود سوار شد و با صدای بلند خطاب به سپاه عمر سعد فرمود: ایها الناس اسمعوا قولی و لاتعجلوا حتی اعظکم بما هو حق لکم علی، و حتی اعتذر الیکم من مقدمی علیکم، فان قبلتم عذری و صدقتم قولی و اعطیتمونی النصف من انفسکم کنتم بذلک اسعد و لم تعطوا النصف من انفسکم «فاجمعوا امرکم و شرکاءکم ثم لا یکن امرکم علیکم غمۃ ثم اقضوا الی و لا تنظرون» (۱) «ان ولی الله الذی نزل الکتاب و هو یتولی الصالحین» (۲). ای مردم، سخن مرا بشنویید و برای جنگ با من شتاب نکنید تا شما را به آنچه شایسته‌ی شماست اندرز دهم و انگیزه‌ی خود را از آمدن به سوی شما بازگویم. اگر گفتار مرا بپذیرید و انصاف دهید، سعادت‌مند خواهید بود و برای جنگ با من دلیلی ندارید و اگر نپذیرفتید و انصاف روا نداشتید شما و هم پیمانانتان همدل شوید و دربارہ‌ی من هر چه می‌خواهید انجام دهید و به من مهلت ندهید. (۳) همانا یاور من پروردگاری است که قرآن را فرو فرستاده و او یاور و دوستدار نیکان است. (۴). (صفحه ۴۸) سخنان امان حسین (ع) آن چنان اندوه بزرگی را پدید آورد که زنان آل طه و دختران رسول خدا طاعت از کف دادند و با صدای بلند گریستند. صدای گریه و شیون آنها موجب شد تا امام سخن خود را قطع کند و عباس و علی اکبر را مأمور نماید تا آنان را تسلی دهند و آرام کنند. امام پیغام فرستاد: «صبر کنید که به خدا سوگند فراوان خواهید گریست. (۵). بانوان حرم باشنیدن فرمان امام صدای خود را در سینه حبس کردند و آرام آرام گریستند. مأموریت آرامش خیمه‌های حسین (ع) به عهده‌ی عقلیه‌ی بنی‌هاشم و تکیه گاه خاندان وحی است؛ زینبی که در همه جا و همه حال از حسین جدا نشده است، و جای جای بوسه‌های پیامبر رحمت، علی (ع) و مادر گرامی خود را بر سر و صورت مظلوم کربلا دیده است و هم اکنون شادی دل رسول خدا را در محاصره‌ی شمشیرهای برهنه‌ی سپاه شقاوت و گمراهی می‌بیند؛ برآستی چه مأموریت بزرگی است! (۱) سوره‌ی «یونس» آیه‌ی ۷۱. (۲) سوره‌ی «اعراف» آیه‌ی ۱۹۶. (۳) سوره‌ی «یونس»، بخشی از آیه‌ی ۷۱. (۴) سوره‌ی «اعراب»، قسمتی از آیه‌ی ۱۹۶. (۵) نه‌ایه الارب، ج ۷ ص ۱۸۲، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۲، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۱.

### امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان

امام در کلام امام، و توبیخ کوفیان سپس امام خدای را حمد و ثنا گفت و بر رسول خدا و فرشتگان و پیامبران درود فرستاد و فرمود: ایها الناس انسبونى من انا ثم ارجعوا الی انفسکم و عاتبوها و انظرو هل (صفحه ۴۹) یحل لکم قتلی و انتهاک حرمتی؟ الست ابن بنت نبیکم و ابن وصیه و ابن عمه و اول المؤمنین بالله و المصدق لرسوله بما جاء من عند ربه؟ او لیس حمزه سید الشهداء عم ابی؟ اولیس جعفر الطیار عمی؟ اولم یبلغکم قول رسول الله (ص) لی و لاخی. هذان سیدا شباب اهل الجنة؟ فان صدقتمونی بما اقول و هو الحق، و الله ما تعدت الکذب منذ علمت ان الله یمقت علیه اهله، و یضربه من اختلقه، و ان کذبتمونی فان فیکم من أسالتموه اخبرکم، سلوا جابرین عبدالله الانصاری و اباسعید الخدری و سهل بن سعد الساعدی و زید بن ارقم و انس بن مالک یخبروکم انهم سمعوا هذه المقالة من رسول الله (ص) لی و لاخی، اما فی هذا حاجز لکم عن سفک دمی؟! اما بعد، نسبت مرا به یاد آورید و ببینید که من کیستم؟ به خود رجوع کنید و از خودش پرسید و بنگرید که آیا کشتن و شکستن حرمت من برای شما پسندیده و سزاوار است؟ مگر من پسر دختر پیامبر شما و پسر وصی و پسر عموی او و نخستین کس از مؤمنان و تصدیق کننده‌ی رسول خدا و آنچه آورده است نیستم؟ مگر حمزه - سیدالشهدا - عموی پدرم نیست؟ مگر جعفر طیار که با دو بال خود در بهشت پرواز می‌کند عموی

من نیست؟ مگر این سخن معروف و مشهور در میان خودتان را که رسول خدا در مورد من و برادرم فرمود: این دو سرور جوانان بهشتند نشنیده‌اید؟ اگر این سخن مرا تصدیق می‌کنید که حق است - به خدا سوگند از هنگامی که دانستم که خداوند دروغگو را دشمن می‌دارد و دروغگو زیان (صفحه ۵۰) می‌بینید هرگز دروغ نگفتم - و اگر سخن مرا تصدیق نمی‌کنید، هنوز کسانی میان شما هستند که اگر از آنها سؤال کنید به شما خبر خواهند داد. از جابر بن عبدالله انصاری یا ابوسعید خدری یا سهل بن سعد ساعدی یا زید بن ارقم یا انس بن مالک پرسید... آیا تنها این حدیث کافی نیست که شما را از ریختن خون من بازدارد - (۱). ... بر فرض که در این سخن شك داشته باشید، آیا در این مورد نیز که من پسر دختر پیامبر شما هستم دچار تردید هستید؟ به خدا سوگند در شرق و غرب زمین در میان شما و دیگران کسی جز من پسر دختر رسول خدا نیست. به من بگویید چرا به کشتن من برخاسته‌اید؟ آیا کسی از شما را کشته‌ام؟ یا مالی از شما را تلف کرده‌ام؟ یا زخمی به کسی زده‌ام که می‌خواهید قصاص کنید؟ (۲). سپاه عمر بن سعد را سکوتی مرگبار فراگرفت و کسی به سخنان امام پاسخ نگفت. امام پیمان شکنان کوفه را که با نامه و پیغام او رابرای هدایت و نجات خود فراخوانده بودند و هم اکنون شمشیرهایشان را برای کشتن او آماده می‌ساختند در میان صفوف به هم پیوسته‌ی سپاه اموی می‌دید؛ خطاب به آنها فرمود: ای شیب بن ربیع، حجار بن ابجر، قیس بن اشعث و ای یزید بن حارث، مگر شما برای من نوشتید که میوه‌ها رسیده و باغستانها سرسبز و چاهها (صفحه ۵۱) پر آب شده است و تو به سوی لشکری آماده خواهی آمد؟ آنان بی‌شرمانه گفتند: ما چنین نوشته‌ایم. امام فرمود: «سبحان الله! به خدا سوگند که نوشته‌اید.» شمر که تأثیر سخنان امام را برای وحدت و انسجام سپاه بنی امیه خطرناک می‌دید فریاد زد: او خدا را بر اساس یک حرف می‌پرستد و در گمراهی است و نمی‌داند که چه می‌گوید! (۳). حیب بن مظاهر در پاسخ شمر با تندی گفت: به خدا سوگند تو خدا را با حرف می‌پرستی، آن هم با هفتاد زبان؛ و غرق در تباهی و گمراهی هستی، اینکه سخن حسین (ع) را نمی‌فهمی راست می‌گویی، چرا که خدا بر دل تو مهر زده است. پس از این گفت و گو بار دیگر سکوت جمعیت را فرا گرفت. سپس امام فرمود: ای مردم اگر مرا نمی‌خواهید بگذارید از پیش شما به پناهگاه خود در نقطه‌ای دیگر از زمین بروم. قیس بن اشعث گفت: چرا به حکم پسر عموهایت تسلیم نمی‌شوی؟ آنان کاری که دوست نداشته باشی نسبت به تو انجام نخواهند داد و بدی از آنان به تو نخواهد رسید. امام در پاسخ قیس فرمود: «تو هم برادر آن برادری. (۴) آیا می‌خواهی بنی‌هاشم از تو بیشتر از خون مسلم بن عقیل مطالبه کنند؟ نه به خدا سوگند که همچون اشخاص زبون دست در دست آنها نمی‌گذارم و چون بردگان گردن فرود نمی‌آورم و از (صفحه ۵۲) جنگ نمی‌گریزم. (۵) ای بندگان خدا، من به خدای خودم و خدای شما پناه می‌برم از اینکه سنگسارم کنید (۶)، از هر متکبری که به روز رستاخیز ایمان ندارد، به خدای خود و شما پناه می‌برم.» (۷). سخنان امام پایان یافت و پس از آنکه از شتر خود پایین آمد به عقبه بن سمعان دستور فرمود تا شتر را به کناری ببرد و به آن زانو بزند. (۸). (۱) نویری، نه‌ایه‌الارب، ج ۷ ص ۱۸۲، حیه‌الامام‌الحسین، ج ۳ ص ۱۸۴. (۲) ارشاد مفید، ج ۲، ص ۹۷. (۳) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۳، نه‌ایه‌الارب، ج ۷ ص ۱۸۲. (۴) محمد بن اشعث، برادر قیس بن مسلم بن عقیل امان داده بود، ولی او را نزد ابن زیاد برد و آنها را مسلم شهید کردند. (۵) تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۳ «ولا اقرار العبید» ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۲-۱۰۱، نفس‌المهموم، ص ۳۰۱-۳۰۰ و نه‌ایه‌الارب، ج ۷، ص ۱۸۳. (۶) سوره‌ی «دخان»، بخشی از آیه‌ی ۲۰. (۷) سوره‌ی «غافر»، بخشی از آیه‌ی ۲۷. (۸) نه‌ایه‌الارب، ج ۷ ص ۱۸۳ و ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۲.

### نصایح یاران امام

نصایح یاران امام سخنان امام تردید و دودلی را در سپاه اموی به وجود آورده بود، عمر بن سعد که ادامه‌ی وضعیت را به مصلحت نمی‌دید آماده باش داد و پس از سازمان یافتن سپاهیان، پرچمها افراشته شد و اردوگاه کوچک ارتش یکتاپرستی همانند نگینی در محاصره‌ی نیروهای کوفه قرار گرفت. (۱). عبدالله بن حوزی تمیمی در حالی که به ارتش توحید نزدیک می‌شد فریاد زد: آیا

حسین در میان شماست؟ و چون دانست امام در نزدیکی اوست فریاد برآورد: ای حسین! تو را به آتش بشارت می‌دهم. امام فرمود: «دروغ گفتی، من بخشنده و شفیع و مطاع نزد پروردگار خود خواهم رفت؛ اما تو کسیتی؟» ابن حوزة خود را معرفی کرد و امام از خدا خواست تا او را در آتش بسوزاند ابن حوزة خشمگین شد و در همین هنگام مرکب او رم کرد و وی (صفحه ۵۳) بر زمین افتاد و در حالی که پایش در رکاب اسب به دام افتاده بود به زمین کشیده می‌شد تا آنکه در میان خندق آتش افتاد. امام چون دعایش را مستجاب دید به نیایش پروردگار پرداخت و گفت: «خداوندا، ما از مقربان درگاه تو، اهل بیت پیامبر تو و ذریه‌ی او هستیم؛ حق ما را از ستمگران بازستان.» محمدبن اشعث با کنایه و استهزا گفت: چه قرابتی بین تو و پیامبر است؟! امام حسین (ع) از خداوند درخواست کرد تا طعم ذلت و خواری را به وی بچشاند که این دعا نیز مستجاب شد و محمدبن اشعث در ساعتی از روز که از اسب پیاده شده بود توسط عقربی گزیده شد و به کام مرگ افتاد. (۲) مسروق بن وائل که در پیشاپیش سپاه اموی مترصد فرصتی بود تا سر مبارک امام را از بدن جدا کند و به سوی ابن زیاد ببرد با دیدن این وضعیت از سپاه عمر بن سعد جدا شد و با خود عهد کرد که هرگز با اهل بیت پیامبر جنگ نکند. (۳) زهیر بن قین در حالی که خود را کاملاً تجهیز کرده بود خطاب به سپاهیان گفت: ای مردم کوفه، از عذاب خدا بسیار ترسان و بیمناک باشید، اندرز دادن به مسلمان بر هر مسلمانی لازم است و ما تا این لحظه برادر یکدیگر هستیم، دین و آیین ما یکی است و این تا هنگامی پایدار است که میان ما شمشیر کشیده نشود و شما هم اکنون سزاوار اندرز هستید و چون شمشیر فرود آید عصمت و همبستگی از میان می‌رود و در آن صورت هر کدام از ما امتی هستیم. خداوند ما و شما را در مورد فرزندان (صفحه ۵۴) محمد (ص) مورد آزمایش قرار داده است تا بنگرد که ما و شما چگونه رفتار می‌کنیم... (۴). کوفیان زهیر را دشنام دادند و عیدالله بن زیاد را ستودند و چون گفتار او با ایشان به نتیجه نمی‌انجامید امام کسی را مأمور کرد تا به زهیر پیغام رساند که باز گردد. بریر بن خضیر با اذن امام حسین (ع) به مقابل دشمن رفت و گفت: خداوند پیامبر را مبعوث کرد و او مردم را به توحید و یکتاپرستی فراخواند. وی هم بشارت می‌داد و هم از آتش جهنم می‌ترساند. او مشعل تابناکی فراراه انسانها بود؛ اما شما آب فرات را که حیوانات از آن می‌نوشند بر پسر دختر او منع می‌کنید. آیا این است پاداش رسول خدا؟ (۵). پاسخ دادند ما آنها را به عیدالله بن زیاد تسلیم می‌کنیم تا او درباره‌شان تصمیم بگیرد. بریر گفت: آیا قبول نمی‌کنید به همان جایی که از آن آمده است برگردد؟ وای بر شما! مگر نامه‌ها و پیمانهای خود را فراموش کرده‌اید؟ اهل بیت پیامبر را خواسته‌اید تا جانتان را فدای آنان کنید و چون به سوی شما آمدند می‌خواهید آنها را به عیدالله تسلیم نمایید؟ آب را از آنها مضایقه می‌کنید، چه به روز پاسدار حرمت حریم رسول خدا آورده‌اید؟ خداوند شما را سیراب نگرداند که بد مردمی هستید. یکی از سپاهیان گفت: ما سخنان تو را نمی‌فهمیم. بریر گفت: خداوند را سپاس که بصیرتم را درباره‌ی شما افزود. خداوند از اعمال این مردم بیزاری می‌جویم. ترس خود را در میان آنها بیفکن و چون تو را ملاقات کنند که آنان خشمگین باش. سپاه ظلم به سویش (صفحه ۵۵) تیراندازی کردند و بریر بازگشت. (۶). با وخامت اوضاع حربن یزید به نزد عمر بن سعد رفت و گفت: خداوند قرین صلاح بداند، آیا براستی با این مرد نبرد می‌کنی؟ عمر بن سعد گفت: آری، به خدا سوگند جنگی که آسانترین صورت آن، قطع سرها و جدا شدن دستها باشد. (۷).

(۱) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۶. (۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۲. خوارزمی می‌گوید محمدبن اشعث در اثر همان عقرب گزیدگی خانه‌نشین شد تا اینکه مختار او را کشت. (مقتل الحسین، ج ۱، ص ۳۴۹). (۳) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۶. (۴) نهائیه الارب، ج ۷ ص ۱۸۴ - ۱۸۳. (۵) ابصار العین، ص ۷۱. (۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵. (۷) بهائیه الارب، ج ۷، ص ۱۸۵.

### بازگشت خالص

بازگشت خالص حیرت سراسر وجود حر را فراگرفت، او که در اندیشه‌اش چنین سرانجامی را باور نداشت آهسته آهسته به اردوگاه توحید نزدیک شد، و در حالی که لرزه تمامی قامت رشید او را در خود فرو گرفته بود، با سؤال مردی از مهاجران قبلیه‌ی اوس

مواجه شد، ای پسر یزید چه قصد کرده‌ای؟ آیا می‌خواهی به حسین حمله کنی؟ حر در حالی که به خود می‌پیچید همچنان غرق سکوت بود که آن مرد گفت: ای پسر یزید کار تو شگفت آور است، به خدا سوگند که هرگز در هیچ اردوگاهی آنچه هم اکنون از تو می‌بینم ندیده‌ام و اگر از من پرسند که شجاعترین فرد کوفه کیست، کسی جز تو را نام نخواهم برد، این چه حالتی است که از تو می‌بینم؟ حر پاسخ داد: به خدا سوگند خود را در میان دوزخ و بهشت مردد می‌بینم و چیزی را بر بهشت ترجیح نمی‌دهم هر چند مرا قطعه قطعه کنند و آتش بزنند. سپس به محضر امام رفت و گفت: خداوند جانم را فدایت گرداند ای (صفحه ۵۶) پسر رسول خدا، این من بودم که مانع بازگشت تو شدم و در راه پا به پای تو آمدم و در این سرزمین تو را فرود آوردم... در پیشگاه الهی توبه می‌کنم و تا آخرین نفس با تو همراه خواهم بود، آیا توبه‌ام پذیرفته است؟ امام مهربان و بخشنده در حالی که تبسمی زیبا چهره‌ی ملکوتی‌اش را زینت داده بود فرمود: «خدا توبه‌ات را می‌پذیرد و تو را می‌آمرزد».

### اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه

اتمام حجت و نفرین سپاه کوفه همه‌ی سپاهیان یاغی اموی تمامی صحرا را پر کرده بود. امام قصد داشت بار دیگر با آنان سخن گوید تا شاید کسی هدایت شود و از گمراهی و ضلالت نجات یابد اما بی‌اعتنایی و هلهله‌ی سپاه، اجازه‌ی سخن را از حجت خدا گرفت، لذا امام به آنها برتافت و فرمود: ویکم ما علیکم ان تنصتوا الی فتسمعوا قولی و انما ادعوکم الی سبیل الرشاد فمن اطاعنی مان من المرشدين و من عصانی کان من المهلكین و کلکم عاص لامرئ غیر مستمع قولی ملئت بطونکم من الحرام و طبع علی قلوبکم. ولیکم الا تنصتون! الا تسمعون؟! (۱). وای بر شما! چه می‌شود که آرام نمی‌گیرید تا سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه راست می‌خوانم. هر کس سخن مرا بشنود و اطاعت کند، از جمله هدایت شدگان است و هر کس نافرمانی کند نابود می‌شود. چون شکمهایتان انباشته از حرام است و بر قلبهایتان مهر نهاده شده است، به سخنانم گوش نمی‌دهید و مرا (صفحه ۵۷) نافرمانی می‌کنید. وای بر شما! چرا گوش فرا نمی‌دهید و سکوت نمی‌کنید؟ (۲). سخنان امام که از دل دریایی و روح آن بزرگ مرد الهی برخاسته بود، سپاهیان را در سکوت فرو برد و آنها را به ملامت یکدیگر واداشت. پس از آرامش کوفیان امام حسین (ع) ادامه داد: تبا لکم ایتها الجماعه و ترحا، احین استصرختمونا و الهین فاصرخناکم موجفین سلتم علینا سیفا کان فی ایماننا و حششتم علینا نارا اقتد حناها علی عدونا و عدوکم، سیفا کان فی ایماننا و حششتم علینا نارا اقتد حناها علی عدونا و عدوکم، فاصبحتم البالفا علی اولیائکم ویدا لاعدائکم بغیر عدل افشوه فیکم و لا- لامل اصبح لکم فیهم و عن غیر حدث کان منا و لا- رأی تفییل عنا، فهلا - لکم الولیات - ترکتمونا و السیف مشیم و الجاش طامن و الرأی لم یستحصف، و لکن استسرعتم الیها کتطایرالذبی و تداعیتم لها کتداعی الفراش، فسحقا و بعدا لطواغیت الامه و شذاذ الاحزاب و نبذہ الکتاب و نفثہ الشیطان و محرفی الکلام و مطفئی السنن و ملحقی العهره بالنسب، المستهزئین الذین جعلوا القرآن عضین. و الله انه لخذل فیکم معروف، قد و شجت علیه عروقکم و تورات علین اصولکم فکنتم احبث ثمره، شجا للناظر و اکلہ للغاصب الا فلعنہ الله علی الناکثین الذین ینقضون الایمان بعد توکیدها و قد جعلوا الله علیهم کفیلا، الا و ان الدعی ابن الدعی قد رکز منا بین اثنتین بین المله - السله - و الذله و هیهات منا الدنیئه - الذله - یا بی ذلک الله و رسوله و المؤمنون و حجور طابت و انوف حمیه و نفوس ابیه ان نؤثر طاعه اللثام علی مصارع الکرام و انی زاحف الیهم بهذه الاسره علی کلب العدو - قله العدد - و کثرت العدو (صفحه ۵۸) و خذله الناصر. ای مردم، ننگ و خواری و حسرت بر شما که با اشتیاق مرا به سوی خود خواندید و هنگامی که فریاد و درخواست شما را اجابت کردم و به سوی شما آمدم، شمشیرهای خود را به روی ما کشیدید و آتش فتنه‌ای را که دشمنان ما و شما افروخته بودند شعله‌ور ساختید، بر ضد دوستان و رهبران خود به پا خاسته‌اید و برای یاری دشمنانتان آماده شده‌اید، بی‌آنکه دشمن شما به سوی عدالت گام بردارد و یا اینکه به آرزو و درخواستی از شما عمل کند، جز سود حرامی از دنیا که سهم شما شده است و زندگی پست و پر ذلتی که به آن دل بسته‌اید. اگر از شما پرسیده شود که چرا این

گونه با ما می‌جنگید، آیا می‌توانید ادعا کنید که ما در دین بدعتی نهاده‌ایم، یا در پاسداری از دین جدمان پیامبر خدا خطایی از ما دیده شده است؟ پس چگونه نابودی و تباهی از آن شما نباشد که از ما رویگردان شده و رهایمان ساخته‌اید و به لشکر دشمن پیوسته و پرچم دشمنی و جنگ افراشته‌اید. چرا که زمان که شمشیرها در نیام و دلها آرام و اندیشه‌ی دشمن خام بود ما را رها نکردید، بلکه سیل ملخ و انبوه پروانه‌ها هجوم آوردید؟ نابود شوید، ای بردگان کنیز، بازماندگان احزاب، کفر و تباهی رها کنندگان قرآن و عاملان شیطان، متعصبان در گناه و تحریف کنندگان کتاب خدا، خاموش کنندگان سنت و قاتلان فرزندان و جانشینان پیامبر، ناپاکان پدرناشناس! آزاردهنده‌ی مؤمنان و یاران راستین رهبران باطل که دین را به بازی گرفته‌اند (صفحه ۵۹) و قرآن را رها و پاره پاره می‌کنند. چه زشت است آنچه فرستادند (اعمال زشت) و عذاب ابدی را جایگاه همیشگی خود ساختند. ای جنگ افروزان، امروز کار شما به جایی رسیده که دشمنان ما را یاری می‌کنید و از یاری ما سر می‌پنجید؟! چرا این گونه نکنید؟ که به خدا سوگند بی وفایی شما شهره‌ی روزگاران است و بنیاد هستی شما به بی‌وفایی استوار و نهال جانتان از آن «بی‌وفایی» سیراب و قلبتان بر آن سرشته و سینه‌های شما بر بی‌وفایی آرام گرفته است. شما تلخ‌ترین میوه‌ی درختی هستید که چون باغبان آن در دهان گذارد راه گلوش را مسدود و چون غاصب آن را در کام نهد گوارا و خوش طعمش می‌یابد. آگاه باشید لعنت خدا بر ستمگران پیمان شکنی است که پس از استوار کردن پیمان خود آن را می‌شکنند. شما بر عهد و پیمانتان خدا را کفیل گرفتید در حالی که ستم پیشه هستید. بدانید که آن انسان پدرناشناس بر دو امر پافشاری کرده است، بین شمشیر کشیدن و تن به خواری سپردن، اما این خواری و زبونی از ما بسیار دور است و خدا و رسول او خواری را بر ما نمی‌پسندند و مؤمنان و دامنهای پاکی که ما را پرورده‌اند به آن رضایت نمی‌دهند. بردگی همراه با اطاعت فرومایگان آن قدر ارزش ندارد که از به خاک افتادن به همراهی رادمردان برای آن بتوان گذشت. به خاک افتادن آزاد مردان سرآمد چه حسنی ندارد که از آن بتوان گذشت؟ اطاعت سفلگان چه ارزشی دارد که نتوان رهایش ساخت؟ (صفحه ۶۰) بدانید که حجت را بر شما تمام کردم و راه عذر را بر شما بستم و سرانجام کار شما را بیم دادم، و اکنون که یاران مرا رها کرده‌اند من با همین تعداد کم از خانواده‌ام باجمعیت فراوان شما می‌جنگم.» سپس این اشعار را خواند:

فان نهزم فهزامون قدما وان تغلب فغیر مغلبینا و ما ان طبنا جبن ولکن منایانا و دوله آخرینا اذا ما الموت رفع عن اناس کلا کله اناخ  
 بآخرینا فافنی ذالکم سروات قومی کما افنی القرون اولینا فلوخلد الملوک اذن خلدنا ولو بقی الکرام اذن بقینا فقل للشامتین بنا افیقوا  
 سیلقی الشامتون کمالقنا (۳). اگر پیروز شویم که تازگی ندارد م همراه پیروز بوده ایم و اگر هم شکست خوریم ما را شکست  
 خورده نمی‌نامند. ترس در سرشت ما راهی ندارد ولی حفظ کردن روحیه‌ی افراد با مرگ آنها منافات ندارد و مرگ ما دولت بعد از  
 ما را نوید می‌دهد. هر گاه مرگ خود را از خانه‌ی ما و هر خانه‌ای بلند کند به دروازه‌ی دیگری خواهد خوابانند. کسی در دنیا  
 نخواهد ماند و پیک مرگ خبر نیستی را به همه می‌رساند، همان گونه که پیشینیان را نیز آگاه کرد. (صفحه ۶۱) اگر فرمانروایان  
 می‌ماندند ما هم باقی می‌ماندیم و اگر بقا برای آزادگان روا بود هر آینه ما هم ابدی می‌شدیم. پس به سرزنش کنندگان بگویید که  
 از خواب غفلت برخیزید! بزودی آنچه را ما دیدیم شما هم خواهید دید. سپس فرمود: الا ثم لا تلبثون بعدها الا کریت ما یرکب  
 الفرس حتی تدور بکم الرحی، عهد عهده الی ابی عن جدی فاجمعوا امرکم شرکاء کم ثم کیدونی جمیعا فلا تنظرون (انی توکلت  
 علی الله ربی و ربکم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم). (۴) اللهم احبس عنهم قطر السماء و ابعث علیهم  
 سنین کسنی یوسف و سلط علیهم غلام ثقیف یسقیهم کأسا مصبره و لایدع فیها احدا الا قتله بقتله و ضربته و ینتقم لی و لاولیائی و  
 اهل بیتی و اشیاعی منهم فانهم غرونا و کذبونا و خذلونا و انت ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر. به خدا سوگند که  
 شما هم بعد از ما دیری نمی‌پایید و بیشتر از آنچه سواری پیاده و یا پیاده‌ای سوار شود نخواهید ماند و روزگار سنگ آسیای مرگ  
 را بر سر شما خواهد چرخاند و شما را سراسیمه به سوی فنا خواهد برد. پدرم از زبان رسول خدا مرا بدین روز آگاهی داده بود.  
 اکنون امور خود را گرد آورید و با تابعان خود همدست شوید و مرا مهلت ندهید و آگاه باشید که توکل من بر خداوند جهانیان



است و دیدار او را از صمیم قلب خواهانم. (صفحه ۶۲) امام (ع) در پایان دست به دعا برداشت و ایشان را نفرین کرد: خداوند اقطرات باران را از آنها دریغ کن (۵) و قحطیهایی مانند قحطیهایی یوسف بر جانهایشان برانگیز و آن غلام ثقیفی را بر آنها مسلط کن که با جام پر از زهر آنها را سیراب سازد و از آنها احدی را نگذارد، مگر آنکه او را به قتل رساند و به جای کشتن، کشتن و به جای ضربت، ضربت از اینها برای من و خاندان و یارانم انتقام گیرد، چون اینها ما را دعوت کردند و دروغ گفتند و تنها گذاشتند. تو آفریدگار مایی و تنها به تو توکل می‌کنم و به سوی تو روی نیاز دارم و بازگشت ما به سوی توست. با پایان یافتن سخنان امام، دل‌های مردان خدا سرشار از شور و حماسه شد و میل همراهی و هم‌پروازی با شهدای بدر و احد، قلبهای پاک یاران حسین (ع) را فراگرفت. معلوم شد که دنیا کوچکتر از آن است که در مدار توجه و اندیشه‌ی امام قرار داشته باشد و آن یگانه فرزانه جام بقا را در جای دیگری جست و جو می‌کند و هشیاران کاروان حسینی نیز لذات و جذبه‌های دنیایی را به بازی گرفته‌اند و این شرایط خطرناک، اوج اعتدال و آرامش و عشق و میل آنها برای خلق حماسه‌ای جاویدان است که در آن عشق، عاطفه، معرفت، و حماسه‌ی ابدی، و عاقبت دنیاخواهی و ریاست طلبی گرفتار مرگی سخت و عبرت آمیز خواهد شد. (صفحه ۶۳) (۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۶. (۲) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۹ خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲، ص ۶. (۳) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۷-۶ مفرم، مقتل الحسین، ص ۲۳۵-۲۲۳، حیاة الامام حسین بن علی، ج ۳، ص ۱۹۴-۱۹۲. کمره‌ای، یک شب و روز عاشورا ص ۱۱۶-۱۰۶. (۴) سوره‌ی «هود» آیه‌ی ۵۶. (۵) سالها پیش خشکسالی شدیدی کوفه را فراگرفت؛ روزهایی که امام علی (ع) در مسجد کوفه اقامه‌ی نماز جماعت می‌کرد. مردم مضطرب و نگران به سوی او رفتند و از او مدد خواستند. امام آنها را به حسین (ع) دلالت کرد. مردم در حالی که حسین در پیشاپیش آنها بود به سوی صحرا رفتند. دستهای کوچک حسین به سوی آسمان بلند شد و اشک در چشمان پاکش حلقه زد. هنوز بانگ نیایش او قطع نشده بود که ابر سراسر آسمان را پوشاند و بارانی بی‌امان باریدن گرفت. مردم شادمان و شتابان به سوی خانه دویدند و تمامی صحرا مملو از آب شد، پنداشتی دریاست، اما امروز...

### ملاقات با عمر بن سعد

ملاقات با عمر بن سعد امام فرماندهی سپاه اموی را به دیدار خود فراخواند و او علی‌رغم میل باطنی اش ملاقات را پذیرفت و چون در مقابل حسین (ع) قرار گرفت، امام وی را مورد خطاب قرار داد و فرمود: «تو مرا می‌کشی؟ گمان کرده‌ای که آن فرزند بی‌ریشه که فرزند بی‌ریشه‌ی دیگری است (ابن زیاد) حکومت ری و گرگان را به تو می‌سپارد؟ به خدا سوگند که این گونه نخواهد شد و این عهدی است که بسته نشده است. هر چه می‌توانی انجام بده که پس از من نه در دنیا و نه در آخرت، شادمان نشوی و سرت را می‌بینم که در کوفه بر نیزه نصب کرد نه و کودکان آن را هدف قرار داده‌اند و بر آن سنگ می‌زنند.» عمر بن سعد خشمگین و در حالی که بغض و ناراحتی قلب او را در خود گرفته بود به سوی سپاهیان خود آمد و گفت: در انتظار چه هستید؟ یکبار به آنها حمله کنید که یک لقمه بیش نیستند. (۱). (۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۰. خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۸. لواعج الاشجان، ص ۲۶۲.

### نصیحت امام به سپاه کوفه

نصیحت امام به سپاه کوفه امام هدایت و سفیر سعادت خاندان وحی که اصلاح امور مردم و هدایت آنها را بر مدار خواسته‌ی و اراده‌ی خداوند سرلوحه‌ی خروج خود قرار داده بود (۱) و هم‌اکنون آنها را در خطر بزرگ سقوط به منجلاب و تباهی می‌دید (صفحه ۶۴) یک بار دیگر زبان به نصیحت و خیرخواهی آنان گشود، امام فرمود: الحمد لله الذی خلق الدنيا فجعلها دار فناء و زوال، متصرفه باهلها حالا بعد حال فالمغرور من غرته و الشقی من فتنته، فلا تغرنکم هذه الدنيا فانها تقطع رجاء، من رکن اليها و تخبیب

طمع من طمع فیها، و اراکم قد اجتمعتم علی امر قد استخطتم الله فیہ علیکم و اعرض بوجهه الکریم عنکم و احل بکم نعمته و جنبکم رحمته، فنعلم الرب ربنا و بئس العبید انتم، اقررتم بالطاعة و امنتم بالرسول محمد (ص) ثم انکم زحفتم الی ذریته و عترته تریدون قتلهم لقد استحوذ علیکم الشیطان فانساکم ذکر الله العظیم فتبا لکم و لما تریدون، انا الله و انا الیه راجعون، هولاء قوم کفروا بعد ایمانهم فبعدا للقوم الظالمین. خداوندی را ستایش می‌کنم که دنیا را آفرید و آن را خانه‌ی فنا و زوال مقرر فرمود و اهل دنیا را در احوالاتی گوناگون قرار داد، آنکه دنیا او را فریب داد بی‌خرد، فریفته دنیا و نگون بخت است. مبادا دنیا شما را فریب دهد که دنیا امید دل بسته‌های خود را قطع (صفحه ۶۵) می‌کند و طمع آن کس را که دل بسته‌ی اوست نومید می‌سازد. شما را می‌بینم برای انجام کاری اجتماع کرده‌اید که خدا را خشمگین ساخته است و او از شما روی برتافته و کيفرش را بر شما نازل کرده و شما را از رحمت خود دور گردانیده است. نیکو پروردگاری است خداوند ما، و شما بندگان بدی هستید که به طاعت او اقرار و به رسولش ایمان آورده‌اید، ولی بر سر فرزندان و عترت او تاخته و تصمیم به قتل آنها گرفته‌اید، شیطان به شما غلبه کرد و خدای بزرگ را از یاد بردید، نابود شوید با هر آنچه می‌خواهید. همه‌ی ما از خدا هستیم و به سوی او باز خواهیم گشت، اینان جماعتی هستند که پس از ایمان کافر شدند، رحمت پروردگار از ظالمان دور باد. سخنان امام همچون پتکی گران بر وجدانهای خفته‌ی کوفیان کوبیده می‌شد و عمر بن سعد بی‌مناک از ادامه‌ی سخنان امام، خطاب به بزرگان سپاه خود گفت: وای بر شما! با او سخن می‌گویید، به خدا سوگند او پسر همان پدر است که اگر یک روز هم سخن خود را ادامه دهد از گفتار عاجز نشود. شمر در راستای سخنان امیر خود خطاب به امام گفت: این چه سخن است که می‌گویی؟ امام فرمود: «می‌گویم از خدا ترسان باشید و مرا به قتل نرسانید، زیرا کشتن و شکستن حرمت من جایز نیست. من فرزند دختر پیامبر شما هستم و خدیجه جده‌ی من همسر رسول خدا و پیامبر شماست، که فرمود: حسن و حسین آقای جوانان اهل بهشتند.» (۲). (صفحه ۶۶) (۱) امام حسین (ع) قبل از حرکت طی مکتوبی به عنوان وصیت خطاب به محمد بن حنیفه نوشته بود: ... و انی لم اخرج اشرا و لا بطرا و لا مفسدا و لا ظالما و انما خرجت لطلب الاصلاح فی امه جدی (ص) ارید ان آمر بالمعروف و انهی عن المنکر و اسیر بسیره جدی و ابی علی بن ابی طالب (ع)، فمن قبلنی بقبول الحق فالله اولی بالحق و من رد علی هذا اصبر حتی یقضی الله بینی و بین القوم بالحق و هو خیر الحاکمین. اما بعد، خروج من بر یزید برای ایجاد فتنه و فساد و یا برای سرگرمی و خودنمایی نیست بلکه خروج من برای اصلاح امور امت جدم رسول خدا (ص) است. من اراده کرده‌ام که امر به معروف و نهی از منکر نمایم و از سیره‌ی جدم و پدرم علی بن ابی طالب (ع) پیروی کنم. اگر کسی دعوت به حق را پذیرفت پس خداوند سزاوارتر به قبول آن است و اگر کسی آن را نپذیرفت من صبر خواهم کرد تا خدای متعال میان من و این جماعت داوری کند و او بهترین حکم‌کنندگان است. (۲) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵.

### سخنرانی حر

سخنرانی حر فرمان جنگ صادر شد و سپاه بنی‌امیه حمله‌ی خود را به سوی سپاه یکتاپرستی آغاز کرد. حربن یزید که تا لحظاتی پیش امیر لشکر ظلمت بود، قامت افراشت و به سوی خط مقدم نبرد پیش تاخت. او که دلاور انگشت نمای کوفه بود و در شجاعت و دلاورمردی در کوفه هم‌تا نداشت، با چهره‌ای برافروخته و اراده‌ای پولادین مردم و بزرگان کوفه را نهیب زد: ای مردم کوفه، مادرانتان در عزایتان سوگوار باشند و اشک حسرت را بر شما ببارانند، شما این بنده‌ی صالح را به سوی خود خواندید و گفتید در راه او جانبازی می‌کنید، اما هنگامی که به سوی شما آمد او را رها کردید و بر ضد او شمشیر کشیدید، او را نگاه داشته‌اید و مانند استخوان در گلویش مانده‌اید. از همه سو او را محاصره کرده‌اید و نمی‌گذارید در این زمین پهناور خدا به سویی رود، مانند اسیر گرفتار شما شده است، او و زنان و خاندانش را از این آب فرات محروم ساخته‌اید درحالی که همه از آن می‌نوشند، پاسدار حرمت محمد (ص) درباره‌ی خاندان او نبودید، خداوند در روز قیامت تشنگی شما را برطرف نکند. صحنه‌ی کربلا مملو از غوغا بود و هر

لحظه بیم جنگ می‌رفت. عمرو بن حجاج فریاد برآورد: آیا می‌دانید با چه کسانی به نبرد پرداخته‌اید؟ اینان شجاعان و دلاوران کوفه هستند. شما آماده‌ی جنگ با کسانی شده‌اید که خود را برای مرگ مهیا کرده‌اند. مبدا کسی به تنهایی به میدان آنها رود! (۱). (صفحه ۶۷) (۱) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۳ نهایتاً الارب، ج ۷ ص ۱۸۸ - ۱۸۷.

## آغاز جنگ

آغاز جنگ عمرو بن سعد برای سازمان دادن سپاه، پرچم جنگ را به غلام خود ذوید (۱) سپرد و خود تیری را در کمان نهاد و به سوی یاران امام پرتاب کرد و با صدای بلند گفت: شما شاهد باشید که من اولین کسی بودم که به سوی آنان تیراندازی کردم. آنگاه دیگران نیز شروع به تیراندازی کردند. (۲). باران تیر، بسیاری از یاران امام را مجروح کرد (۳) و پنجاه نفر به فیض شهادت نایل آمدند. (۴) باران تیر می‌بارید و هر لحظه بزرگ مردی از تبار آسمانیان به خون می‌غلتید و کمی دورتر زینب و زنان حرم امام (ع) در کنار خیمه‌ها دیدگان نگران و دلهای پردرد و مضطربشان را به آوردگاه دوخته بودند تا شاهد نابترین حماسه‌ی عالم آفرینش در صحنه‌ی کربلا باشند. (۱) بعضی این فرد را (درید) نامیده‌اند. (خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۸). (۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۱، نهایتاً الارب، ج ۷ ص ۱۸۶، لواعج الاشجان، ص ۲۷۰، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۹۰، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۵. وقعه‌الطف، ص ۲۱۷. (۳) اعیان الشیعه، ج ۱ ص ۶۰۳. (۴) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۲.

## حماسه‌ی اصحاب

حماسه‌ی اصحاب یاران و دوستان اهل بیت پیشاپیش خاندان وحی صف آرایی کرده بودند و اجازه‌ی ورود به خط نبرد را به آنها نمی‌دادند و می‌گفتند: «پناه به خدا از اینکه ما زنده بمانیم و شاهد شهادت و به خون غلتیدن شما باشیم.» پرورش یافتگان مکتب حسینی مرگ را به بازی گرفته بودند و هر کدام (صفحه ۶۸) که در مقابل امام هدایت خود قرار می‌گرفتند با تبسمی ملکوتی مقتدای خود را میهمان جشن عشق و ایثار خود می‌کردند. ضیافتی که در آن زن و مرد پاسداری از حریم امامت را افتخار می‌شمردند. مجلس عشق لاهوتیان زمین اهالی آسمان را به وجد آورده بود. آن سان که امام صادق (ع) می‌فرماید: از پدرم شنیدم که چون اصحاب امام (ع)، با سپاه عمر بن سعد درگیر شد و آتش جنگ شعله‌ور گردید، فرشتگان آسمانها به فرمان الهی به یاری حسین شتافتند؛ اما امام در پیروزی بر دشمنان و یا ملاقات خداوند، ملاقات حق را برگزید. (۱). در این زمان امام (ع) بانگ برآورد: «اما من مغيث یغیثنا لوجه الله؟! اما من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟!» (۲). «آیا فریاد رسی هست که برای خدا ما را یاری کند؟ آیا مدافعی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟» عبدالله بن عمیر که همراه با همسر خود ام‌وهب مانند دیگر یاران دین خدا به قیام برخاسته بود، به مقابله با سالم، غلام عبیدالله بن زیاد و یسار، غلام زیاد بن ابیه شتافت و هر دو را از پیش روی برداشت. چون به سوی خیمه بازگشت، ام‌وهب عمود خیمه را بر گرفت و در تشجیع همسرش گفت: پدر و مادرم فدایت باد، در برابر ذریه‌ی رسول خدا مبارزه کن و خود به قصد مبارزه با همسرش همراه شد. عبدالله بن عمیر از او درخواست کرد تا به خیمه بازگردد ولی او در حالی که لباس عبدالله را گرفته بود گفت: هرگز تو را رها نمی‌کنم تا در (صفحه ۶۹) کنار تو کشته شوم، تا اینکه به فرمان امام به خیمه بازگشت (۳) و عبدالله بن عمیر همراه با عده‌ای از هر زمان خود به میدان معرکه بازگشتند و جنگ سختی در گرفت، چون غبار جنگ فرونشست، ام‌وهب شوی خود را در ضیافت الهی دید، به سوی او رفت و بر بالین او نشست و در حالی که غبار از رویش می‌زدود گفت: بهشت خداوندی گوارای تو باد، از خدایی که بهشت را روزی تو کرد می‌خواهم که مرا مصاحب تو قرار دهد. در این هنگام غلام شمر عمود آهنین را بر سر وی فرود آورد و آن بانوی شجاع در کنار همسرش به شهادت رسید (۴) زمان بی‌وقفه می‌گذشت و هر لحظه بر آمار شهدا افزوده می‌شد. بسیاری از بزرگان لشکر توحید جان باخته بودند. عبدالله بن عمیر،

عمارین سلام از اصحاب رسول خدا (ص) و علی (ع)، مسلم بن کثیر جانباز سپاه امام علی (ع)، نافع بن هلال نویسنده‌ی حدیث و حافظ قرآن، مسلم بن عوسجه صحابی شجاع رسول خدا (ص)، حربن یزید، حبیب بن مظاهر صحابی رسول خدا، محبوب و حامل علوم علی (ع) و بسیاری که هر کدام راهنمایی بودند در میان مردم خویش، به لقای حق نایل شدند. ابن شهر آشوب تعداد شهدای حمله‌ی اول را چهل نفر دانسته، و نام بیست و هشت نفر را ثبت کرده است. (۵). (صفحه ۷۰) (۱) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۲، کافی، ج ۱ ص ۴۶۵ با کمی اختلاف. (۲) الملهوف، ص ۴۹. (۳) وقعه‌ی الطف، ص ۲۱۹ - ۲۱۷، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۲۷، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۹۰، البدایه والنهایه، ج ۸ ص ۸۲. (۴) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۱۳، لواعج الاشجان، ص ۲۷۴. همچنین ذکر شده است که فرزند ام‌وهب از جمله یاران حضرت سیدالشهدا (ع) بود که پس از شهادت پدر به دیدار خدا شتافت و سپاه عمر بن سعد برای ایجاد ارباب در اردوگاه توحید سر بریده‌ی او را به سوی امام (ع) پرتاب کرد. ام‌وهب سر بریده‌ی فرزند خود را برگرفت و بوسید. (۵) مناقب، ج ۴، ص ۱۱۳.

### آتش زدن خیمه‌ها

آتش زدن خیمه‌ها کماکان جنگ ادامه داشت، عمر بن سعد تعدادی از سربازانش را مأمور کرد تا خیمه‌های ال‌الله را از جای درآورند و به آتش کشند. یاران امام برای جلوگیری از محاصره به مقابله پرداختند و چون درگیری شدت گرفت، به فرمان عمر بن سعد خیمه‌ها به آتش کشیده شد. امام فرمود: «بگذارید خیمه‌ها را بسوزانند تا به دست خود راه عبور خود را بسته باشند.» همان گونه که امام می‌فرمود. (۱) این اولین باری نبود که خانه و حرم اهل بیت پیامبر به آتش کشیده می‌شد، اهالی حرم که با دیدن شعله‌های آتش ماجرای مدینه را به یاد می‌آوردند، در حالی که فریاد می‌زدند از خیمه‌ها خارج شدند. عجب صحنه و ماجرای عجیبی! یک سو چکاچک شمشیر و جنگی نابرابر، سویی دیگر زنان و کودکانی مضطرب و نگران و خیمه‌هایی آتش گرفته، باران تیر که از هر سو بر آن اردوگاه کوچک بارش گرفت است و بانویی که علاوه بر مسئولیت آرامش و هدایت بانوان و کودکان تشنه و بی‌تاب، همه‌ی هستی‌اش را آماج تیر و نیزه و شمشیر می‌بیند و با فروافتادن هر ستاره‌ای دل دریایی‌اش توفانی می‌شود. (صفحه ۷۱) (۱) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۶۹.

### نماز عشق

نماز عشق در همین هنگام دیدگان عمرو بن عبدالله الصائدی که وی را ابو ثمامه می‌نامیدند در جست و جوی خورشیدی بود که در التهاب منظومه‌ی حسینی می‌سوخت و حالا در مرکز آسمان، وقت نماز را یادآور می‌شد. او به امام نزدیک شد و با احترام گفت: فدایت شوم ای ابی عبدالله (ع)، این جمعیت به ما نزدیک شده‌اند و به خدا سوگند من باید پیش از تو کشته شوم، اما مایلم در حالی خدا را ملاقات کنم که با تو نماز خوانده باشم. امام فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نماز گزاران قرار دهد!» زهیر بن قین و سعد بن عبدالله در برابر امام قرار گرفتند تا نماز با قامت و قیام حسین (ع) زینت یابد و امر حتمی الهی اقامه شود و چون تیری به سوی امام پرتاب شد سعید بن عبدالله خود را در برابر آن قرار داد تا جان پاک و زلالش را که رنگ خدا گرفته بود به چلچراغ شهادت بیاراید. (۱). با خاتمه‌ی نماز و گذر زمان از تعداد پاسداران حریم ولایت کاسته می‌شد. امام بار دیگر خطاب به اصحاب خود فرمود: «ای بزرگ زادگان پایداری کنید، مرگ مانند پلی است که شما را از سختیها و دردها به سوی بهشت گسترده و نعمت همیشگی الهی عبور می‌دهد. کدام یک از شما ترک زندان را به امید آرامش یافتن در قصر نمی‌پسندد؟ پدرم از رسول خدا (ص) نقل می‌کرد که: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافر است و مرگ، پل مؤمن است به سوی بهشت و پل کافر است به طرف جهنم و عذاب الهی. نه به من دروغ گفته شده است و نه من دروغ می‌گویم.» (۲). یاران ولایت بار دیگر نبردی قهرمانانه را آغاز کردند اما

شرایط به ( صفحه ۷۲) گونه‌ای بود که با شهادت هر نفر خلاء حضورش احساس می‌شد در حالی که کمیت فراوان و گسترده‌ی سپاه دشمن حکایت دیگری داشت، پنداری دریایی بود که پایان نمی‌پذیرفت. (۳). دیدگان امام به عمر بن سعد مغرور افتاد و فرمود: «برای آنچه امروز مشاهده می‌کنی، روزی خواهد رسید که تو آزرده شوی.» آنگاه دست به دعا برداشت: «خداوندا، اهالی عراق ما را فریفتند و با ما خدعه کردند و با برادرم حسین بن علی نیز کردند آنچه می‌خواستند. خدایا شیرازه‌ی امورشان از هم گسسته فرما!» (۴). بالاخره اصحاب و یاران امام جملگی، بی‌رغبت به عالم ناسوت و بلند پرواز به سوی ملکوت، همگی به سوی جایگاه ابدی خود در جوار رحمت رب بال گشودند. به قول شاعر عرب: جادوا بانفسهم فی حب سیدهم والوجود بالنفس اقصی غایه الجود السابقون الی المکارم العلی والحائزون غدا حیاض الکوثر لولا صوارمهم و وقع نبالهم لم تسمع الاذان صوت مکبر «اینها در راه محبت امام خود از جان گذشتند و ایثار جان بالاترین مرتبه جود و بخشش است. آنان که مراتب عالیه پیشی گرفته‌اند، آنهایی هستند که فردا از کوثر می‌نوشند. اگر شمشیرها و تیرهای آن جوانمردان نبود گوشه‌ها دیگر صدای اذان موزنان را نمی‌شنید.» ( صفحه ۷۳) (۱) لواعج الاشجان، ص ۳۰۲. (۲) معانی الاخبار، ص ۲۷۴. (۳) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۰۴. (۴) ابن سعد، طبقات کبری، ترجمه‌ی امام حسین، ص ۷۲.

## شهادت خاندان رسالت

شهادت خاندان رسالت < اولین مبارز علی اکبر > حماسه‌ی علی اصغر

## اولین مبارز علی اکبر

اولین مبارز علی اکبر اکنون نوبت به خاندان پیامبر رسیده بود و دیگر کسی از اصحاب برای دفاع از حریم ولایت باقی نمانده بود. فرزندان علی و امام حسن (ع)، جعفر طیار و عقیل مشتاق شهادت بودند؛ امام اولین مبارز خاندان وحی پسر بزرگ امام، علی اکبر بود. او بزرگترین فرزند امام (۱) و مادرش لیلی دختر ابی مره بن عروه بن مسعود ثقفی است. (۲). امام بدون تأمل و درنگ به او اذن میدان داد. هنگامی که علی اکبر راهی میدان شد انگشت سبابه‌ی خود را به سوی آسمان بلند کرد و گفت: خداوندا! بر آنان شاهد باش، جوانی را به سوی آنان فرستادم که از نظر سیما و سیرت و کمال شبیه‌ترین مردم به فرستاده‌ی توست، و هر گاه ما به دیدار پیامبر تو مشتاق می‌شدیم به جمال او نظر می‌کردیم. پرودگارا! برکات زمینی را از آنان دریغ دار، جمعیشان را متفرق گردان و امرانشان را از آنان راضی مگردان! آنان ما را دعوت کردند تا به یاری ما برخیزند اما هم اکنون بر ما تاخته‌اند و از کشتن ما ابایی ندارند و بر آن هستند که کسی از ما زنده نماند.» (۳). سپس امام عمر بن سعد را نفرین کرد و با آواز بلند قرآن تلاوت فرمود: ان الله اصطفى آدم و نوحا و آل ابراهیم و آل عمران علی العالمین ذریه بعضها من بعض و الله سمیع علیم. (۴). ( صفحه ۷۴) آنگاه علی اکبر به سپاه بنی‌امیه هجوم برد. (۵) او در حالی که رجز می‌خواند به سوی آوردگاه شتافت. انا علی بن حسین بن علی نحن و بیت الله اولی بالنبی اطعنکم بالرمح حتی ینثنی اضربکم بالسیف احمی عن ابی ضرب غلام هاشمی علوی و الله لا یحکم فنا ابن الدعی «من علی پسر حسین بن علی هستم، به خدا سوگند که ما از همه به رسول خدا نزدیک‌تریم. آن قدر با نیزه بر شما زخم که خم شود، از پدر خود حمایت کنم و باشمشیر بر شما ضربت فرود آورم. آن گونه که زینبده‌ی جوان هاشمی علوی است، به خدا سوگند فرزند بی‌ریشه نمی‌تواند بر ما حکومت کند.» او مانند شیری خشمناک سینه‌ی سپاه بنی‌امیه را از هم می‌شکافت، ولی بتدریج آثار خستگی و تشنگی در چهره‌اش نمایان شد. وی پس از جنگی برجسته و شجاعانه در حالی که بدنش شدت مجروح شود به سوی امام بازگشت و گفت: ای پدر، عطش مرا کشت و سنگینی سلاح دچار زحمتم کرد، آیا جرعه‌ی آبی هست تا توان ادامه‌ی جنگ را بیابم؟ امام به او پاسخ داد: «پسرم، اندکی به مبارزه‌ات ادامه بده، دیری نخواهد گذشت که به دیدار جدم نایل گردی و او تو را آن

چنان سیراب کند که دیگر هیچ گاه تشنگی را احساس نکنی.» علی که در این بازگشت کام خشکیده‌ی پدر و امام خود را مشاهده کرد به میدان نبرد بازگشت و در حالی که رجز می‌خواند به مبارزه مقدسش ادامه داد: الحرب قد بانت لها الحقایق و ظهرت من بعدها مصادق ( صفحه ۷۵) و الله رب العرش لا نفارق جموعکم او تغمذ البوارق «در جنگ است که جوهر مردان آشکار می‌شود و درستی ادعاها پس از جنگ ظاهر می‌شود. به خداوند عرش سوگند که از شما جدا نمی‌شوم مگر آنکه تیغهایتان غلاف شود.» گروهی بر او تاختند و از هر سو جان شریف او را آماج شمشیرهای خود ساختند (۶) و فریاد علی برخاست: ای پدر جان سلام بر تو، جدم رسول خدا مرا سیراب کرد و امشب در انتظار توست. (۷) بر تو درود می‌فرستد و می‌گوید در آمدنت به نزد ما شتاب کن! سپس فریادی زد و به فیض شهادت نایل آمد. (۸). امام به سرعت بر بالین علی اکبر رفت و صورت را بر رخساره‌اش گذاشت و گفت: «خدا بکشد آنهایی که تو را کشتند و گستاخی را از حد گذراندند و حرمت رسول خدا را شکستند. پس از تو خاک بر سر دنیا!» (۹). در این زمان صدای گریه‌ی امام به قدری بلند شد که تا آن زمان کسی گریه‌اش را چنین نشنیده بود. (۱۰) سر علی را بر دامان گرفت و در حالی که خون از لبهایش پاک می‌کرد صورتش را غرق بوسه ساخت و گفت: «فرزندم از محنت دنیا آسوده شدی. پدرت نیز بزودی به تو ملحق خواهد شد.» (۱۱). زینب کبری پریشان و شتاب زده از خیمه‌ها بیرون دوید و خود را به ( صفحه ۷۶) روی علی اکبر انداخت. امام خواهر خود را دلداری داد و در حالی که به جوانان بنی‌هاشم فرمود برادرشان را به خیمه‌ها بازگرداند خود خواهر را به خیمه آورد. (۱۲). هنگامی که علی اکبر را به خیمه بردند، خبر رسید که عون پسر زینب قهرمان بزرگ کربلا نیز شهید شده است. (۱۳) سردار بی‌همتای کربلا که بی‌صبرانه مشتاق ملاقات پدر و جد گرانقدر خود بود و این سرزمین را میقات معراج خود می‌دانست در گذر هر لحظه خود را بیشتر به مراد مطلوب نزدیک می‌دید. او وعده‌های حق و پیش‌بینی‌های عالمانه و حکیمانه‌ی خود در مکه را محقق می‌دید و اهالی لاهوت و ناسوت را متحیر احسان و ایثار خود کرده بود. (۱۴). ( صفحه ۷۷) عبدالله و محمد فرزندان مسلم بن عقیل، جعفر و عبدالرحمن، عبدالله و محمد بن ابی سعید، فرزندان عقیل نیز جان خود را تقدیم اسلام کردند و پس از آنکه از خاندان جعفر بن ابی طالب، عیید الله، محمد و عون فرزندان عبدالله و قاسم بن محمد به شهادت رسیدند، نوبت به فرزندان امام حسن مجتبی (ع) رسید. قاسم بن الحسن که با مخالفت عمو برای رفتن به میدان نبرد مواجه شده بود، آن قدر بر دست و پای امام خود بوسه زد تا اذن میدان گرفت. او جمال حسنی داشت و به قول حمید بن مسلم مانند پاره‌ی ماه بود (۱۵)، اما کلامش از هر شمشیری برنده‌تر می‌نمود: ان تنکرونی فانا ابن الحسن سبط النبی المصطفی المؤمن هذا حسین کالاسیر المرتین بین اناس السقوا صوب المزن «اگر مرا نمی‌شناسید، فرزند امام حسن هستم، او که فرزند پیامبر برگزیده و مورد اعتماد است. این حسین است که همانند اسیر در میان گروهی است که خداوند آنها را از بارانش سیراب نسازد.» قاسم نیز پس از جنگی شدید هدف ضربت عمر بن سعد ازدی قرار گرفت و عمویش را به یاری طلبید. امام بسرعت از میان صفوف دشمن عبور کرد و خود را به قاتل او رسانید، دست او را از بدن جدا کرد و چون ( صفحه ۷۸) گروهی به یاری عمر آمدند جنگ در گرفت و پس از آنکه برای لحظاتی درگیری خاتمه یافت امام حسین (ع) بر بالین قاسم حاضر شد و فرمود: «چه قدر بر عموی تو سخت است که او را به کمک بخوانی و از دست او کاری ساخته نباشد و یا تلاش او برای تو سودی نداشته باشد. از رحمت خدا دور باد آنان که تو را کشتند.» (۱۶). آنگاه امام قاسم را به خیمه آورد. ابوبکر و عبدالله نیز در رکاب عمو و امام خود به فیض شهادت نایل آمدند اما حسن بن الحسن که در تاریخ به حسن مثنی معروف است علی رغم مجاهدت و جراحت‌های فراوان با وساطت اسماء بن خارجه که از خویشاوندان مادری او بود، زنده ماند و ابتدا به کوفه و پس از التیام جراحت‌ها به مدینه رفت. (۱۷) از فرزندان امیرالمؤمنین علی (ع) نیز پس از عبدالله، عثمان، جعفر، ابوبکر، محمد و عباس الاصغر (۱۸) نوبت به عباس بن علی رسید که فرزند بزرگ ام البنین و ستون خیمه‌های ابی عبدالله (ع) بود. حضرت صادق (ع) فرمود: «کان عمنا العباس بن علی نافذ البصیره صلب الایمان، جاهد مع ابی عبدالله و ابلی بلاء حسنا و مضی شهیدا.» «عمویم عباس بن علی دارای بصیرتی نافذ و ایمانی مستحکم و پایدار

بود و در رکاب ابی عبدالله (ع) جهاد کرد و نیکو جنگید تا به شهادت رسید.» هنگامی که عباس تنهایی امام را دید اجازه خواست تا عازم میدان (صفحه ۷۹) شود. امام (ع) نگاهش را به چهره‌ی زیبا و دل آرای برادر دوخت و فرمود: «تو صاحب لوا و علمدار من هستی.» عباس گفت: مولای من! سینه‌ام تنگ است و از زنگی خسته شده‌ام و قصد خونخواهی از این دورویان دارم. امام از او درخواست کرد تا برای کودکان حرم کمی آب تهیه کند. عباس که از لبهای خشکیده‌ی زینب و زنان حرم پریشان بود و صدای عطش کودکان جانش را می‌آزرد مشک و نیزه‌اش را برگرفت و پس از شکستن محاصره‌ی فرات وارد آن شد. برای لحظه‌ای قصد آشامیدن آب جاری فرات کرد اما عطش امام و اهل حرم او را از نوشیدن آب بازداشت، گویا می‌گفت: یا نفس من بعد الحسین هونی و بعده لا کنت ان تکونی هذا الحسین شارب المنون و تشرین بارد العین؟! «ای نفس» زندگی بعد از حسین خواری و ذلت است و بعد از او نمایی تا این ذلت را دریابی. این حسین است که شربت مرگ می‌نوشد، تو آب سرد و گوارا می‌نوشی؟! آب نخورده مشک را بر دوش کشید و به سوی خیمه‌ها بازگشت اما کوفیان راه را بر او بستند و از هر سو محاصره‌اش کردند تا اینکه نوفل ازرق دست راست او را از بدن جدا کرد. عباس مشک را به دست چپ گرفت و گفت: والله ان قطعتموا یمینی انی احامی ابدًا عن دینی و عن امام صادق الیقین نجل النبی الطاره الامینی «به خدا سوگند اگر چه دست راست مرا جدا کردید اما من همیشه از دین خود حمایت خواهم کرد و حامی امامی خواهم بود که در ایمانش (صفحه ۸۰) صادق و فرزند پیامبر پاک و امین است.» اما دیری نپایید که دست چپ عباس نیز از بدن جدا شد، اما پسر شجاع علی (ع) مشک را به دندان گرفت. باران تیر مشک را به سینه‌ی عباس دوخت، تیر بر دیدگان نافذ، و عمود آهنین بر فرق عباس اصابت کرد و فرزند ممتاز علی در حالی که دست بر بدن نداشت با صورت از بالای اسب به زمین افتاد و برادر و امامش را صدا زد. چون امام بر بالین عباس حاضر شد فرمود: «الان انکسر ظهری و قلت حیلتی.» «اکنون کمرم شکست و راه چاره مسدود شد.» (۱۹). خبر شهادت عباس، زنان و کودکان حرم را بسیار اندوهگین کرد. (۲۰) با شهادت عباس آثار شکستگی در چهره‌ی امام آشکار شد، و در حالی که با اندوهی فراوان بر زمین می‌نشست اشک بر صورت مبارکش جاری شد. (۲۱) اوضاع بسیار سخت و جانکاه بود، مرگ عباس در باور مخدرات حرم نمی‌گنجید. حضرت سکینه از پدر سراغ عمو را گرفت. زینب در حالی که فریاد و ابرادر سر داده بود به سوی امام آمد. شرح اندوه بزرگ فرزند پاک پیامبر در اندیشه و قلم نمی‌گنجد. امام حسین با دین آنان فرمود: «واضعیتنا بعدک.» (۲۲) سپس این چنین سرود: اخی یا نورعینی یا شقیقی فلی قد کنت کالرکن الوثیق (صفحه ۸۱) ایا ابن ابی نصحت اخاک حتی سقاک الله کاسا من رحیق ایا قمرا منیرا کنت عونى على کل النوائب فى المضیق فبعدک لا تطیب لنا حیاة سنجم فى الغداة على الحقیق الا الله شکوایی و صبری و ما القاه من ظماء و ضیق (۲۳). «برادرم، نور چشمانم و پاره‌ی تنم، تو برای من مانند رکنی مطمئن بودی. ای پسر پدرم، خالصانه چنگ کردی تا از پیمان‌های که در آن از رحیق بهشتی است نوشیدی. ای ماه منیرم تو در تمامی مصیبت‌ها و سختی‌ها کمکم بودی، بعد از تو زندگی برای ما تلخ است. فردا من و تو در کنار یکدیگر خواهیم بود. بدان که به خدا شکایت، و برای او صبر می‌کنم و از تشنگی و سختی‌هایی که متحمل شده‌ام به او پناه می‌برم.» بعضی گفته‌اند به علت کثرت جراحت و زخم‌ها امام نتوانست بدن برادر را به جایی که اجساد سایر شهدا قرار داشت منتقل کند. (۲۴). (۱) ابصار العین، ص ۲۱. (۲) وقعة الطف، ص ۲۴۱، ارشاد مفید، ج ۳ ص ۱۰۶، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۰، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۴. (۳) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۳۰، لواعج الاشجان، ص ۳۲۸ - ۳۲۷. (۴) سوره‌ی «آل عمران» آیات ۳۴ - ۳۳. (۵) بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۴۲. (۶) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۵۹. (۷) ابصار العین، ص ۲۳. (۸) مقاتل الطالیین، ص ۱۱۶. (۹) الملهوف، ص ۴۸. (۱۰) نفس المهموم، ص ۳۱۱. (۱۱) ذریعة النجاة، ص ۱۲۸. (۱۲) الدمعة الساکبه، ج ۴ ص ۳۳۲. (۱۳) زینب الکبری، ص ۱۴۱، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۱ - ۳۴۰. (۱۴) امام حسین (ع) هنگام خروج از مکه خطبه‌ای بدین شرح ایراد فرمودند: «الحمد لله ماشاء الله و لا قوة الا بالله و صلی الله علی رسوله، خط الموت علی ولد آدم مخط القلادة علی جید الفتاة و ما اولهنی الی اسلافی اشتیاق یعقوب الی یوسف، و خیر لی مصرع انا لاقیه، کانی باوصالی

تتقطعها عسلان الفلوات بین النواویس و کربلا فیملان منی اکراشا جوفاً و اجریه سغباً، لا محیص عن یوم خط بالقلم، رضی الله رضانا اهل البیت نصبر علی بلائیه و یوفینا اجر الصابرین، لن تشذ عن رسول الله لحمته و هی مجموعۀ له فی حظیره القدس تقریهم عینه و ینجزیهم وعده، من کان باذلاً فینا مهجته و موطناً علی لقاء الله نفسه فلیرحل معنا فانی راحل مصباح انشاء الله تعالی. «سپاس مخصوص خداوند است، آنچه او خواهد همان شود و کسی را توان انجام کاری نیست مگر کمک او و درود خدا بر فرستاده او باد. مرگ برای فرزندان آدم همانند گردنبد بر گردن دختر بسته است و من در آرزوی ملاقات نیاکان خود هستم، آن گونه که یعقوب به دیدار یوسف مشتاق بود. از پیش زمینی که باید محل شهادت من باشد و جسم مرا در خود جای دهد انتخاب شده است و گویی می‌بینم که در سرزمین کربلا بندبند مرا گرگهای بیابان در نوایس (قریه‌ای است که قبیله‌ی حربن یزید در آنجا سکونت داشتند ابصارالعین، ص ۱۷) از هم جدا کرده و شکمهای خالی خود را پر می‌کنند، و برای آدمی گریز از تقدیری که قضای الهی رقم زده است مقدور نیست، هر چه رضای خداوند است مورد رضایت ما خاندان رسالت است. بر بالای الهی این آزمایش بزرگ و مهم صبر می‌کنم و پاداش صبرکنندگان با خداست. آنها که با رسول خدا (ص) خویشاوندی دارند از آنها جدا نمی‌شوند و در بهشت در محضر او خواهند بود و دیدگان رسول خدا به دیدارشان روشن می‌شود و این وعده‌ی الهی است که در او خلاقی نیست. هر کس می‌خواهد جان خود را در راه ما فدا کند و خود را برای دیدار خدا آماده می‌بیند با ما همسفر شود که ان شاء الله صبحگاهان حرکت خواهیم کرد.» (۱۵) وقعة الطف، ص ۲۴۳. (۱۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۴. (۱۷) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۵۶. (۱۸) بعضی گفته‌اند احتمالاً دو نفر از فرزندان امام علی (ع) به نام عباس در کربلا شهید شده‌اند: یکی عباس الاصغر است که در شب عاشورا به مقام شهادت نایل آمد و مادر او صهباء ثعلبیه نام دارد و دیگری وجود مقدس عباس (ابوالفضل) است که در روز عاشورا به شهادت رسید. وسیلة الدارین، ص ۲۶۲. (۱۹) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۴۲. بعضی گفته‌اند امام (ع) سر برادر در دامان خود گرفت و چون خون از دیدگانش پاک کرد دید عباس گریان است. فرمود: برادر، چرا گریه می‌کنی؟ عباس گفت: چگونه نگریم ای برادر و ای نور چشمانم. در همین زمان روح پاک فرزند رشید ام البنین به ملکوت اعلا پیوست. (وسیلة الدارین، ص ۲۷۴). (۲۰) وسیلة الدارین، ص ۲۷۳. (۲۱) ذریعة النجاه، ص ۱۲۵. (۲۲) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۰. (۲۳) وسیلة الدارین، ص ۲۷۳. (۲۴) الدمعة الساکبه، ج ۴، ص ۳۲۴.

### حماسه‌ی علی اصغر

حماسه‌ی علی اصغر هم اکنون زمان خلق فاجعه‌ای بزرگ از سوی جنایتکاران اموی و ظهور حماسه‌ای جاویدان از طرف سپاه توحید است. چون امام حسین (ع) دید که سپاه دشمن در کشتن او اصرار دارد قرآن کریم را برداشت و آن را از هم گشود و بر سر گذاشت و ندا داد: «بینی و بینکم کتاب الله و جدی محمدا رسول الله (ص).» «ای مردم چرا خون مرا حلال می‌شمارید؟ آیا من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ آیا شما قول جدم را در مورد من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: هذان سیدا شباب اهل الجنة.» (صفحه ۸۲) در این هنگام نظرش به خیمه‌ها افتاد و چون در مقابل خیمه‌ها قرار گرفت، کودک شیرخوارش را مشاهده کرد (۱) که لبهایش از تشنگی گداخته بود و می‌گریست. امام آن کودک را به دست گرفت و فرمود: «یا قوم ان لم ترحمونی فارحموا هذا الطفل.» «ای مردم اگر بر من رحم نمی‌کنید بر این طفل رحم کنید.» در این هنگام حرمله بن کاهل با تیری سه شعبه گلوی علی اصغر را هدف گرفت. (۲). خون گلو مشت امام را پر کرد. امام خون سرباز چند ماهه‌اش را به آسمان پاشید و فرمود: «خداوندا اگر پیروزی را بر ما منع فرمودی آن را برای امری نیکوتر مقرر کن و از این مردم ستم پیشه انتقام بگیر!» آنگاه فرمود: «ما هون علی ما نزل بی انه بعین الله.» «آنچه این حادثه را برایم قابل تحمل می‌سازد این است که در برابر چشم خداوند واقع می‌شود.» آنگاه امام خون را به آسمان پاشید و قطره‌ای از آن به زمین (صفحه ۸۳) بازنگشت. (۳) سپس با غلاف شمشیر گوشه‌ای از زمین را حفر کرد و علی را در آن



خاک سپرد. (۴) بعضی نیز گفته‌اند امام بر جنازه‌ی کودک خود نماز گزارد و پس از آنکه او را به خون خود آغشته ساخت به خاک سپرد. (۵). گروهی نیز ذکر کرده‌اند که از آسمان ندایی شنیده شد که: ای حسین کودک را به ما بسپار که در بهشت برای او شیردهنده‌ای است. (۶). (۱) بنا بر نقل تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۵. در خیمه سربازی یک روزه در انتظار نامگذاری خود است. هنگامی که امام عازم میدان و سوار بر اسب بود کودک را به دست او دادند تا در گوش او اذان بگویند که تیری بر حنجره‌ی کوچک او اصابت کرد. امام در حالی که تیر از گلوی علی اصغر می کشید فرمود: «والله لانت اکرم علی الله من الناقه و لمحمد اکرم علی الله من الصالح.» «به خدا سوگند که تو از ناقه گرامیتر و محمد هم از صالح ارجمندتر است.» آنگاه جنازه‌ی خون آلود کودک یک روزه‌ی خود را که در انتظار بازگشت او بودند در کنار فرزندان و برادرزادگان قرار داد. (۲) منتهی الآمال، ج ۱ ص ۷۱۴. به نقل از ثبت ابن جوزی، در تذکره. (۳) علامه محسن امین روایتی را نقل می کند که امام خون را بر زمین ریخت. لواعج الاشجان، ص ۳۵۴. (۴) ابصار العین، ص ۲۴. (۵) مقتل الحسین مقرر، ص ۲۷۳، نفس المهموم، ص ۳۵۱. (۶) تذکره الخواص، ص ۱۴۳.

### تنهایی امام

تنهایی امام دیگر هیچ کس نمانده بود و امام تنها بود و این تنهایی که با بی‌تابی اهالی حرم صحنه‌ای عجیب آفریده بود در اندیشه و باور انسان خاکی نمی گنجد. امام رئوف بار دیگر مردم را به آشتی با خدا فرا خواند: «هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله؟ هل من موحد یخاف الله فینا؟ هل من مغيث یرجو الله فی اغاثتنا؟ هل من معین یرجو ما عند الله فی اغاثتنا؟» (۱). «آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی در میان شما وجود دارد تا در مورد ظلمی که بر ما رفته است از خدا بترسد؟ آیا کسی هست که به فریاد رسی ما به خدا دل بسته باشد؟ آیا کسی هست (صفحه ۸۴) که در امداد به چشم امید به پاداش الهی دوخته باشد؟» در مقابل گوشه‌های کر، دیدگان کور و دلهای سنگین حرام خواران سپاه اموی فقط صدای زنان حرم بود که به گریه بلند شد (۲) و فقط زین العابدین که تنها ذخیره‌ی آل محمد (ص) بود قصد یاری کرد که امام مانع وی شد و روی خود را به سوی اجساد مطهر شهدا برگرداند و فرمود: «ای حبیب بن مظاهر و ای زهیر بن قین، ای مسلم بن عوسجه و ای شجاعان و مردان روز جنگ! چرا وقتی صدایتان می‌زنم کلام مرا نمی‌شنوید؟! شما را فرا می‌خوانم ولی اجابت نمی‌کنید؟! شما همگی خفته‌اید و من امیدوارم از خواب شیرین سر بردارید که پرده نشینان خاندان پیامبر بعد از شما یآوری ندارند، از خواب برخیزید، ای افراد باکرامت خاندان پیامبر، و در مقابل ای طغیان و نافرمانی دفاع کنید.» (۳). (۱) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۱. (۲) الملهوف، ص ۵۱. (۳) الملهوف، ص ۵۱.

### وداع امام حسین

وداع امام حسین «یا سکینه، یا فاطمه، یا زینب، یا ام کلثوم! علیکن منی السلام.» بانوان حرم با شنیدن خداحافظی به شیون و زاری پرداختند و امام آنها را به خویشنداری دعوت فرمود. سکینه را که بسیار دوست می‌داشت به سینه‌ی خود چسباند و در حالی که اشک از دیده‌اش می‌زدود، فرمود: «... دل مرا با اشک حسرت خویش مسوزان! مادامی که جان در تن من است... ای برگزیده‌ی زنان.» (۱). (صفحه ۸۵) سرانجام امام در مقابل چشمهای نگران و اشک آلود اهالی حرم با شمشیر برهنه تنهای تنها در مقابل سپاه جهل و خشونت و ظلم ایستاد و فرمود: انا ابن علی الطهر من آل هاشم کفانی بهذا مفخرا حین افخر و جدی رسول الله اکرم من شی و نحن سراج الله فی الخلق نزه و فاطم امی من سلاله احمد و عمی یدعی ذالجنحین جعفر و فینا کتاب الله انزل صادقا و فینا الهدی و الوحی بالخیر یدکر و نحن امان الله للناس کلهم نطول بهذا فی الانام و نجهر و نحن و لائة الحوض نسقی و لاتنا بکاس رسول الله مالیس ینکر و شیعتنا فی الناس اکرم شیعه و مبغضنا یوم القیامه یخسر (۲). «من فرزند علی پاک از خاندان هاشم هستم و افتخار

می‌کنم و همین افتخار برایم کافی است. جد من رسول خدا بهترین کسی است که بر روی زمین حرکت کرد و ما مشعلهای نورانی خدا در میان خلق هستیم. مادرم فاطمه از سلاله‌ی احمد، و عمویم جعفر است که صاحب دو بال است. کتاب خدا به صدق در میان ما نازل شده است و در ما هدایت و وحی بخوبی ذکر می‌شود. ما امان خدا هستیم برای تمامی مردم که آشکارا و پنهان آن را بیان می‌کنیم. ما صاحبان حوضیم که دوستانمان را با جام رسول خدا سیراب می‌کنیم و این قابل انکار نیست. شیعیان ما در میان مردم گرامی‌ترین پیروان هستند و دشمن ما در روز (صفحه ۸۶) قیامت زیانکار است.» نبرد آغاز شد و امام در حالی که بر سمت راست سپاه اموی می‌تاخت فرمود: الموت اولی من رکوب العار و العار اولی من دخول النار «مرگ از آلوده شدن به عار بهتر است و عار از داخل شدن به آتش.» سپس هنگام تهاجم به سمت چپ کوفیان گفت: انا الحسین بن علی الیت ان لا انثنی احمی عیالات ابی امضی علی دین النبی (۳). «من حسین فرزند علی هستم که سوگند یاد کرده‌ام تسلیم نشوم. از خاندان پدرم حمایت، و از دین پیامبر خدا پیروی می‌کنم.» امام (ع) پس از جنگی برجسته برای آخرین بار با بیانی شیوا مردم را به حق دعوت فرمود: عبادالله اتقواالله و کونوا من الدنیا علی حذر فان الدنیا لو بقیت لاحد و بقی علیها احد لکانت الانبیاء احق بالبقاء و اولی بالرضا و ارضی باقضاء، غیر ان الله تعالی خلق الدنیا للبلاء و خلق اهلها للفناء فجدیدها بال و نعیمها مضمحل و سرورها مکفهر و المنزل بلغۀ و الدار قلعة، فترودوا فان خیر الزاد التقوی و اتقوا الله لعلکم تفلحون. (۴). بندگان خدا، از خد بترسید و از دنیا برحذر باشید! اگر دنیا برای کسی باقی می‌ماند و کسی در دنیا جاودان بود پیامبران خدا سزاوارترین مردم به بقا و اولی به رضا و خشنودی و راضی‌تر به قضای الهی بودند، اما خداوند تعالی دنیا را برای ابتلا و آزمایش خلق، و اهالی آن را برای فنا خلق فرموده است هر چیز نو و تازه‌ی (صفحه ۸۷) آن کهنه می‌شود و نعمتهای دنیا از بی می‌رود و شادیهای آن به تلخی تبدیل می‌شود. دنیا محل ماندن نیست، بلکه محل توشه بر گرفتن است، پس توشه بگیرید که بهترین توشه‌ها تقواست، تقوای الهی پیشه کنید تا رستگار شوید. (۱) نفس المهموم، ص ۳۴۶. (۲) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۳. (۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۷۴. (۴) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۸۲.

## آخرین وداع

آخرین وداع و دای آخر امام با اهالی حرم و وحی بویژه زینب کبری ماجرای عرشی و تصویری ملکوتی است که نه اندیشه قدرت درک آن را دارد و نه قلم استقامت تحریرش. تلاقی نگاه حسین در نگاه زینب سر مستتر و سنگینی و تلخی آن صعب مستصعب است که به غیر از زینب (س) و حسین (ع) هیچ جانی توان حملش را ندارد. هنگام صبر نبود پس امام خطاب به زنان و دختران حرم نبوت فرمود: خود را برای سختیها آماده کنید، آگاه باشید که خداوند حافظ و حمایت کننده‌ی شماست، و بزودی شما را از شر دشمنان نجات خواهد داد و عاقبت شما به خیر خواهد رسید و دشمنان شما به بلاها گرفتار شوند و در مقابل رنجها و مصیبتی که تحمل می‌کنید خداوند شما را از انواع نعمتها و کرامتها بهره‌مند خواهد ساخت. پس شکوه نکنید و سخنی بر زبان نیاورید که از قدر و ارزش شما بکاهد. (۱). آنگاه پیراهن کهنه‌ای خواست تا کسی در آن طمع نکند، پس آن پیراهن را چاک زد و بر تن کرد تا غارتگران بنی‌امیه از آن صرف نظر کنند (۲). (صفحه ۸۸) (۱) نفس المهموم، ص ۳۵۵. (۲) الملهوف، ص ۵۱.

## هجوم ناجوانمردانه

هجوم ناجوانمردانه به فرمان پسر سعد هنگامی که امام در حال وداع با اهل بیت خود بود، هجوم سراسری آغاز شد. از هر سو تیر می‌بارید و آن بزرگوار سینه‌اش را در مقابل آماج تیرها سپر می‌کرد. امام در برخورد با این ناجوانمردی علت این کینه و دشمنی را جويا شد و پرسید: آیا من حقی را ترک کرده و یا سنتی را تغییر داده‌ام و یا شریعتی را تبدیل کرده‌ام؟ بزرگان سپاه اموی گفتند: این نبرد پاداش کینه‌ای است که از پدر تو به دل داریم، از آنچه با پدران ما در روز بدر و حنین کرد. (۱). امام که دیگر توانش

تحلیل رفته بود و رمقی برایش نمانده بود قصد کرد تا لحظه‌ای استراحت کند، اما سنگی بر پیشانی اش نشست و خون، رخساره و محاسن او را در خود گرفت. خواست تا با لباس خود خونها را از چهره برگیرد که تیری سه شعبه بر سینه‌اش اصابت کرد. «بسم الله و بالله و علی مله رسول الله». امام تیر سه شعبه را از پشت خود بیرون آورد و خون مانند ناودان جاری شد. با دست مشت از خون دل الهی‌اش را به آسمان پاشید و با مشت دیگر محاسنش را رنگ خون کرد و فرمود: «در این حال بمانم تا جدم رسول خدا را ملاقات کنم». (۲). عده‌ای از سپاه به سوی خیمه‌های آل الله به حرکت درآمدند و دیدگان نگران امام به سوی خیمه‌های زنان بود. آخرین توان خود را جمع کرد و در حالی که سراسر بدن مقدسش را خون فراگرفته بود فریاد زد: (صفحه ۸۹) و یلکم یا شیعه آل ابی سفیان ان لم یکن لکم دین و کنتم لا- تخافون یوم المعاد فکونوا احرارا فی دنیا کم هذه و ارجعوا الی احسابکم ان کنتم عربا کما تزعمون. وای بر شما پیروان خاندان ابوسفیان، اگر دین ندارید و از روز قیامت پروایی ندارید، در دنیای خود آزاده باشید و به حسب و نسبت خود بازگردید، اگر گمان دارید عرب هستید. شمر گفت: ای پسر فاطمه (س) چه می‌گویی؟ امام (ع) فرمود: «من و شما در جنگ هستیم، زنان گناهی ندارند؛ به این گروه بگو تا زنده هستم به حرم من تعرض نکنند». شمر درخواست امام را پذیرفت و نیروهای غارت و جنایت از خیمه‌ها فاصله گرفتند، اما هر کس که از راه می‌رسید با شمشیر و نیزه ضربه‌ای به جسم شریف امام وارد می‌ساخت. (۳). (۱) الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۰۶. (۲) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۳. (۳) الملهوف، ص ۵۰، بحار الانوار، ج ۴۵، مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۱، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸.

### شکوه نیایش

شکوه نیایش یادگار علی (ع) و پیامبر (ص) بی‌اعتنا به تیغ و زخم سر به سوی آسمان داشت و غرق در نیایش پروردگار بود: اللهم متعالی المکان عظیم الجبروت شدید المحال غنی عن الخلاق عریض الکبریا قادر علی ما تشاء قریب الرحمه صادق الوعد سابق (صفحه ۹۰) النعمه حسن البلاء قریب اذا دعیت محیط بما خلقت قابل التوبه لمن تاب الیک قادر علی ما اردت تدرک ما طلبت شکور اذا شکرت ذکور اذا ذکرت ادعوک محتاجا و ارغب الیک فقیرا و افزع الیک خائفا و ابکی مکروبا و استعین بک ضعیفا و اتوکل علیک کافیا اللهم احکم بیننا و بین قومنا فانهم غرونا و خذلونا و غدروا بنا و نحن عتره نبیک و ولد حبیبک محمد (صلی الله علیه و آله و سلم) الذی اصطفیته بالرساله و ائتمنته علی الوحی فاجعل لنا من امرنا فرجا و مخرجا یا ارحم الراحمین. ای پروردگار بلند مرتبه و صاحب قدرت و سلطنت بزرگ و تدبیر و عقابی شدید، بی‌نیاز از خلاق و دارای کبریایی گسترده و توانایی بر هر چه خواهی، رحمت تو نزدیک و به وعده‌ی خود عمل خواهی کرد، نعمت تو تمام و بلایت نیکو، چون خوانده شوی نزدیک و بر مخلوقات محیط و توبه‌ی نادم را می‌پذیری، بر هر چه اراده کنی نیرومند و بر آنچه خواهی توانایی، چون تو را سپاس گویند پاداش نیکو دهی، و چون یادت کنند یادشان نمایی. تو را می‌خوانم در حالی که محتاجم، رغبتم به سوی توست در حالی که فقیرم. به تو پناه می‌برم در بیم و ترس و در سختیها می‌گیرم و از تو کمک می‌خواهم آنگاه که دچار ضعف هستم بر تو توکل می‌کنم و مرا کفایت می‌کند. پروردگارا، تو بین ما و قوم ما حکم فرما، اینها ما را فریفته و تنهایمان گذاشتند و با ما غدر نمودند، ما عترت پیامبر تویم و فرزند حبیب تو محمد (ص) که او را به رسالت مبعوث فرمودی و امین وحی خود قرار دادی پس در امر ما فرج و گشایش مقرر فرما، ای مهربانترین مهربانان. صبرا علی قضائک یا رب لا اله سواک یا عیاش المستغیثین مالی رب (صفحه ۹۱) سواک و لا معبود غیرک، صبرا علی حلمک یا غیاث من لا غیاث له یا دائما لا نفاذ له یا محیی الموتی یا قائما علی کل نفس بما کسبت، احکم بینی و بینهم و انت خیر الحاکمین. (۱). بر قضا و حکم تو صبر می‌کنم ای خدا، خدایی جز تو نیست، ای فریادرس استغاثه کنندگان، پروردگاری برای من غیر از تو نیست و معبودی جز تو ندارم. بر حکم تو صبر می‌کنم ای فریادرس کسی که جز تو فریادرسی ندارد و ای کسی که ابدی و همیشگی هستی و مردگان را زنده می‌کنی. ای آگاه و ناظر بر تمام اعمال و افعال بندگان، در میان من و

اینها حکم فرما که تو بهترین حکم کنندگانی. (۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۲۸۳ - ۲۸۲.

## پرواز تا ملکوت

پرواز تا ملکوت امام محو خدا بود و در حالی که دیگر توانی برای حرکت نداشت به فرمان شمر بار دیگر مورد حمله قرار گرفت. حصین بن تمیم، تیری بر دهان وی زد و ابویوب غنوی جنجره‌اش را هدف قرار داد. هنگامی که امام سعی داشت تیر را از حنجره‌ی خود بیرون آورد عمر بن سعد به او نزدیک شده بود. (۱) زینب کبری نیز در حالی که از خیمه بیرون می‌آمد فریاد می‌زد: ای برادرم، ای آقای من! ای از اهل بیت، کاش آسمان بر زمین سقوط می‌کرد و ای کاش کوهها خرد و پراکنده به صحرا می‌ریخت (۲). زرعه بن شریک با شمشیر دو ضربت سهمگین بر دست چپ و شانه‌ی امام زد و سنان بن انس هم با نیزه ضربتی نواخت که بر اثر آن زینت دوش (صفحه ۹۲) پیامبر بر خاک افتاد؛ افتادنی که دیگر توانی برای برخاستنش نبود. سنان به خولی بن یزید اصبحی گفت سر امام را از بدن جدا کند، اما او به لرزه در آمد و سنان خود سر امام را از بدن جدا کرد و به او سپرد (۳)، بدین سان شریفترین و پاکترین بدن عالم بر خاک کربلا- قرار گرفت. کربلا- عجیب‌ترین صحنه‌ی عالم بود، تابلویی کامل و جامع از تمامی تعاریف خیر و شر، داد و بیداد، شقاوت و سعادت، بخل و سخاوت، فاجعه و حماسه، شرک و توحید، جهل و علم، ضلالت و هدایت، زشتی و زیبایی، خشونت و محبت و در یک کلام باطل و حق بود. یک پیکر پاره پاره و غرق در خون و بی‌سر، شناسنامه‌ی توحید و کتاب نبوت تمامی انبیاست، و تمامی عالم وجود حیرت زده‌ی شجاعت و مبهوت سخاوت و سوگوار مظلومیت و محو قداست و سرگشته‌ی حماسه‌ی همیشه جاویدان حسین (ع) است. از ذرات جمادی تا لرزش اندامهای نباتی و جنبش و خروش هر نفسی تا گردش اجرام آسمانی فقط یک زمزمه به گوش جان می‌رسد و آن فریاد «یا حسین (ع)» است. زمین به لرزه افتاد، شرق و غرب جهان تاریک شد و مردم را زلزله و برق فراگرفت، آسمان خون گریست و هاتفی ندا در داد که: به خدا سوگند امام، فرزند و برادر امام و پدر امامان، حسین بن علی (ع) کشته شد. (۴). (صفحه ۹۳) با دها به حرکت در آمد و توفان سرخی که فرصتی برای دیدن نمی‌گذاشت آسمان را پوشاند و گمان کردند عذاب خداوندی بر آنها نازل شده است. (۵) خورشید از تماشای این جنایت تلخ آن چنان چهره در هم کشید که ستارگان آسمان در نیمروز ظاهر شدند و گمان کردند که قیامت برپا شده است. (۶). فرهیختگان دنیا، سعادت فروشان صحنه‌ی کربلا صدای منادی را شنیدند: ای امتی که بعد از پیامبر خود متحیر و گمراه شده‌اید، خداوند شما را به قربان و فطر موفق نگرداند. (۷). در این میان زینب در اندیشه‌ی مأموریت بزرگ خود بود. تمام شب پیش را بیدار مانده و در نماز و نیایش و عبادت همراه با برادر خود بندگی خالص را بر پا داشته بود و اینک در شعاع تابش سرخ خورشید دهم محرم که میل به سر بردن در فلق داشت برای پاسداری از حریم امامت صالحان و اقامه‌ی اولین نماز شب بی‌حسین (ع) آماده می‌شد و صدای عزیز فاطمه (س) را می‌شنید که دیشب می‌گفت: «یا اختاه لا تنسینی فی نافله اللیل.» «ای خواهر، مبادا در نماز شب مرا فراموش کنی.» (۸). از زیر سنگ خون می‌جوشید و آبی آسمانی به سرخی می‌گرایید و تا آن روز هیچ گاه آسمان را آن چنان خونین ندیده بودند. پنداشتی (صفحه ۹۴) که خون می‌گرید. آسمان را سرخی شفق پوشانده بود. (۹). دیگر کار از کار گذشته بود. مرکب خون الود و بی‌سوار امام به سوی خیمه‌ها روان شد. می‌آید از سمت غربت اسبی که تنهای تنهاست تصویر مردی که رفته است در چشمهایش هویداست بالش که همزاد موج است، دارد فراز و فرودی اما فرازی که بشکوه، اما فرودی که زیباست در عمق یادش نهفته است خشمی که پایان ندارد در زیر خاکستر او گلهای آتش شکوفاست در جان او ریشه کرده‌ست، عشقی که زخمی‌ترین است زخمی که از جنس گودال اما به ژرفای دریاست در چشم او می‌سراید مردی که شعر رسایش با آنکه کوتاه و ژرف است اما در اوج بلنداست داغی که از جنس لاله‌ست در چشم اشکش شکفته‌ست با سرکشهای آتش در آب و آینه پیداست هم زین او واژگون است هم یال او غرق خون است جایی که باید بیفتد از پای زینب همین جاست دارد زبان نگاهش با خود سلام

و پیامی گویی سلامش به زینب اما پیامش به دنیا است افتاد امام من از پای، تا آنکه مردی بتازد در صحنه‌هایی که امروز در عرصه‌هایی که فرداست (۱۰). (صفحه ۹۵) امام در سن ۵۶ سالگی، در روز جمعه، دهم محرم الحرام سال ۶۱ هجری ساعتی بعد از نماز ظهر به شهادت رسید (۱۱) و نقل شده است که بر پیراهن امام (ع) بیش از یکصد نشانه از ضربت شمشیر و نیزه و تیر مشاهده شد. ابومخنف از امام صادق (ع) روایت می‌کند که بر بدن امام حسین (ع) جای سی و چهار زخم شمشیر و سی و سه زخم نیزه دیده شده است (۱۲)؛ اما غیر از ضربات نیزه و شمشیر آثاری از کبودی بر تن امام خودنمایی می‌کرد که حضرت زین العابدین آنها را آثار بند انبانهایی می‌دانست که او نیمه شبها آذوقه‌ی فقیران و مستمندان را در آنها قرار می‌داد. (۱۳). (۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۵۵. (۲) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸. (۳) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۷۸، نهایتاً الارب، ج ۷ ص ۱۹۶ - ۱۹۵، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۳. بعضی از مورخان نیز شمربن ذی الجوشن را قاتل امام دانسته‌اند، الاستیعاب، ج ۱ ص ۳۹۵، ابصار العین، ص ۱۴، بعضی نیز خولی بن یزید را قاتل امام می‌نامند. کشف الغمه، ج ۲ ص ۵۱ و مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۱۱. (۴) ذریعۃ النجاه، ص ۱۴۷. (۵) الملهوف، ص ۵۳. (۶) الصواعق المحرقة، ص ۱۱۹ و مختصر تاریخ ابن عساکر، ج ۷ ص ۱۴۹. (۷) علل الشرایع، ج ۲ ص ۷۶. (۸) زینب الکبری، ص ۹۱. (۹) تذکره الخواص، ص ۲۷۳، تاریخ الخلفاء ابن عساکر، ص ۲۰۷، البدایه و النهایه، ج ۸ ص ۲۰۱، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۲۸ - ۲۲۶ و بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۲۲۰ - ۲۰۱. (۱۰) شعر از محمد علی مجاهدی. (۱۱) مقاتل الطالبین، ص ۷۸. بلاذری می‌گوید شهادت امام، روز شنبه، مصادف با عاشورا است و گفته شده روز جمعه بوده است. انساب الاشراف، ج ۳ ص ۱۸۷. ابن شهر آشوب نیز روزهای شنبه، جمعه و دوشنبه را نیز به عنوان ایامی که احتمال عاشورا در آنها می‌رود نقل کرده است. مناقب، ج ۴ ص ۷۷. (۱۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۳، معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۳۵، الملهوف، ص ۵۴. (۱۳) بحار الانوار، ج ۳ ص ۱۹۱ - ۱۹۰.

### تعداد شهدای کربلا

تعداد شهدای کربلا بلاذری می‌گوید تمامی کسانی که با حسین (ع) کشته شدند، هفتاد و دو مرد بوده‌اند. (۱) شیخ مفید نیز سی و دو نفر سواره و چهل پیاده را از شهدای عاشورا دانسته (۲) و ابن اثیر نیز همین تعداد را تأیید کرده است. اما مسعودی تعداد شهدای کربلا را هشتاد و نه نفر می‌داند (۳) سیدبن طاووس تعداد شهدا را هفتاد و هشت نفر بیان کرده است. (۴) علامه مجلسی نیز از قول (صفحه ۹۶) محمدبن ابی طالب تعداد شهدای کربلا را هشتاد و دو نفر دانسته است (۵) و شیخ عباس قمی نیز از قول امام باقر (ع) نقل کرده که تعداد شهدا یکصد و چهل و پنج نفر بوده است. (۶). امام (ع) هنگام شهادت پنجاه و هشت سال سن داشتند که هفت سال آن در کنار رسول خدا، سی سال همراه پدر و ده سال نیز با برادر بزرگوارش سپری شد و مدت امامت ایشان یازده سال بوده است. (۷). (صفحه ۹۷) (۱) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۵. (۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۹۵. (۳) مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۱. (۴) الملهوف، ص ۶۰. (۵) بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۴. (۶) نفس المهموم، ص ۲۳۶. (۷) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۳۳، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۱۹. مسعودی سن امام را هنگام شهادت پنجاه و پنج سال می‌داند، مروج الذهب، ج ۳ ص ۶۲، سبط بن الجوزی نیز سن امام را هنگام شهادت پنجاه و شش سال و پنج ماه ذکر کرده است. (صفوه الصفوه، ج ۱ ص ۳۸۷).

### بعد از واقعه

بعد از واقعه مردمی که از خداوند روی گردانده بودند تا دنیا را دریابند از هیچ عملی رویگردان نبودند. آنها حتی در به غارت بردن لباسهای امام نیز بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند، آنچنان که عده‌ای بر اساس غارتگری خود، شهره‌ی خاص و عام شدند و نام آنها با همان شهرت در تاریخ ضبط شد. فرزندان بحرین کعب تمیمی که لباسهای امام را از بدن مقدسش بیرون آورده بود بنوسراویل

نامیده شدند. فرزندان آنان که بر پیکر امام اسب تاختند بنو السرج (۱) و فرزندان نیزه داری که سر امام (ع) را حمل می‌کرد بنواسنان و فرزندان کسی که پشت سر نیزه‌دار تکبیر می‌گفت بنوالمکبری لقب گرفتند... (۲). پس از غارت لباسهای امام، سپاهیان به سوی خیمه‌ها هجوم بردند؛ (صفحه ۹۸) لحظاتی تلخ و جانکاه که زینب کبری بیش از همه تلخی و مخاطرات این تهاجم وحشیانه را احساس می‌کرد؛ چرا که از یک سو پاسبان خیمه‌ها بود و از طرف دیگر حفظ جان برادر زاده و امام زمانش را بر عهده داشت. دختر علی (ع) که منش و خلق و خوی کوفیان و اعراب را می‌دانست بانگ برآورد: ای عمر بن سعد سپاهیان خود را از تعجیل و شتاب در غارت خیمه‌ها بازدار! خود آنچه اسباب و زیور آلات است به شما واگذار می‌کنیم، مبادا دست نامحرمان به سوی خاندان رسول خدا دراز شود. تمامی وسایل و زیورآلات حتی گوشواره‌های فاطمه بنت حسین (ع) نیز که یادگار امام (ع) بود در نقطه‌ای ریخته شد و پس از آنکه زنان و کودکان در گوشه‌ای اجتماع کردند، دختر شجاع علی (ع) فریاد زد: هر کس میل دارد وسایل دختران علی (ع) و فاطمه (س) را بردارد بیاید. عده‌ای پیش آمدند و هر چه بود غارت کردند. گروهی به سوی خاندان پیامبر هجوم آوردند و چادر و مقنعه از سر ایشان کشیدند که عمر بن سعد آنها را از این عمل بازداشت. (۳). حکایتی عجیب <وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران با وفایش > دفن بدنهای مطهر شهدا < کوفه در انتظار اسیران > <افشاگری خاندان رسالت > در بارگاه ابن زیاد < از کوفه تا شام > سرزمین شام < در مجلس یزید > امام باقر در مجلس یزید <افشاگری امام سجاد > درخواست امام زین العابدین < حرکت از شام > خطبه‌ی امام سجاد (۱) بعضی از آنها نعل اسب خود را با قیمتی گزاف به مردم فروختند و مردم غافل و تحمیق شده با افتخار آن نعلها را بر سر در خانه‌های خومد آویزان کردند. (۲) کراچکی، کنزالفوائد، ص ۳۵۰ - ۳۴۹، کتاب التعجب، شگفتیهای تاریخ اسلام آمده است. (۳) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۴.

### حکایتی عجیب

حکایتی عجیب پس از به آتش کشیده شدن خیمه‌ها، زنان و کودکان بیرون دویدند. نامردی گوشواره‌ی ام کلثوم را به غارت برد و در حالی که می‌گریست متوجه‌ی خلخال فاطمه دختر امام شد. وی با تعجب پرسید: چرا گریه می‌کنی؟! مرد مهاجم گفت: چگونه نگریم در حالی که اموال دختر رسول (صفحه ۹۹) خدا (ص) را غارت می‌کنم. فاطمه با دیدن عطف او گفت: پس چنین مکن! آن مرد گفت: می‌ترسم که دیگری آن را بردارد. (۱). زینب (س) در مقابل خیمه‌ی علی بن الحسین (ع) ایستاده بود و از حضرت زین العابدین (ع) که بر اساس مشیت و اراده‌ی آسمانی به عنوان حفظ ذخیره‌ی الهی در بستر بیماری بود مراقبت می‌کرد؛ بناگاه مردی با چشمان آبی وارد خیمه شد و به قصد قتل و غارت، امام را به گوشه‌ای پرتاب کرد. زینب (س) بسرعت به برادرزاده نزدیک شد و گفت: او هرگز کشته نمی‌شود مگر من کشته شوم. پس آنها دست از او کشیدند. (۲) در این هنگام در حالی که زنان و فرزندان آل الله در خیام بودند، دژخیمان غارتگر بنی‌امیه در حالی که فریاد می‌زدند: «احرقوا بیوت الظالمین!» «خیمه‌های ظالمان را بسوزانید.» خیمه‌ها را به آتش کشیدند. حضرت زین العابدین (ع) در تمام عمر خود از این صحنه‌ی عاشورا به تلخی یاد می‌کرد و با یادآوری آن محزون می‌شد و می‌گریست. (۳). پس از غارت و به آتش کشیدن خیمه‌ها به فرمان عمر بن سعد و در اجرای فرمان عیدالله بن زیاد ده نفر از سپاهیان کوفه با اسبهای قوی هیکل بر بدن مطهر امام (ع) تاختند به گونه‌ای که سینه‌ی مبارک او را درهم کوبیدند (۴)؛ سپس در حالی که اجساد خاندان رسالت در صحرای کربلا پراکنده بود عمر بن سعد فرمان جمع‌آوری کشتگان سپاه خود را داد و پس از نماز بر آنان، همگی را به خاک سپردند. (۵). (صفحه ۱۰۰) عمر بن سعد در عصر روز دهم، خولی بن یزید اصبحی و حمید بن مسلم ازدی را برای ارائه گزارش خاتمه‌ی جنگ به سوی عیدالله فرستاد (۶) و خولی که سر بریده‌ی امام (ع) را همراه خود داشت، هنگامی به کوفه رسید که درهای دارالحکومه را بسته بودند و بناچار بدون ملاقات با عیدالله به سوی خانه‌ی خود رفت و سر پاک و مقدس امام را در زیر تشتی قرار داد. زن خولی که متوجه شد وی چیزی را در زیر تشت

پنهان می‌کند از او سؤال کرد آن چیست؟ خولی پاسخ داد: چیزی برای تو آورده‌ام که همیشه بی‌نیاز باشی، اکنون سر حسین (ع) در خانه‌ی توست. همسر خولی بر آشفت و گفت: وای بر تو! مردم سیم و زر به خانه می‌آورند و تو سر پسر دختر پیامبر را برایم آورده‌ای؟! به خدا سوگند هرگز با تو در یک خانه زندگی نمی‌کنم و از جای خود برخاست و به صحن خانه رفت. وی می‌گوید: به خدا سوگند نوری را دیدم که همانند ستون از آن تشت تا آسمان به هم پیوسته بود و مرغان سفیدی را دیدم که بر گرد آن تشت تا بامداد می‌چرخیدند و چون صبح شد خولی سر امام را نزد عبیدالله بن زیاد برد. (۷). عمر بن سعد دستور داد سرهای سایر شهدا را نیز از بدن جدا کنند و بدین شرح در میان قبایل تقسیم شد: قبیله‌ی کنده که ریاست آنها با قیس بن اشعث بود، ۱۳ سر. قبیله‌ی هوازن به فرماندهی شمر بن ذی الجوشن، ۱۲ سر. قبیله‌ی تمیم، ۱۷ سر. قبیله‌ی بنی اسد، ۱۶ سر. (صفحه ۱۰۱) قبیله‌ی مذحج، ۷ سر. سایر مردم، ۱۳ سر. (۱) شیخ صدوق، امالی، مجلس ۳۱، حدیث ۲. (۲) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۱. (۳) حیات الامام الحسین، ج ۳ ص ۲۹۸. (۴) حیات الامام الحسین، ج ۳ ص ۳۰۳. (۵) تاریخ ابن خلدون، ج ۲ ص ۳۶. (۶) الملهوف، ص ۶۰. (۷) تاریخ طبری، ج ۵ ص ۴۴۵.

### وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش

وداع تلخ کاروان اهل بیت رسالت با سالار شهیدان و یاران باوفایش سپاه بنی‌امیه بعد از واقعه‌ی عاشورا دو روز دیگر در کربلا توقف کرد. سپس همراه با اهل بیت عصمت در حالی که علی بن الحسین همچنان بیمار بود به سوی کوفه حرکت کردند. (۱). کاروان آماده‌ی حرکت بود، گلیمها بر جهاز شتران انداخته شده بود و اهل بیت امام حسین (ع) با آن همه مصیبت‌های بزرگ چاره‌ای جز ترک اجساد مطهر عزیزان خود نداشتند. دل‌های به آتش کشیده شده‌ی بانوان حرم قدس ولایت بیش از گذشته در التهاب افتاد، بجای گذاشتن اجساد مقدسی که هنوز در سطح بیابان کربلا پراکنده بود برایشان کشنده و غیرقابل تحمل بود؛ برآستی که توان تحمل این مصیبت بسیار فراتر از طاقت بنی‌آدم است. هر قبیله سرهایی را که در اختیار داشت بر نیزه افراشته و در مقابل دیدگان آل پیامبر قرار داده بود و چون گام بر می‌داشتند تکبیر می‌گفتند در حالی که به قول بلاذری به قتل امام، تکبیر و تهلیل را کشته بودند. (۲). اسیران را از مقابل بدنهای قطعه قطعه شده‌ی شهدا عبور دادند و هر کدام با عزیزان خود به نوعی سخن گفتند. کلام زینب کرار کربلا که صبر را و امدار تحمل خویش کرده است حکایتی دیگر است؛ اولین کلام دختر (صفحه ۱۰۲) قهرمان علی (ع) این است: «اللهم تقبل منا هذا القربان». (۳). «پروردگارا این قربانی را از ما پذیرا باش.» آنگاه جد بزرگوار خود را مورد خطاب قرار داد و گفت: «یا محمداه صل الله علیک ملائکة السماء! هذا الحسین بالعراء، مرمل بالدماء، مقطوع الاعضاء، و بناتک سبایا و ذریتک مقتله، تسفی علیه الصبا»، فابکت کل عدو و صدیق. (۴). «ای رسول خدا، ای کسی که ملائکه‌ی آسمان بر تو درود می‌فرستند، این حسین (ع) توست که در صحرا افتاده و در خون غلتیده و پیکر او قطعه قطعه است. ای محمد (ص)! دختران تو اسیر شده‌اند و باد صبا بر آنها می‌وزد.» پس هر دوست و دشمنی را گریاند: هر جا که بود آهویی از دشت پا کشید هر جا که بود طایری از آشیان فتاد ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان بر پیکر شریف امام زمان فتاد شد و وحشتی که شور قیامت ز یاد رفت چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد پس با زبان پر گله آن بضعة‌ی التول رو بر مدینه کرد که یا ایها الرسول این کشته‌ی فتاده به هامون حسین توست این صید دست و پا زده در خون حسین توست (۵). (صفحه ۱۰۳) سپس در حالی که به آرامی می‌گریست و قارش همه را به یاد فاطمه (س) انداخته بود، گفت: «یا حزناه یا کرباه الیوم مات جدی رسول الله (ص)، یا اصحاب محمداه هؤلاء ذریة المصطفی یساقون سوق السبایا». (۶). «امروز جدم رسول خدا از دنیا رفته است. ای اصحاب پیامبر، اینها ذریه و فرزندان رسول خدا هستند که آنان را مانند اسیران می‌برند.» رفتار شکوهمند زینب در مقابل سپاهیان اموی آنها را دچار بهت کرده بود و بسیاری از آنها در مقابل بزرگی و عظمت دخت علی (ع) انگشت حیرت می‌گزیدند و عده‌ای نیز پریشان احوال می‌گریستند، اما دل‌کندن و رفتن و

عالی‌ترین گوهرهای آسمانی و میوه‌های باغ بهشتی را در بیابان رها کردن بسیار سخت است، ولی زینب دریافته است که برنامه‌ریزان تبلیغاتی دشمن درصدد جست و جوی نقطه ضعفی از خاندان حسینی (ع) هستند، لذا وقتی پریشان احوالی حضرت زین العابدین (ع) را بر بلا تکلیفی و رها ماندن اجساد شهدا دید فرمود: پسر برادرم، از آنچه می‌بینی نالان نباش! به خدا سوگند این پیمانی است از پیامبر خدا به جد و عمو و پدر تو. خداوند از مردم پیمان گرفته است، مردمی از همین امت که فرعونهای زمین آنها را نمی‌شناسند اما فرشتگان آسمان با آنها آشنا نیستند. آنان این پیکرهای پاره پاره را جمع می‌کنند و در این دیار و بر فراز مرقد حسین (ع) پرچمی می‌افرازند که هرگز کهنه نخواهد شد و در گذر روزها و سالها آسیب نمی‌بیند. (۷). عجیب است که امان زین العابدین (ع) نیز علی رغم همه‌ی دردها و التهاب و تپی که داشت از عمه‌اش زینب غافل نبود و او بود که فرمود: (صفحه ۱۰۴) عمه‌ام نماز شب یازدهم را نشسته می‌خواند. (۸). به هر حال فاصله‌ی کربلا تا کوفه علی رغم اینکه زنان و کودکان از شب عاشورا دیدگان را بر هم نهاده بودند و قلبهای آنان سرشار از درد و مصیبت بود و زین العابدین (ع) را بر مرکب بسته بودند، شبانه طی شد. کاروان رفت در حالی که پیکرهای مقدس شهدا در صحنه‌ی نبرد باقی مانده و خاک بر آنها نشسته بود. مردی از بنی‌اسد می‌گوید: منظره‌ای بسیار حزن آور بود؛ از بدنهای مطهرشان به آسمان نور می‌تابید و نسیمی که بر اجسادشان می‌گذشت عطر آگین بود... شب هنگام به صحنه‌ی کارزار نگاه می‌کردم، در کنار هر بدن نوری دیدم که همچون شمعی می‌درخشید و صدای ناله‌ای به گوشم رسید که می‌گفت: زخم نیزه و شمشیر بدنهایشان را دگرگون کرده ولی کرامت و بزرگواریشان تغییر نکرده است. (۹). در این میان پیکر پاک آقای جوانان بهشت به گونه‌ای بود که هر دل سنگی را پاره می‌کرد، ولی انوار خداوندی از اطراف آن بدن مطهر ساطع بود و بوی عطر از اطراف آن به مشام می‌رسید. (۱۰). (۱) ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۱. بعضی نیز گفته‌اند بعد از عاشورا تا غروب روز یازدهم در کربلا ماند. (۲) انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۱۳. (۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۷. (۴) ابن اثیر، کامل ج ۴ ص ۸۱، نهایتاً الارب، ج ۷ ص ۲۰۰، وقعۃ الطف، ص ۵۹، انساب الاشراف، ج ۳ ص ۲۰۶. (۵) ترکیب بند محتشم. (۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۵۹. (۷) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۰۸، شهیدی جعفر، زندگانی علی بن ابی طالب، ص ۵۱. (۸) زینب الکبری، ص ۹۱ - ۹۰. (۹) مدینه المعجز، ج ۴ ص ۷۰. (۱۰) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۸.

### دفن بدنهای مطهر شهدا

دفن بدنهای مطهر شهدا بعد از رفتن کوفیان عده‌ای از قبیله‌ی بنی‌اسد قصد تجهیز و تدفین شهدای کربلا را کردند، اما چون کدام سر بر بدن نداشتند و لباس بسیاری از آنها رطوبت شده بود قابل شناسایی نبودند. آنها متحیر مانده و به دنبال (صفحه ۱۰۵) چاره‌ای بودند که امام سجاد (ع) به یاری آنها شتافت و به دفن بدن مطهر امام اقدام کرد. امام در حالی که بشدت می‌گریست فرمود: «طوبی لارض تضمنت جسدک الطاهر، فان الدنيا بعدک مظلمة والآخره بنورک مشرقه، اما اللیل فمسهد و الحزن فسرمد، اویختار الله لاهل بیت دارک التی انت بها مقیم و علیک منی السلام یا بن رسول الله و برکاته.» «آفرین بر سرزمینی که پیکر طاهر تو را در خود گرفته است. دنیا پس از تو تاریک و آخرت به نور تو روشن است. دیگر شبها خواب ندارم و اندوه مرا پایانی نیست، تا اینکه خداوند خاندان تو را به تو ملحق سازد و در سرای تو جای دهد. سلام من بر تو ای رسول خدا، و رحمت و برکات خدا بر تو باد.» سپس روی قبر نوشت: «هذا قبر الحسین بن علی بن ابی طالب الذی قتلوه عطشاناً غریباً.» سپس علی اکبر را در پایین پای امام به خاک سپرد و آنگاه شهدا را در نزدیکی هم دفن کرد و در این راه بنی‌اسد همراهی کردند. (۱). امام در هنگام دفن عباس بن علی نیز بشدت گریست. (۲) در مجموع به نظر می‌رسد اجساد مطهر شهدای کربلا شب دوازدهم دفن شده باشند. (۳). (صفحه ۱۰۶) (۱) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۶. (۲) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۳۲۴. امام باقر (ع) نیز خاکسپاری و نماز بر امام حسین (ع) را از ناحیه‌ی حضرت زین العابدین (ع) می‌دانند. شبر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۱۶. امام رضا (ع) نیز همین گونه می‌فرماید. بحار الانوار، ج ۴۸، ص



۲۷۰. (۳) الامام الحسین و اصحابه، ص ۳۸۲ - ۳۸۰.

## کوفه در انتظار اسیران

کوفه در انتظار اسیران کوفه مهیای حضور کاروان خروج کنندگان! بود و کوفیان که کوچها و خیابانها را آب و جارو کرده بودند دسته دسته و گروه گروه چشم به مبادی ورودی داشتند تا هر کدام در این جشن و شادمانی بزرگ سهیم باشند. به فرمان عیدالله بن زیاد سردر ایوان دارالاماره را گنج تازه کشیدند. سپاه امیرالمؤمنین یزید! بر فردی که بر ضد حکومت شورش کرده بود غلبه یافته و نوع برخورد و رفتار کوفیان با کاروان اسراء قابل پیش بینی بود. بالاخره انتظار به پایان رسید. رئوس شهدا در حالی که بر نیزه‌ها قرار داشت پیشاپیش غافله‌ی اسرا از طریق خیابانهای اصلی منتهی به دارالاماره راه می‌پیمود. (۱). اما اولین سری که بر نیزه زدند سر عمرو بن حمق خزاعی است. (۲) به هر حال کاروان را در بازار کوفه می‌گرداندند، مردی می‌گوید، در بازار کوفه بودم در حالی که از شهادت حسین (ع) خبر نداشتم. مردم را در حیرت و وحشتی شدید دیدم، صدای تکبیر و تهلیل به گوشم رسید، از جا برخاستم تا بینم ماجرا چیست. به ناگاه سرهایی را بر بالای نیزه مشاهده کردم و زنان و دخترانی را دیدم که بر شترهای عریان و بی‌جهاز (صفحه ۱۰۷) سوار بودند و سرهایشان از شرم به پایین افتاده بود. جوانی را دیدم که بر پشت شتر به زنجیر کشیده شده بود. سرش برهنه و از پاهای او خون جاری بود. در میان نیزه‌داران مردی را دیدم که بر نیزه‌ی او سری نورانی‌تر از سرهای دیگر بود، و نشانی از کشته شدن نداشت. نیزه دار با صدای بلند می‌گفت: انا صاحب الرمح الطویل انا صاحب السیف الصقیل انا قاتل دین الاصلیل «من صاحب نیزه‌ی بلند و شمشیر صیقل داده شده‌ام و کسی را که حقیقت دین را دارد من کشتم.» ناگهان صدای بانویی را شنیدم که بر او نهیب زد و فرمود: «وای بر تو! این چنین بگو!» «و من ناگاه فی المهد جبرئیل و من بعض خدامه میکائیل و اسرافیل و عزرائیل و من عتقاء صلصائیل و من اهتر لقتله عرش رب الجلیل و قل یا ویلک انا قاتل محمد المصطفی و علی المرتضی و فاطمه الزهرا و الحسن المزکی و ائمه الهدی و الملائکه السماء و الانبیاء و الاوصیاء.» «این کسی است که جبرئیل در گهواره برایش لای لای می‌گفت و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل خدمتگزاران او بودند و صلصائیل آزاد شده‌ی اوست. او کسی است که از کشته شدنش عرش خدا به لرزه در آمده است. وای بر تو به مردم بگو: من قاتل محمد مصطفی (ص)، علی مرتضی (ع)، فاطمه زهرا (س) و حسن مزکی و امامان هدایت و ملایکه‌ی آسمان، پیامبران و اوصیا هستم.» نام آن زن را پرسیدم، خود پاسخ گفت: من زینب، دختر علی بن (صفحه ۱۰۸) ابی طالب هستم و این اسیر دختران پیامبر و علی هستند. (۳) زید بن ارقم نیز می‌گوید: من در جایگاه خود نشسته بودم که آن سر مقدس که بر فراز نیزه‌ای بود به نزدیکی من رسید، چون در مقابلم قرار گرفت با گوش خود شنیدم که قرآن تلاوت می‌کند: «ام حسب ان اصحاب الکهف و الرقیم کانوا من آیاتنا عجا. (۴). تو پنداری که قصه‌ی اصحاب کهف و رقیم در مقابل این همه آیات قدرت و عجایب حکمتهای ما واقعه عجیبی است؟ به خدا سوگند با مشاهده‌ی این صحنه به خود لرزیدم و فریاد بر آوردم: ای پسر رسول خدا! سر مقدس تو از اصحاب کهف و رقیم شگفت‌انگیزتر است. (۵). عمر بن سعد نیز چون به کوفه بازگشت یکسره به دارالاماره رفت تا عیدالله را ملاقات کند. عیدالله بن زیاد فرمانی را که برای قاتل امام صادر کرده بود از وی طلب کرد. عمر بن سعد بهانه آورد و پس از آنکه از مقر دارالاماره خارج شد گفت: به خدا سوگند که هیچ کس زیانکارتر از من نیست. نافرمانی خداوند و فرمانبرداری از عیدالله کردم و رشته‌ی خویشاوندی‌ام را قطع ساختم. (۶). حمید بن مسلم می‌گوید: من با عمر بن سعد سابقه‌ی دوستی داشتم، در مراجعت از کربلا احوالش را جویا شدم، گفت از احوالم نپرس زیرا هیچ مسافری بدتر از من به خانه مراجعت نکرد. خویشاوندی نزدیکم را بریدم و گناه عظیمی مرتکب شدم. (۷). (صفحه ۱۰۹) به هر حال مردم از عمر بن سعد کناره گرفتند و از او روی برگرداندند. هرگاه به مسجد می‌رفت، مردم خارج می‌شدند و همگان به وی دشمنام می‌دادند. لذا تا زمانی که کشته شد خانه نشینی پیشه کرد. (۸). (۱) به دستور عیدالله سر مبارک امام را به بیرون کوفه بردند و پس از آنکه بر نیزه

افراشتند همراه با رئوس شهدا به کوفه بازگرداندند. (۲) نفس المهموم، ص ۴۰۲. عمرو بن حمق بعد از صلح حدیبیه به محضر رسول خدا شرفیاب شد و از آن حضرت احادیثی را به خاطر سپرد. ابتدا در شام ساکن شد و سپس به کوفه رفت. از شیعیان علی (ع) است که حجر بن عدی را در مبارزه با بنی‌امیه یاری کرد. به موصل رفت و معاویه او را تعقیب کرد تا اینکه در غاری نزدیکی موصل او را کشت و سرش را بر نیزه زدند. (الاستیعاب، ج ۳ ص ۱۱۷۳). (۳) الوقعه الساکبه، ج ۵ ص ۴۶. (۴) سوره‌ی «کهف» آیه ۹. (۵) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۷. (۶) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۸. (۷) اخبار الطوال، ص ۲۳۲. (۸) نفس المهموم، ص ۴۱۴.

## افشاگری خاندان رسالت

افشاگری خاندان رسالت سنگینی بار نگاه مردم موجب آزار خاندان نبوت بود آنها حدود بیست و پنج سال پیش در دوران زمامداری علی (ع) پنج سال زندگی با کوفیان را تجربه کرده بودند. بسیاری از زنان تماشاچی شاگردان مدرسه‌ی زینب بودند، اما امروز وضعیت به شکل دیگری است. ام کلثوم فریاد زد: «یا اهل الکوفه اما تستحیون من الله و رسوله ان تنظروا الی حرم النبی (ص)». (۱) «ای مردم کوفه از خدا و فرستاده‌ی او شرم نمی‌کنید که به خانواده پیامبر چشم دوخته‌اید؟» زنی پرسید: شما اسرا از کدام طایفه هستید؟ گفتند: اسیران آل محمد (ص) هستیم. (۲). در این زمان برخی از مردم برای کودکان و اسرانان و خرما و گردو آورده بودند. ام کلثوم با دیدن این منظره برآشفته و گفت: ای کوفیان صدقه بر ما خاندان حرام است. سپس نان و خرما را از دهان کودکان گرفت. (۳). مردم شروع به گریستن کردند، امام زین العابدین (ع) که دست و پایش را بسته بودند و تب رنجورش کرده بود، فرمود: «الا- ان هؤلاء یکون یترجعون من اجلنا فمن قتلنا اذن؟». «این مردم برای ما اشک می‌ریزند؟ پس چه کسانی ما را کشته‌اند؟» (صفحه ۱۱۰) آرام آرام فضای کوفه تغییر کرد و چون زینب کبری سر امام (ع) را بر نیزه دید، سر خود را بر چوبه‌ی محمل کوبید، افکار عمومی دچار یک حیرت و سرگردانی عجیب شد. مردم گریبانهای خود را چاک می‌زدند و مردان مانند زنان بر سر و سینه می‌زدند. حال هنگام پیامبری زینب بود، فرصتی بود تا دختر علی (ع) هنگامه برپا کند و مشعل فروزان عاشورا را بخوبی بنمایاند. بانوی بزرگ اسلام بر سر مردم نهیب زد و چون سکوت فضا را فراگرفت زبان به حمد و ستایش پرودگار گشود و بعد از سلام به رسول خدا فرمود: اما بعد یا اهل الکوفه، یا اهل الختل و الغدر و الخذل، الا فلا رقات العبره و لا هداة الزفرة، انما مثلکم کمثل التي نقضت غزلها من بعد قوة انکاثا تتخذون ایمانکم دخلا بینکم، هل فیکم الا الصلف و العجب و الشنف الکذب و ملق الاماء و غمز الاعداء، او کمرعی علی دمنه او کفضه علی ملحوده، الا- بس ما قدمت لکم انفسکم ان سخط الله علیکم و فی العذاب انتم خالدون. اتبکون اخی؟ اجل والله فابکوا فانکم احریاء بالبکاء فابکوا کثیرا و اضحکوا قلیلا، فقد بلیتم بعارها و منیتم بشنارها و لن ترخصوها ابدا و انی ترخصون قتل سلیل خاتم النبوة و معدن الرساله و سید شباب اهل الجنة و ملاذ حربکم و معاذ حزبکم و مقر سلمکم و آسی کلمکم و مفزع نازلتکم و المرجع الیه عند مقاتلتکم و مدره حججکم و منار محبتکم، الا- ساء ما قدمت لکم انفسکم و ساء ما تزرون لیوم بعثکم. فتعسا تعسا، و نکسا نکسا، لقد خاب السعی و تبت الایدی و (صفحه ۱۱۱) خسرت الصفقه و بؤتم بغضب من الله و ضربت علیکم الذلّه و المسکنه. اددرون ویلکم ای کبد لمحمد (صلی الله علیه و آله و سلم) فریتم؟ و ای عهد نکتتم؟ و ای کریمه له ابرزتم؟ و ای حرمه له انتهکتتم؟ و ای دم له سفکتتم؟ لقد جتتم شیئا ادا تکاد السموات یتفطرن منه و تنشق الارض و تخر الجبال هدا. لقد جتتم بها شوهاه صلعاء عنقاء سواء فقماء خرقاء کطلاع الارض او ملء السماء، افعجتتم ان تمطر السماء دما. و العذاب الاخره اخزی و هم لا ینصرون، فلا یستخفنکم المهل، فانه عزوجل لا یحفره البدار و لایخاف علیه فوت الثار، کلا ان ربک لنا و لهم بالمرصاد. ای مردم کوفه، ای جماعت مکر و افسون و محروم ماندگان از غیرت و حمیت! اشک چشمهایتان خشک مباد و ناله‌های شما آرام نشود. مثل شما مثل زنی است که تار و پود بافت خود را در هم ریزد و رشته‌های آن را از هم بگسلد، شما سوگندهایتان را دستاویز فساد و نابودی خویش قرار دارید، شما چه دارید جز گزافه، غرور و دشمنی و دروغ؟ و

همانند کنیزکان خدمتکار چاپلوسی و سخن چینی کردن؟ و یا همانند سبزه‌ای که از فضولات حیوانی تغذیه می‌کند و بر آن رشد می‌کند، و چون نقره‌ای که روی گورها را بدان زینت کنند، دارای ظاهری فریبنده اما درونی زشت و ناپسندید! برای خود چه بد توشه‌ای اندوخته‌اید و از پیش فرستاده‌اید تا خدای خود را به خشم آورید و عذاب همیشگی او را برای خود رقم زنید؟ آیا شما (پیمان شکنان) برای برادر حسین (ع) گریه می‌کنید؟ گریه کنید که (صفحه ۱۱۲) اشک شایسته‌ی شماست. بسیار گریه کنید و کم بخندید که این ننگ (فاجعه امویان) گریبانگیر شماست و لکه‌ی این ننگ تا همیشه بر دامان شما خواهد ماند؛ آن چنان لکه‌ی ننگی که هرگز از خود نتوانید شست. چگونه می‌خواهید این لکه‌ی ننگ را پاک کنید در حالی که جگر گوشه رسول خدا (ص) و سید جوانان بهشت را کشید؟ همان کسی که در جنگ سنگر و پناهگاه شما و در صلح مایه‌ی آرامش و التیام شما بود و نه مانند زخمی که با دهان خون آلود به روی شما بخندد. در سختیها و دشواریها امید شما به او بود و در ناسازگاریها و ستیزها به او روی می‌کردید. بدانید توشه‌ی راهی که برای سفر (آخرت) خود فرستادید، بد توشه‌ای است و بار گناهی که تا روز قیامت بر دوشهای شما سنگینی خواهد کرد، گناهی بس بزرگ و ناپسند است. نابود شوید آن هم چه نابودی‌ای! پرچمتان سرنگون باد آن هم چه سرنگونی‌ای! تلاشتان جز ناامیدی ثمر نداد و دستهای شما بریده شد و کالایتان (حتی در دنیا) زیان کرد. خشم الهی را بر خود خریدید و ذلت و سرافکنندگی شما حتمی شد. آیا می‌دانید که چه جگری از رسول خدا شکافتید؟ و چه پیمانی گسستید؟ و چگونه پرده نشینان حرم را از پرده بیرون کشیدید؟ و چه حرمتی از آنها دریدید؟! و چه خونهایی ریختید؟! کاری بسیار شگفت انگیز انجام دادید، آن چنان شگفت که نزدیک است از هراس آن، آسمانها از هم پاشد! و زمینها بشکافد! و کوهها از هم فرو ریزد. چه مصیبتی بس دشوار و جانفرسا و طاقت سوز و شوم و درهم پیچیده‌ی پریشانی که از آن (صفحه ۱۱۳) راه گریزی نیست و در بزرگی و وسعت همانند درهم فشردگی زمین و آسمان است. آیا در شگفت می‌شوید اگر از چشم آسمان خون باراد؟ هیچ کیفری از مجازات آخرت برای شما خوارکننده‌تر نیست و آنان (سران بنی‌امیه) دیگر از هیچ طرفی یاری نخواهند شد. این مهلت شما را مغرور نسازد که خداوند بزرگ از شتابزدگی در کارها پاک و منزه است و از پایمال شدن خون) بی‌گناه (حراست می‌کند و در کمین ما و شماست. (۴). مردم حیرت زده‌ی کوفه دستهایشان را به دندان می‌گزیدند، پنداشتی بار دیگر عاشورا آفریده شده و مردم در معرض سخت‌ترین مجازاتهای الهی قرار گرفته‌اند. آنگاه زینب کبری این ابیات را قرائت کرد: ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا صنعتم و انتم آخر الامم باهل بیتی و اولادی و تکرمتی منم اساری و منم ضرجوا بدم ما کان ذلک جزائی اذ نصحت لکم ان تخلفونی بسوء فی ذوی رحمی انی لاخشی علیکم ان یحل بکم مثل العذاب الذی اودی علی ارم (صفحه ۱۱۴) چه خواهد گفت آنگاه که رسول خدا (ص) از شما سؤال کند: این چه کاری بود که انجام دادید در حالی که شما امت آخرین بودید؟! به اهل بیت، فرزندان و پرده نشینان حرم من بنگرید که گروهی اسیر شما شده‌اند و گروهی دیگر در خون خود غوطه‌ور هستند. پاداش من که نیکخواه شما بودم چنین نبود که در حق خاندانم جفا کنید. بیم آن دارم که عذابی بر شما فرود آید مانند عذابی که قوم ارم را به نابودی کشاند. سخنان زینب خاطره و یاد علی (ع) را در یادها زنده کرد. زینب ای شیرازه‌ی ام‌الکتاب ای به کام تو زبان بوتراب ای بیانت سربه سر توفان خشم نوح می‌دوزد به توفان تو چشم در کلامت هیبت شیر خدا در زبانت ذوالفقار مرتضی خطبه‌هایت کرد ای؟ اخت الولی راستی را کار شمشیر علی جان ز تنها برده‌ای از اسکتوا ای تو روح آیه‌ی لا-تقتطوا چون شنید آوای خشم را جرس شد تهی از خویش و افتاد از نفس (صفحه ۱۱۵) باز گو ای جان شیرین علی داستان درد دیرین علی (۵). امام زین العابدین (ع) به تسلی عمه‌ی سادات آمد و فرمود: «عمه جان آرام باشید. آنان که مانده‌اند باید از رفتگان خود عبرت گیرند و خدای را سپاس که تو عالمه‌ی غیرمعلمه‌ای و نیاموخته خردمندی و گریه و زاری ما، رفتگان را باز نمی‌گرداند.» آنگاه امام خود خیمه‌ای برپا کرد و بتنهایی اهل بیت را از مرکبها فرود آورد و در خیمه مستقر کرد. (۶). حال و هوای کوفه به صورتی درآمده بود که هیچ کس مردم را مانند آن روز چنین پریشان و نالان ندیده بود و حال نوبت شیرزنی دیگر بود تا بر رسوایی خاندان شیطنانی بنی‌امیه

بیفزاید. پس فاطمه‌ی صغری (۷) لب به سخن گشود و گفت: الحمدلله عدد الرمل و الحصى وزنة العرش الی الثری، احمده و اؤمن به و اتوکل علیه، و اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له، و ان محمدا عبده و رسوله، و ان اولاده ذبحوا بشط الفرات من غیر ذحل و لا- ترات. اللهم انی اعوذ بک ان افتری علیک الکذب، و ان اقول خلاف ما انزلت علیه من اخذ العهود لوصیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) المسلوب حقه المقتول من غیر ذنب، كما قتل ولده بالامس فی بیت من بیوت الله، (صفحه ۱۱۶) و بها معشر مسلمة بالسننهم، تعسا لرؤوسهم! ما دفعت عنه ضیما فی حیاته و لا عند مماته، قبضته الیک محمود النقیبة، طیب الضریبة، معروف المناقب، مشهور المذاهب، لم تأخذه فیک لومة لائم و لا عدل، عاذل، هدیته و یا رب للاسلام صغیرا، و حمدت مناقبه کبیرا، و لم یزل ناصحا لک و لرسولک صلواتک علی و آله حتی قبضته الیک زاهدا فی الدنیا غیر حریص علیها، راغباً فی الآخرة مجاهدا لک فی سبیلک، رضیته فاخترته و هدیته الی طریق مستقیم. اما بعد یا اهل الکوفه، یا اهل المکر و الغدر و الخیلاء، انا اهل بیت ابتلانا الله بکم، و ابتلاکم بنا، فجعل بلاءنا حسنا، و جعل علمه عندنا و فهمه لدینا، فنحن عیبه علمه و وعاء فهمه و حکمته، و حجتہ فی الارض فی بلادہ لعباده، اکرنا الله بکرامته و فضلنا بنبیه (صلی الله علیه و آله و سلم) علی کثیر من خلقه تفضیلا، فکذبتونا و کفرتونا و رایتم قتالنا حلالا- و اموالنا نهبا، کانا اولاد التریک او کابل، كما قتلتم جدنا بالامس، و سیوفکم تقطر من دماننا اهل البیت لحقد متقدم، قرت بذلک عیونکم و فرحت به قلوبکم اجترأ منکم علی الله، و مکرا مکرتم والله خیر الماکرین، فلا- تدعونکم انفسکم الی الجذل بما اصبتم من دماننا و نالت ایدیکم من اموالنا، فان ما اصابنا من المصائب الجلیله و الرزایا العظیمة فی کتاب من قبل ان نبراهنا ان ذلک علی الله یسیر لکیلا تأسوا علی ما فاتکم و لاتفرحو بما آتاکم و الله لا یحب کل مختال فخور. تبالکم فانظروا العنة و العذاب فکان قد حل بکم، و تواترت من السماء نقمات قیسحتکم بما کسبتم و یدیق بعضکم بأس بعض، ثم تخلدون فی العذاب الالیم یوم القیامة بما ظلمتونا، الا لعنه الله علی الظالمین و یلکم اُتدرون ایه ید طاعتنا منکم، او ایه نفس نزع الی قتالنا، ام بایه رجل مشیتم الینا تبغون محاربتنا، قست قلوبکم و غلظت اکبادکم و طبع علی (صفحه ۱۱۷) افتدکم و ختم علی سمعکم و بصرکم، و سول لکم الشیطان و املی لکم و جعل علی بصرکم غشاوة فانتم لاتهتدون. تبا لکم یا اهل الکوفه کم ترات لرسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) قبلکم، و ذحوله لدیکم، ثم غدرتم باخیه علی بن ابی طالب (علیه السلام) جدی، و بنیه عتره النبی الطیبین الاخیار و افتخر بذلک مفتخر فقال: نحن قتلنا علیا و بنی علی بسیوف هندیه و رماح و سبینا نساءهم سبی ترک و نطحناهم فای نطاح فقالت: بفیک ایها القائل الکثکث و لک الاثلب، افتخرت بقتل قوم زکاهم الله و طهرهم، و اذهب عنهم الرجس، فاکظم واقع کما افعی ابوک، و انما لکل امری ما قدمت یداه، حسدتمونا ویلا لکم علی ما فضلنا الله علیکم. فما ذنبنا ان جاش دهرنا بحورنا و بحرک ساج لایوارى الدعاء مصا ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء، و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور. خداوند را به شمار ریگها و تعداد شنها سپاس می گویم و او را به عظمت و سنگینی عرش تا فرش ستایش می کنم. به او ایمان آورده‌ام و بر او توکل می کنم و شهادت می دهم که معبودی جز خداوند یگانه نیست و محمد (ص) بنده و فرستاده‌ی اوست. همان پیامبری که فرزندان او را «تشنه» در کنار فرات ذبح کردند، با آنکه آنان کسی را نکشته بودند تا مورد انتقام و قصاص قرار گیرند. خداوند را به تو پناه می برم از اینکه سخنی را به دروغ و ناروا به تو (صفحه ۱۱۸) نسبت دهم و برخلاف آنچه نازل کرده‌ای سخنی را به زبان آورم. پیامبر تو برای جانشین خود علی بن ابی طالب (ع) پیمان گرفت، ولی حق او را غصب کردند و او را بی گناه کشتند؛ همان گونه که دیروز فرزند او را در خانه‌ای از خانه‌های خدا شهید کردند، آنان که به زبان مسلمان بودند، که نابود باد این مسلمانی.) این مردم (هیچ گاه، در هنگام حیات و لحظه‌ی رحلت، علی (ع) را یاری نکردند تا او را به جوار رحمت خود فراخواندی که او اخلاقی پسندیده و نهادی پاک و زینده داشت و فضایلش شهره‌ی خاص و عام بود و روش او واضح و آشکار. از نکوهش نمی‌هراسید و از ملامت احدی نمی‌ترسید. پدرم را از کودکی به اسلام هدایت فرمودی، و در بزرگی وی را خلق و خوی نیکو دادی و مناقبش را ستودی و او با تو و فرستاده‌ات رفتاری از سر خلوص و صدق داشت، تا او را هم به جوار رحمت فراخواندی. او هیچ علاقه و رغبتی به دنیا نداشت و آزمند آن نبود، بلکه تمایل او به سوی

آخرت بود. در راه تو آن‌چنان مجاهده کرد که او را برگزیدی و به راه راست هدایت کردی. هان ای مردم کوفه، ای اهالی نیرنگ و بی‌وفایی و خودخواهی! ما خاندانی هستیم که خدا ما را به شما و شما را به وسیله‌ی ما مورد آزمون خویش قرار داد. ما از عهده‌ی امتحان الهی به نیکی برآمدیم و خداوند دانش و حکمت خود را به ما کرامت فرمود و ما نگهبان خزانه‌های او هستیم و همان حاجتی هستیم که او بر بندگان خود گمارده است. ما را به کرامت خود گرامی داشت و به سبب پیامبر خود محمد (ص) بر بسیاری از آفریدگانش برتری بخشید. اما شما ما را تکذیب کردید و ناسپاسی ورزیدید، (صفحه ۱۱۹) ریختن خون ما را حلال و غارت اموالمان را مباح دانستید، گویی ما از نسل ترک و تاتاریم! دیروز نیای بزرگ ما را کشتید و اکنون (از شمشیرها شمات خون ما می‌چکد. به خاطر کینه‌هایی که از ما در سینه داشتید چشمتان روشن شد و دلهایتان شادمان گردید. شما به خداوند جهانیان تهمت زدید و با او از در نیرنگ وارد شدید، همانا نیرنگ خدا از شما بیشتر و کارسازتر است. از ریختن خون ما و غارت اموالمان شاد نباشید، زیرا این مصیبتی که بر ما فرود آمد سرنوشتی بود که در کتاب «مشیت خداوندی» و پیش از آفرینش رقم خورده بود و این امر برای خدا کاری آسان است.، تا شما به آنچه از دست رفته است اندوهناک نباشید و به آنچه شما را عنایت فرمود خشنود نشوید و خداوند دوست ندارد کسی را که بر خود ببالد. نابود شوید و در انتظار کیفر الهی باشید که گویی دارد از راه می‌رسد، و بلاهای آسمانی مدام بر شما خواهد بارید و شما را نابود و در همین دنیا به جان یکدیگر خواهد انداخت و در روز رستاخیز هم در عذاب جاودانه‌ی الهی خواهید بود، زیرا که نسبت به ما به ناحق ستم کردید و لعن و نفرین خدا بر ستمگران باد. وای بر شما! آیا می‌دانید با کدامین دست به ما ستم کردید؟ و با کدامین هیئت به ریختن خون ما راضی شدید؟ و با کدامین پا در نبرد با ما مبارزه کردید؟! دل‌های شما سخت و جگرهایتان پر از خشم و نفرت و آلودگی است و دل‌ها و چشم‌ها و گوش‌های شما را مهر زده‌اند! ابلیس تمام زشتی‌ها را در نظر شما زیبا و شما را به آنها امیدوار (صفحه ۱۲۰) کرد و بر روی چشم‌های شما پرده‌ای کشید که اکنون راه را نمی‌شناسید. ای مردم کوفه، نابود شوید که شما را با رسول خدا (ص) دشمنی‌ها و کینه‌هایی است که اکنون در صدد انتقام کشیدن از او برآمدید، سپس با برادر رسول خدا، علی بن ابی طالب - نیای بزرگوار ما - و همچنین با فرزندان او که عترت پیامبر و از برگزیدگان و پاکان بودند بی‌وفایی کردید (تا آنجا که) یکی از شما بر خود ببالد و این شعر را بگوید: «ما علی (ع) و فرزندان او را با نیزه‌ها و شمشیرهای هندی کشتیم و زنان آنها را همانند اسیران ترک به اسارت گرفتیم و با آنان جنگیدیم و به قتل رساندیم.» خاک بر دهان تو باد (گوینده‌ی شعر) آیا به کشتار گروهی به خود می‌بالی که خداوند آنها را پاکیزه و طیب می‌شناسد و آنان را از هر آلودگی و پلیدی امان داده است؟ آری در این غم همانند پدرت بسوز و چون سگ خود را بر زمین بسای که برای هر کس همان چیزی است که از پیش فرستاده است. وای بر شما که نسبت به والایی و برتری ما که خداوند عنایت فرموده است حسد می‌ورزید! گناه ما چیست اگر دریا‌های «حکمت و دانش» ما سراسر جهان را فراگرفت ولی دریای تو چنان کوچک است که حتی یک حیوان کوچک دریایی را نمی‌پوشاند؟! و این فضل خداست و بر هر که اراده کند می‌بخشد و هر کس را خداوند نوری برایش قرار نداده هیچ‌گاه روشنی نخواهد داشت. (صفحه ۱۲۱) مردم با شنیدن سخنان کوبنده، رسا و حکمیانه‌ی فاطمه‌ی صغری در حالی که بشدت می‌گریستند، گفتند: ای دختر پاکان، بس است که دل‌هایمان را به آتش کشیدی و سینه‌های ما را برافروختی و درونمان را گداختی و فاطمه لب از سخن فرو بست (۸) تا ام کلثوم دختر علی (ع) رشته‌ی کلام را به دست گیرد. او نیز که پروده‌ی مکتب علی (ع) و همراز و هم‌نوازی همیشگی زینب بود چنین گفت: یا اهل الکوفه! سوء لکم خذلن حسینا و قتلتموه و انتهتم امواله و ورثتموه، و سیتم نساء و نکبتموه؟! فتبالکم و سحقا. ولیکم ائدرون ای دواه دهتمکم؟ و ای وزر علی ظهورکم حملتم؟ وای دماء سفکنموها؟ و ای کریمه‌ی اهنتمموها؟ و ای صبیئه‌ی سلبتموها؟ و ای اموال نهتمموها؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی و نزعتم الرحمة من قلوبکم، الا ان حزب الله هم الغالبون و حزب الشیطان هم الخاسرون. ای اهالی کوفه! سیمای شما زشت و ناپسند باد که حسین (ع) را تنها گذاشتید و او را کشتید و اموال او را به غارت بردید، آنچنان که گویی آن اموال از طریق ارث به شما رسیده است. پرده نشینان

حرم او را اسیر کردید و مورد شکنجه و آزار قرار دادید. نابود شوید، آیا می‌دانید چه وزر و بالی را گردن گرفتید؟ و چه گناهی گران را بر دوش کشیدید؟! و چه خونهایی ریختید؟! و چه بانوان گرانقدری را داغدار کردید؟! و چه اموالی را به تاراج بردید؟! مردانی را از دم تیغ گذرانید که بعد از رسول خدا (ص) بهترین‌ها بودند و آنچنان که گویی عاطفه و مهربانی در دل‌های شما ریشه کن شده است، آگاه باشید که حزب خدا پیروز و حزب شیطان زیانکار است. (صفحه ۱۲۲) حضرت زین العابدین (ع) پس از سخنان ام کلثوم با اشاره مردم را به سکوتی بهت آور فرود برد و پس اتر ثنای الهی و درود بر رسول خدا فرمود: ایها الناس! من عرفنی فقد عرفنی، من لم یعرفنی فانا علی بن الحسین المذبوح بشط الفرات من غیر ذحل و لاترات، انا ابن من انتهک حریمه و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، انا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا. ایها الناس! ناشدتکم بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی ابی و خدعتموه، و اعطیتمموه من انفسکم العهد و الميثاق و الیبعه ثم قاتلتموه و خذلتموه؟ فبالتکم ما قدمتم لانفسکم و سوء لرأیکم، بایه عین تنظرون الی رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) یقول لکم: قتلتم عترتی و انتهکتهم حرمتی فلستم من امتی. ای مردم، هر کس که مرا می‌شناسد می‌داند که من کیستم، و آن کس که مرا نمی‌شناسد، من علی (ع) فرزند حسین (ع) هستم که او را در کنار فرات بدون هیچ گناهی از دم تیغ گذرانند. من فرزند کسی هستم که پرده‌ی حریم حرمت او را دریدند و اموالش را به غارت بردند و افراد خانواده‌اش را به زنجیر کشیدند. من فرزند کسی هستم که او را به زاری کشتند و این افتخار ما را کفایت می‌کند. ای مردم، شما را به خدا سوگند، آیا به یاد می‌آوردید که به پدرم نامه نوشتید ولی با او نیرنگ کردید؟ با او پیمان بستید و بیعت کردید ولی او را تنها گذاشتید؟ و با او به پیکار نیز پرداختید؟! خدا شما را بکشد که بد توشه‌ای برای خود فرستادید و رأی شما زشت و ناپسند بود، به من بگویید با کدام چشم به دیدار رسول (صفحه ۱۲۳) خدا می‌روید، هنگامی که بگوید: شما عترت مرا کشتید، حریم حرم مرا شکستید، پس دیگر شما از امت من نیستید؟ چون سخنان امام به اینجا رسید مردم یکدیگر را توبیخ می‌کردند و هر کدام بشدت ناله سر می‌دادند. سپس امام مردم را به پذیرش نصایح خود فراخواند و مردم بدسابقه و پیمان‌شکن کوفه نیز آمادگی خود را برای اجرای اوامر امام اعلام کردند، اما امام سجاد (ع) فرمود: هیهات! ایها الغدره المکره! حیل بینکم و بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تأتوا الی کما اتیتم الی آبائی من قبل؟ کلا- و رب الراقصات الی منی، فان الجرح لما یندمل، قتل ابی بالامس و اهل بینه معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله (صلی الله علیه و آله و سلم) و ثکل ابی و بنی ابی و جدی شق لها زمی و مرارته بین حناجری و حلقی، و غصصه تجری فی فراش صدری، و مسالتي ان لا- تکونوا لنا و لا علينا. هیهات! ای بی‌وفایان نیرنگ باز! میان شما و خواسته‌هایتان پرده‌ای کشیده شده است. آیا درصدد هستید با من نیز مانند پدرانم رفتار کنید؟ هرگز چنین نخواهد شد، به خدای راقصات (۹) به سوی منا سوگند که هنوز قلبم از آن زخم بزرگی که دیروز از قتل عام پدرم و فرزندان و یارانش بر آن وارد ساختید التیام نیافته است. هنوز داغ رحلت رسول خدا را فراموش نکرده بودم که درد و مصیبت‌های پدرم و فرزندان پدر و جد بزرگوارم موی سر و صورت مرا سپید کرد و هنوز مزه‌ی تلخ آن را در گلوی خود احساس می‌کنم و اندوه این آلام جانفرسا هنوز در قفسه‌ی سینه‌ی من مانده است. نصیحت و خواسته‌ی من از شما این است که نه از ما (صفحه ۱۲۴) کنید و نه با ما به جنگ پردازید. امام سخنان خود را با ابیات زیر خاتمه داد: لاغرو ان قتل الحسین و شیخه قد کان خیرا من حسین واکرما فلا تفرحوا یا اهل کوفه بالذی اصیب حسین کان ذلک اعظما قتیل بشط النهر نفسی فداءه جزاء الذی اراده نار جهنما شگفت آور نیست اگر حسین (ع) کشته شد، پدر بزرگوارش که از حسین (ع) بهتر بود نیز کشته شد. شادمان نباشید بر این مصیبتی که بر حسین (ع) وارد آمد که این مصیبتی بزرگ است. جانم فدای آنکه در کنار نهر فرات به شهادت رسید، کیفر آن کس که او را کشت آتش جهنم است. (۱۰). (صفحه ۱۲۵)

(۱) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۰. (۲) اللهوف، ص ۶۳. (۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۱۰. (۴) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۴۱ - ۴۰، ابن اعثم کوفی، الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۱ - ۱۳۹. معالم المدرستین، ج ۲ ص ۱۴۶ - ۱۴۵، بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۰۹. (۵) شعر محمد علی مجاهدی. (۶) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۹. (۷) بعضی ایشان را از اولاد امام علی (ع) دانسته‌اند و گروهی او

را دختر امام حسین (ع). اما جمله‌ی متن خطبه‌ی وی خطاب به مردم کوفه دلالت می‌کند که آن حضرت دختر امام حسین است (کما قتلتم جدنا بالامس) که مراد و منظور علی (ع) است. (۸) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۰۴. (۹) شترانی که زایران خانه‌ی خدا را از «مکه» به «منی» و «عرفات» می‌بردند. (۱۰) طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۱۷، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۲. ترتیب خطبه نیز بر اساس ترتیب علامه مجلسی آمده است.

## در بارگاه ابن زیاد

در بارگاه ابن زیاد گویا جاسوسان خبر خطبه‌های خاندان حسین (ع)، خصوصا گفت و گوی زینب با مردم کوفه را به دستگاه حکومت منتقل کرده بودند و عیدالله بن زیاد نیز همانند سیره و روش تمامی حکام خود تصمیم گرفت گوشه‌ای از قدرت جهنمی‌اش را به اهل بیت مصیبت دیده‌ی پیامبر (ص) بنمایاند. قصر تازه تعمیر شده‌ی ابن زیاد میزبان کسانی بود که در درباره عام او حضور داشتند. گردانندگان مجلس عام خیانت بنی امیه در کوفه - سران نظامی سپاه عمر بن سعد - را در جایگاهی ویژه مستقر کردند و سرهای مقدس شهیدان کربلا را نیز همان گونه که بر نیزه قرار داشتند در اطراف مجلس قرار دادند و بر محفل عیدالله محیط بودند (۱) و سر مبارک امام حسین (ع) نیز در مقابل عیدالله زیاد قرار داشت و او با چوب بر لب و دندانهای امام ضربه می‌زد و می‌گفت: ای حسین (ع) چه دندانهای زیبایی داری، چه قدر زود پیر شدی، ای ابی عبدالله، بالاخره جنگ بدر را تلافی کردیم. (۲). سرانجام اسرای اهل بیت را در حالی به قصر عیدالله وارد کردند که از هر لحاظ تمهیدی برای تحقیر خاندان وحی پیش بینی شده بود. زینب در حالی که لباس کهنه‌ای به تن داشت وارد مجلس شد و در گوشه‌ای از قصر نشست و تعدادی از زنان نیز در اطراف او نشستند. عیدالله که احتمالا عمه‌ی سادات را شناخته بود با تکبر پرسید: این زن کیست؟ زینب (س) به او پاسخ نداد، بار دیگر سؤال خود را تکرار کرد، اما (صفحه ۱۲۶) پاسخ نشنید، بار سوم نیز پرسید. دختر گرامی علی (ع) بی‌اعتنا به او سکوت پیشه ساخت و بدین سان هیبت پوشالی و شیطانی عیدالله بن زیاد با شمشیر سکوت زینب فرو ریخت و رفتار مدبرانه‌ی زینب والی کوفه را در موضع انفعال قرار داد. بالاخره یکی از زنان گفت: این زینب (س)، دختر فاطمه (س) است. عیدالله که غرور و شخصیت خود را با بی‌اعتنایی زینب متلاشی می‌دید با خشم گفت: سپاس خداوندی را که شما را رسوا کرد و کشت و گفته‌های شما را دروغ گردانید. زینب (س) با آرامش و صلابت فراوان گفت: «الحمد لله الذی اکرنا بمحمد (ص) و طهرنا تطهیرا لا کما تقول انما یفتضح الفاسق یکذب الفاجر.» «خدای را سپاس که ما را فرستاده‌ی خود محمد (ص) گرامی داشت و ما را از پلیدیها پاک گردانید. فاسق است که رسوا می‌گردد و نابکار است که دروغ می‌گوید و او ما نیستیم بلکه دیگری است.» (۳). ابن زیاد گفت: کار خدا را با خاندانت چگونه دیدی؟ زینب که صلابت حیدر (ع) و استحکام زهرا (س) را به نمایش گذارده بود به آرامی گفت: «ما رأیت الا جمیلا هؤلاء القوم کتب الله علیهم القتل فبروزا الی مضاجعهم و سیجمع الله بینک و بینهم، یا بن زیاد فتجاجون و تخاصمون، فانظر لمن الفلح یومئذ! ثکلتک امک یا ابن مرجانه.» (۴). (صفحه ۱۲۷) «جز زیبایی ندیده‌ام، شهادت برای آنها مقدر شده بود و به سوی جایگاه ابدی خویش رفتند و بزودی خداوند آنان و تو را فراهم آورد و میان شما داروی کند و از تو خونخواهی نماید. در آن روز خواهی دید چه کسی پیروز است، مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه.» جملات محکم زینب بساط فخر فروشی و استکبار رسوای عیدالله را آن‌چنان در هم کوفت که وی بدون اراده به سوی زینب کبری هجوم برد (۵) اما عمرو بن حرث او را آرام کرد. عیدالله بار دیگر خطاب به زینب (س) گفت: خداوند قلبم را به کشتن حسین (ع) و خاندان تو تسلی داد. این کنایه جان زینب را آزرده و او که تصویر نجابت و استقامت، و پیامبر مقتدر عاشورا بود با دلی سرشار از عاطفه و حزن فرمود: «لعمری لقد قتلت کهلی و قطعت فرعی و اجثتت اصلی، فان کان هذا شفاؤک فقد اشتفت.» «به جانم سوگند که سالار مرا کشتی و شاخه‌های زندگی‌ام را بریدی و ریشه‌ام را از جا کنیدی، پس اگر اینها تو را تسلی می‌دهد، دل خوش دار!» عیدالله گفت: این زن سخنان موزون و

هماهنگ بر زبان می‌آورد، پدرش نیز چنین بود و کلمات را آهنگین بیان می‌کرد. زینب (س) فرمود: زن را با سجع گویی چه کار؟! آنچه گفتم سوز سینه ام بود. (۶) عیدالله که در مقابل سخنان زینب در مانده شده بود روی خود را به سوی علی بن الحسین (ع) برگرداند و پرسید: چه نام داری؟ امام گفت: «علی بن الحسین (ع) هستم.» (صفحه ۱۲۸) عیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین (ع) را نکشت؟! امام فرمود: «مرا برادری بود که او هم علی نام داشت و شما او را کشتید.» (۷) عیدالله گفت: بلکه خداوند او را کشت. امام فرمود: «الله یتوفی الانفس حین موتها و التی لم تمت فی منامها.» (۸). «خداوند جانها را به هنگام مرگ آنها، و نیز آن را که نمرده است در خوابش، می‌گیرد.» عیدالله که از پاسخ حضرت سجاد (ع) بسیار خشمگین شده بود گفت: پاسخ مرا با جسارت می‌دهی: او را ببرد و گردن بزنی! زینب کبری چون اوضاع را چنین دید امام را در آغوش کشید و گفت: «ای پسر زیاد هر چه از ما خون ریختی بس است؛ به خدا از او جدا نمی‌شوم. اگر قصد کشتن او را داری مرا نیز با او بکش!» عیدالله گفت: خویشتاوندی چه شگفت انگیز است، این زن دوست دارد که با برادرزاده‌اش کشته شود، گمان می‌کنم این جوان به همین بیماری درگذرد. او را رها کنید! (۹) حضرت زین العابدین (ع) گفت: «ابا لقتل تهددنی یا بن زیاد؟! اما علمت ان القتل لنا عادة و کرامتنا شهادة.» «مرا از مرگ می‌ترسانی؟ مگر نمی‌دانی کشته شدن عادت ماست و شهادت در راه خدا را کرامت می‌دانیم؟» عیدالله که از برگزاری چنان مجلسی بسیار پشیمان و سرخورده بود فرمان داد تا اهل بیت را به خانه‌ای در نزدیکی مسجد اعظم ببرند و آنگاه (صفحه ۱۲۹) توسط قاصدان خبر شهادت امام حسین (ع) را در هر جا منتشر کرد (۱۰)؛ و برای جلوگیری از هر گونه شورش از مردم خواست تا همگی به مسجد بروند. (۱۱) پس از اجتماع مردم، بر بالای منبر رفت و گفت: ستایش برای خدایی است که حق و اهل حقیقت را پیروز کرد و یزید و پیروانش را یاری کرد و دروغگو پسر دروغگو - حسین بن علی - و یارانش را کشت. عبدالله عقیف ازدی که از شیعیان علی و از زهاد روزگار خود بود (۱۲) برخاست و زبان به اعتراض گشود: پسر مرجانه! دروغگو و پسر دروغگو، تو و پدرت هستید و آنهایی که تو را حاکم کرده‌اند فرزندان رسول خدا را از دم شمشیر می‌گذرانی و این گونه جسورانه بر منبر مؤمنان سخن می‌گویی؟! عیدالله که دیگر بار طعم ناکامی را می‌چشید دستور دستگیری او را صادر کرد اما جوانمردان قبیله‌ی ازدی او را از دست مأموران رهایی دادند و از مسجد بیرون بردند اما بالاخره مأموران عبدالله او را دستگیر و پس از آنکه سر وی را از بدن جدا کردند بدنش را در سبخی (۱۳) کوفه به دار آویختند. (۱۴). عیدالله بن زیاد طی نامه‌ای یزید را از شهادت امام حسین (ع) و اسارت خاندان نبوت مطلع ساخت و چون یزید اطلاع حاصل کرد در پاسخ به نامه‌ی عیدالله دستور داد که سر مقدس امام و سرهای سایر شهدا همراه با کاروان اسرا و لوازمی که با خود دارند به سوی شام گسیل شود. (۱۵). (صفحه ۱۳۰) (۱) وقعه‌الطف، ص ۲۶۰. (۲) ابن عساکر، تهذیب تاریخ دمشق، ج ۴ ص ۳۴۳، لواعج الأشجان، ص ۴۰۰. (۳) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۲۳، تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۴۹، الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۲، نه‌ایة الأرب، ج ۷ ص ۲۰۰. (۴) الفتوح، ج ۳، ص ۱۴۲، خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۴۲، وقعه‌الطف، ص ۲۶۲. (۵) خوارزمی، مقتل الحسین، ج ۲ ص ۲۲. (۶) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۵، وقعه‌الطف، ص ۲۶۲. (۷) الفتوح، ج ۲ ص ۱۴۳، ابن سعد، طبقات کبری، ج ۵ ص ۱۶۴ - ۱۶۳. (۸) سوره‌ی «زمر»، آیه‌ی ۴۱. (۹) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۶. (۱۰) شیخ صدوق، امالی، مجلس ۳۱، حدیث ۳. (۱۱) الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۳، ابن اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۲، وقعه‌الطف، ص ۲۶۵. (۱۲) سفینه‌البحار، ج ۲ ص ۱۳۵. (۱۳) مطقه‌ی شوره‌زار. (۱۴) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۱۹. (۱۵) الملهوف، ص ۶۸.

### از کوفه تا شام

از کوفه تا شام عیدالله، زحرین قیس (۱) را برگزید تا سر امام حسین (ع) و سرهای شهدای کربلا را به یزید در شام برساند. در این سفر ابو بردة بن عوف ازدی و طارق بن ابی ظبیان ازدی او را همراهی می‌کردند. (۲) از کوفه تا شام کاروان اسرای خاندان وحی در



بیست منزل فرود آمدند که در بعضی از منازل حوادثی رخ داده است. در اولین منزل که مأموران حمل سر امام حسین (ع) فرود آمدند مشغول باده گساری و عشرت شدند که ناگهان دستی از دیوار پدیدار شد و با قلمی از آهن بر دیوار نوشت: آیا امتی که حسین (ع) را کشتند امید شفاعت جد او را در روز حساب دارند؟! (صفحه ۱۳۱) با مشاهده‌ی این صحنه نگهبانان گریختند و سپس بازگشتند. (۳) پس از عبور از منزل تکریت، حاملان سر امام به منزل «مشهد النقطه» رسیدند؛ سر مقدس امام را بر روی سنگی قرار دادند و قطره‌ای خون بر آن ریخت. هر ساله روز عاشورا از آن سنگ خون می‌جوشید تا اینکه عبدالملک بن مروان دستور داد آن سنگ را به جای نامعلومی منتقل کردند. (۴) کاروان در مسیرش از منازل وادی النخيله، موصل، نصیبین، عین الورد، زقه، جوسق، دعوات و حلب گذشت و به قنسرین وارد شد. (۵) در این منزل راهبی مسیحی زندگی می‌کرد. چون کاروان از دور نمایان شد او مشاهده کرد که از سر مقدس امام (ع) نوری به سوی آسمان ساطع است. وی با پرداخت ده هزار درهم برای لحظاتی سر امام را با خود به داخل صومعه برد، پس صدایی شنید که می‌گفت: خوشا به حال تو و خوشا به حال آن کسی که احترام این سر را حفظ کرد. راهب دست به دعا برداشت و از خدا خواست تا آن سر مقدس با وی سخن گوید. در این هنگام سر امام فرمود: «انا بن المحمد المصطفی و انا ابی علی المرتضی و انا ابن فاطمه الزهراء، انا المقتول بکربلا، انا المظلوم انا العطشان». راهب صورت خود را بر چهره‌ی مبارک امام گذارد و به دین حسین بن علی (ع) ایمان آورد و چون کاروان حرکت کرد دیدند که آن ده هزار درهم به سنگ تبدیل شده است (۶)؛ آنگاه کاروان راه شام را پیش گرفت و با عبور (صفحه ۱۳۲) از منازل معرة النعمان، شیزر، کفر طالب، سیبور، حماة حمص وارد بعلبک شدند. به فرمان والی، مردم در حالی که پرچمهایی را با خود حمل می‌کردند به استقبال کاروان اسرا آمدند و فرزندان خود را نیز برای تماشا به همراه آوردند. (۷) ام کلثوم با دیدن شادابی و نشاط آنها از اسارت و پریشانی خاندان وحی فرمود: «اباد الله خضراتهم و لا اعدب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمة عنهم». «خداوند عمران و آبادانی آنها را نابود کند و آب آنها را شیرین نگرداند و دست ستمکاران را از آنها کوتاه نکند». امام علی بن الحسین (ع) با دیدن وضعیت و پریشانی عمه‌اش فرمود: و هو الزمان فلا تغنی عجائبه من الکرام و ما تهدي مصائبه یالیت شعری الی کم ذا تجاذبنا فنونه و ترانا لم نجاذبه یسری بنا فوق اقتاب بلاوطاً و سائق العیش یحیی عنه غاربه کائنا من اساری الروم بینهم کان مناقله المختار کاذبه کفرتم برسول الله و یحکم فکنتم مثل ما ضلت مذاهبه (۸). «شگفتیهای این زمان از نظر بزرگان پایانی ندارد و مصایب آن ناپیداست. (صفحه ۱۳۳) ای کاش می‌دانستم که مشغله‌های زمان ما را تا کجا به دنبال خود می‌کشد و می‌بینی که ما او را به دنبال خود نمی‌کشانیم. ما را در حالی که بر شترهای عریان سوار کرده‌اند در هر شهر و دیار می‌گردانند و کسانی از پشت سر آنها را حمایت می‌کنند. پنداری مانند اسیران رومی در میان آنها هستیم و گویی آنچه پیامبر فرموده است، نادرست بود! وای بر شما! نسبت به رسول خدا کفران نعمت کردید و مانند راه گم کردگانی هستید که راهها را نمی‌شناسید.» (۱) به غلط در مجالس و محافل «زجر» را «زجر» می‌نامند. (۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۸، تاریخ طبری، ج ۵ ص ۲۳۲. همچنین گفته شده است که پس از فرستادن سر امام بانوان و کودکان حرم نیز همراه با علی بن الحسین (ع) که بر گردن او زنجیر نهاده بودند به سوی شام اعزام شدند و حضرت سجاد (ع) تا رسیدن به دمشق با کسی سخن نگفت. ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۹. امام باقر (ع) فرموده است: از پدرم پرسیدم که چگونه او را از کوفه به سوی شام حرکت دادند؟ فرمود: مرا بر شتری که عریان بود و جهاز نداشت سوار کردند و سر مقدس پدرم را بر نیزه‌ای نصب کرده و زنان ما را پشت سر من به قاطرهایی که زیرانداز نداشت سوار کردند و اطراف و پشت سر ما را گروهی نیزه‌دار محاصره کرده بودند و چون یکی از ما می‌گریست با نیزه بر سر او می‌زدند تا آنکه وارد دمشق شدیم. بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۵. در جای دیگر آمده است که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت که شمر و خولی و شبث ربعی و عمرو بن حجاج همراه با هزار نفر سوار اهل بیت را به شام بردند و مأموریت داشتند در هر شهر و دیاری آنها را بگردانند. (طریحی، منتخب، ج ۲ ص ۴۸۰). (۳) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۵ و صواعق المحرقة، ص ۱۹۲. (۴) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۴۶.

(۵) شهری است بین شام و حلب که می‌گویند قبر حضرت صالح در آنجاست و آثار پای شتر بر تخته سنگهای آن دیده می‌شود. (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۸۴). (۶) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۳۰۳. ابن حجر در صواعق، ص ۲۳۱ ماجرا را این گونه نقل می‌کند: راهب پس از پرداخت درهم و گرفتن سر مقدس امام، آن را با مشک و کافور شست و شو و در پارچه‌ای پاکیزه قرار داد و آن را بر دامن گرفت و بسختی گریست و پس از آنکه ایمان آورد سر را به لشکر برگردانید و خطاب به امیر آنها گفت تو را به حق خداوند و فرستاده‌ی او سوگند می‌دهم از آنچه کردید خودداری و با این سر احترام کنید و آن را از صندوق بیرون نیاورید. پس از رفتن کاروان چون به دمشق نزدیک شدند قصد تقسیم درهمها را داشتند که متوجه شدند آنها تبدیل به سنگ شده و بر یک جانب آن نوشته «و لا تحسبن الله غافلا عما يعمل الظالمون» و بر طرف دیگر آن «و سيعلم الذين ظلموا ای منقلب ینقلبون» نقش بسته است. (۷) زخار، مقام، ص ۵۵. (۸) بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۲۶.

### سرزمین شام

سرزمین شام سرانجام دیوارهای مرکز حکومت بنی‌امیه پدیدار شد و خاندان مصیبت زده‌ی خسته و پریشان رسول خدا به سرزمینی گام گذاشت که کانون ظلم و فساد و خیانت و ناجوانمردی بود و در باغ یاد و خاطره‌ی خاندان پیامبر (ص) جز زشتی و سیاهی یادگار و نشانی از سران شام وجود نداشت. مردم شام که تربیت شدگان دستگاه تبلیغاتی بنی‌امیه بودند در شکستن صفوف مسلمانان و جلوگیری از حکومت و ولایت امام علی (ع) نقش تعیین کننده داشتند و هم اکنون دل‌های لبریز از ریا نفاق آنها از دیدار خاندان عصمت که حسب ظاهر جامه‌ی اسارت پوشیده بودند شادمان می‌شد، لذا چون قافله به نزدیکی دروازه‌ی دمشق رسید ام کلثوم (س) از شمر درخواست کرد تا اولاً آنها را از دروازه‌ی به شام وارد کننده که کمتر مورد توجه و اجتماع مردم باشد و ثانیاً سر مقدس شهدا را از محملها دور کنند تا مردم متوجه آنها شوند و نوامیس رسول خدا از (صفحه ۱۳۴) تیر نگاه شامیان در امان بماند. شمر بن ذی الجوشن برخلاف درخواست دختر علی (ع) عمل کرد و آنها را از دروازه‌ی ساعات (۱) که برای ورود کاروان تزیین شده و مردم فراوانی از ساعاتی پیش در آنجا اجتماع کرده بودند به شهر وارد کرد و در مکانی نزدیک به مسجد جامع شام مستقر ساخت تا در معرض تماشای مردم باشند. اینجا شام است، شامی که نزدیک به چهل سال تحت تربیت اسلام بنی‌امیه با تمامی اصالت‌های اسلام ناب در تعارض است، شامی که در اندیشه‌ی مردمش علی (ع) واجب القتل بود و اوج منبرهای مساجدش محل دشنام و نفرین بر خاندان وحی است و عده‌ای محدود که نور هدایت بر قلبهایشان تابیده، در مظلومیت، و اقلیتی مطلق سکوت و تقیه پیش گرفته‌اند. اینجا شام است، جایی که تلخترین یاد و خاطره‌ی این سفر سرشار از حماسه و مصیبت را در سینه حضرت زین العابدین (ع) کاشت: فیالیت لم انظر دمشق و لم اکن یرانی یزید فی البلاد اسیره «ای کاش وارد دمشق نشده بودم و یزید این گونه مرا در هر شهر و دیاری اسیر نمی‌دید». (۲). یزید در جیرون (۳) سرگرم می‌گساری بود و با این پندار که دیگر نه (صفحه ۱۳۵) رسالتی مانده و نه دینی برجاست و آخرین مقاومت سپاه توحید و یکتاپرستی در کربلا درهم شکسته شده است مستانه می‌خندید و با دیدن سرهای مقدس شهیدان و کاروان عشق و حماسه‌ی زینبی یاوه گویی می‌کرد: لما بدت تلک الحمول و اشرقت تلک الشموس علی ربی جیرون نعب الغراب فقلت صح او لا تصح فلقد قضیت من الغریم دیونی (۴). «هنگامی که محملها رسیدند و آن خورشیدها بر اوج پشته‌های جیرون درخشیدند، چون صدای کلاغ برخاست گفتم فریاد بزنی یا زنی من دیونی را که طلب داشتم بازپس گرفتم.» اما در خارج از مجلس ننگین یزید ماجرا طور دیگری بود. سهل ساعدی (۵) می‌گوید: عازم بیت المقدس بودم که در مسیر راه خود به دمشق وارد شدم و دیدم رودخانه‌هایش پر آب و درختانش انبوه است و بر در و دیوارهای آنجا پرده‌های دیا آویخته‌اند. مردان شادمانی می‌کردند و زنان دف و طبل می‌نواختند. با تعجب به اهالی شام گفتم که این شادمانی از چه روست؟ آنگاه ماجرای این جشن را از گروهی که در گوشه‌ای انزوا اختیار کرده بودند، پرسیدم. گفتند: ای پیرمرد، گویا تو مردی بیابانگردی. گفتم: من

سهل بن ساعد، صحابی رسول خدا هستم. گفتند: ای سهل، نمی‌گویی چرا آسمان خون نمی‌گرید و زمین ساکنان خود را نمی‌بلعد؟! (صفحه ۱۳۶) گفتم مگر چه روی داده است؟ آنها پاسخ دادند این سر بر نیزه، سر حسین (ع)، فرزند پیامبر است که از عراق سوغاتی آورده‌اند. گفتم: واحسرتا! سر حسین (ع) را آورده‌اند و مردم پایکوبی می‌کنند؟! از کدام دروازه آنها را وارد می‌کنند؟ به مقابل دروازه‌ی ساعات رفتیم، دیدم که پرچمها یکی از پس دیگری نمایان شد. از دور سری نواری و زیبا را بر نیزه دیدم که احساس کردم لبخند می‌زند و آن سر عباس بن علی (ع) بود؛ سپس سواری را دیدم که بر نیزه‌اش سر مبارک امام حسین (ع) را قرار داده بود (۶) آن سر شبیه‌ترین چهره به رسول خدا بود، عظمتی پرشکوه داشت، نور از او ساطع بود، محاسنش رنگین شده بود، چشمانی درشت و ابروانی باریک و به هم پیوسته داشت و تسمی زیبا بر لبانش نقش بسته بود. دیدگانش به سوی مشرق دوخته شده بود، باد محاسن شریف او را حرکت می‌داد، گویی امیرالمؤمنین (ع) بود. ام کلثوم را دیدم که چادری کهنه بر سر کشیده و روی خود را گرفته بود. به حضرت زین العابدین (ع) سلام کردم و خود را معرفی نمودم. امام پاسخ مرا داد و فرمود: اگر می‌توانی چیزی به این نیزه‌دار پرداز تا سر امام را کمی جلوتر ببرد، که ما از تماشاچیان در زحمت هستیم. رفتیم و یکصد درهم به نیزه‌دار پرداخت کردیم تا از بانوان دور شود؛ کار بدین منوال بود تا سرها را نزد یزید بردند. (۷). (صفحه ۱۳۷) زحر بن قیس ضمن تحویل نامه‌ی عییدالله به یزید چنین گزارش داد: ای امیرمؤمنان، تو را بشارت دهم که خداوند فتح و پیروزی را نصیب تو ساخت. حسین بن علی (ع) همراه با هیجده تن از خاندان و شصت تن از اصحاب و شیعیانش نزد ما آمد. ما آنها را به تسلیم دعوت کردیم نپذیرفتند، پس هنگام طلوع خورشید بر آنان تاختیم و از هر سو آنها را در خود گرفتیم، چون شمشیرها بر آنان فرود می‌آمد می‌گریختند، بی‌آنکه پناهگاهی داشته باشند، آن‌گونه که کبوتر از چنگال عقاب می‌گریزد به بیشه‌ها و گودالها پناه می‌بردند. به خدا سوگند به اندازه‌ی یک خواب نیمروزی کشتن آنها بیشتر به طول نینجامید. همه‌ی آنان را کشتیم، اکنون پیکرهایشان برهنه، جامه‌هایشان خونین و چهره‌هایشان غبارآلود است. آفتاب بر بدنهایشان می‌تابد و باد برایشان می‌وزد و کرکسها به دیدار آنها می‌روند و در سرزمینی خشک بر خاک افتاده‌اند. (۸). یزید گفت: من بدون قتل حسین (ع) نیز از شما راضی بودم؛ اگر او به نزد من می‌آمد او را عفو می‌کردم، اما خداوند روی این مرجانه را زشت کند که چنین کرد. (۹). یزید دستور داد تا سر امام حسین (ع) را حاضر کنند، سر را آوردند و در داخل تشتی از طلا در مقابل او بود قرار دادند؛ آنگاه گفت تا اسرای اهل بیت را به مجلس او وارد کنند. خانواده‌ی پیامبر با دستهای زنجیر شده در کنار مسجد ایستاده و در انتظار آینده بودند. پیرمردی شامی جلو آمد و گفت: خداوند را سپاس که شما را نابود کرد و یزید را بر شما مسلط ساخت و سرزمینها را از مردان شما رهایی بخشید. (صفحه ۱۳۸) حضرت زین العابدین (ع) فرمود: پیرمرد آیا قرآن خوانده‌ای؟ گفت: آری. امام فرمود: «آیا آیه‌ی قل لا اسئلكم علیه اجرا الا المودة فی القربی (۱۰) را خوانده‌ای؟» پیرمرد پاسخ داد: آری. امام فرمود: «ای پیرمرد، ما قربی هستیم، آیا آیه‌ی، واعموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسه و للرسول لذی القربی (۱۱) را خوانده‌ای؟» پیرمرد گفت: آری. امام فرمود: «پیرمرد، این قربی ما هستیم: آیا آیه‌ی: انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا (۱۲) را خوانده‌ای؟» گفت: آری. امام فرمود: «ای پیرمرد، ما همان اهل بیتی هستیم که آیه‌ی طهارت در شأن ما نازل شده است.» پیرمرد نادم و مبهوت و ناباور گفت: تو را به خدا، شما همان خاندان هستید؟ امام پاسخ داد: «به خدا سوگند بدون هیچ ابهامی ما اهل بیت طهارت هستیم و به جدمان سوگند که همان خاندانیم.» پیرمرد عمامه‌اش را از سر برداشت و در حالی که می‌گریست و نگاهش را به سوی آسمان دوخته بود، گفت: خداوند، من از دشمنان آل محمد (ص) بیزار می‌جویم و از رفتار خود توبه می‌کنم. امام به وی وعده‌ی بخشش داد وقتی یزید خبر توبه‌ی پیرمرد را شنید دستور قتل او را (صفحه ۱۳۹) صادر کرد. (۱۳). (۱) باب الساعات، چون در آنجا صورت حیواناتی از نحاس را درست کرده و با نظمی چیده بودند که ساعات روز را با آنها تعیین می‌کردند، آن در را «باب الساعات» می‌گفتند. خوارزمی می‌گوید: اسرای اهل بیت را از باب «توما» که هم اکنون نیز آثار آن در دمشق موجود است به شهر وارد کردند. (مقرم، مقتل

الحسین، ص ۳۴۸). (۲) ریاض الحزان، ص ۱۰۸. (۳) مکانی بود در منطقه‌ای سرسبز و آباد در کنار یکی از دروازه‌های دمشق که سقفی بلند بر فراز ستونها داشت. معجم البلدان، ج ۲ ص ۱۹۹. گویا بنایی بود که ابتدا مصلاهی صابئین و سپس محل عبادت یونانیان شد و عاقبت نیز به دست یهود افتاد و سر حضرت یحیی (ع) را نیز بر در همین بنا آویخته‌اند. (مقرم، مقتل الحسین، ص ۳۴۸). (۴) تذکره الخواص، ص ۲۶۲ - ۲۶۱. (بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۹۹. (۵) سهل بن سعد ساعدی در زمان رحلت پیامبر ۱۵ ساله بود و گویا آخرین صحابی رسول خدا بود که از دنیا رفت. گفته می‌شود بیش از یکصد سال زندگی کرد. او خود می‌گفت بعد از من شما از کسی نخواهید شنید که بدون واسطه بگوید: «قال رسول الله» (الاستیعاب، ج ۲ ص ۶۶۴). (۶) دستگاه اموی برای بی‌اهمیت نشان دادن جایگاه برجسته‌ی امام حسین (ع) دستور داده بود که سر مبارک او را به دنبال سایر سرهای شهدا حرکت دهند، شاید نمی‌خواستند مردم سر امام را بشناسند و قصد داشتند مردم را به اشتباه اندازند. (۷) زخار، مقام، ص ۵۵۶. (۸) نهاییه الارب، ج ۷ ص ۲۰۲ و الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۸. (۹) الفتوح، ج ۳ ص ۱۴۸ و تاریخ طبری، ج ۴ ص ۳۵۲. (۱۰) سوره‌ی «شوری» آیه‌ی ۲۳. (۱۱) سوره‌ی «انفال» آیه‌ی ۴۱. (۱۲) سوره‌ی «احزاب» آیه‌ی ۳۳. (۱۳) بحار الانوار، ج ۴۵ ص ۱۲۹، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۲۰، با اندکی اختلاف.

### در مجلس یزید

در مجلس یزید اهل بیت را در حالی به مجلس یزید وارد کردند که دستهایشان با زنجیر به یکدیگر بسته شده بود. حضرت زین العابدین (ع) با دیدن یزید فرمود: «ما ظنک بجدنا رسول الله لو يرانا علی مثل هذه الحالة؟» «چه می‌پنداری اگر جد ما رسول خدا ما را چنین حالتی ببیند؟» پیش از آنکه یزید سخنی بگوید فاطمه دختر امام حسین (ع) گفت: «ای یزید! آیا دختران رسول خدا (ص) باید این گونه به اسارت گرفته شوند؟» عده‌ای در مجلس گریه افتادند و یزید دستور داد دستهای امام سجاد (ع) را باز کنند. آنگاه که با چوبدستی‌اش بر لب و دندانه‌های امام حسین (ع) ضربه می‌زند گفت: نفلق هاما من اناس اعزّه علينا و هم كانوا اعدا و اظلما «سرهایی را از کسانی که عزیز بودند شکافتیم و آنها آزاردهنده‌تر و ستمکارتر بودند.» در این هنگام یحیی بن حکم (۱) در حالی که می‌گریست گفت: آنهایی که در کنار طف بودند به ما نزدیکتر هستند تا ابن زیاد عبد، که نسبت پستی (صفحه ۱۴۰) دارد نسل سمیه مادر زیاد به تعداد ریگهاست، اما از دختر پیامبر نسلی بجای نمانده است. یزید به سینه‌ی او کوفت و گفت: خاموش باش! (۲) او که در موضع انفعال قرار گرفته بود گفت: خداوند پسر مرجانه را رسوا کند! اگر بین او و شما خویشاوندی بود چنین نمی‌کرد. زنجیرها را بردارید و طنابها را باز کنید! (۳) سپس یزید با اشاره به سر مبارک امام حسین (ع) گفت: این مرد به خود می‌بالید و می‌گفت: پدر من از یزید بهتر و مادرم از مادر او بهتر است. جد من از اجداد یزید و من خود از او بهتر هستم و همین مسائل بود که وی را به کشتن داد! اما اینکه پدر او بهتر از پدر من است، کار به داوری کشید و خدا به نفع پدر من داوری کرد! اما اینکه مادر او بهتر از مادر یزید است به جانم سوگند که فاطمه (س) دختر رسول خدا بهتر از مادر من است. اما در مورد جد او، مسلم است هر کس به خدا و روز قیامت ایمان داشته باشد نمی‌تواند بگوید که جد من بهتر از محمد (ص) است. ولی در مورد خودش و من، شاید او این آیه را نخوانده است: «قل اللهم مالک الملک.» (۴). سپس خطاب به حضرت زین العابدین (ع) گفت: ای پسر، پدر تو رابطه‌ی خویشاوندی را نادیده گرفت و حق مرا انکار کرد، و با حکومت سلطنت من به مبارزه برخاست و خداوند با او چنان رفتار کرد که دیدی! امام ادعای وی را با آیه‌ای از قرآن پاسخ داد: (صفحه ۱۴۱) ما اصاب من مصیبه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبرأها ان ذالک علی الله یسیر. (۵). هیچ مصیبتی به مال و یا جان شما نرسد، مگر پیش از آنکه آن را خلق کنیم در کتاب خدا نوشته شده است و این امر بر خدا آسان است. یزید از فرزند خود خالد خواست تا پاسخ امام را بدهد، اما چون او درماند خود گفت: و ما اصابکم من مصیبه فیما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر. (۶). اگر مصیبتی بر شما رسد برای کارهایی است

که انجام می‌دهید و خدا بسیاری از گناهان را می‌بخشد. حضرت زین العابدین (ع) فرمود: «ای زاده‌ی معاویه و صخر و هند، نبوت و رهبری همیشه در اختیار پدران و اجداد من بوده است؛ پیش از آنکه تو متولد شوی. براستی که جدم علی بن ابی طالب (ع) در جنگ بدر و احد و احزاب پرچمدار رسول خدا بود و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود.» آنگاه فرمود: «ماذا تقولون اذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و انتم خیر الامم بعترتی و باهلی بعد مفتقدی منهنم اساری و منهنم ضرجوا بدم «چه می‌گویید آنگاه که پیامبر به شما بگوید شما که آخرین امتها بودید پس از رفتن من با خاندانم چگونه رفتار کردید. گروهی را به اسارت گرفتید و دسته‌ای را به خون آغشته کردید.» امام در ادامه افزود: (صفحه ۱۴۲) ای یزید، وای بر تو! اگر می‌دانستی چه کرده‌ای و درباره‌ی پدرم و خاندانم و عموهای من چه جنایتهایی مرتکب شده‌ای؛ اگر می‌دانستی در کوهستانها پناه می‌گرفتی و خاکستر نشینی می‌گزیدی و فریاد، و اوایلا بلند می‌کردی. آیا باید سر حسین بن علی (ع) که امانت رسول خدا بود در مقابل دروازه‌ی شهر آویزان باشد؟! ما امانت رسول خدا در میان شما هستیم و من تو را به خواری و پشیمانی در روز رستاخیز بشارت می‌دهم، روزی که مردم گرد آیند.» (۷). یزید که حالت عادی نداشت و گویا مست (۸) بود و یا اینکه همه چیز را از دست رفته می‌دید در حالی که با چوب دستی خود بر لب و دندان امام حسین (ع) ضربه می‌زد می‌خواند: لیت اشیاخی بیدر شهدوا جزع الخرج من وقع الاسل فاهلوا و استهلوا فرحانم قالوا یا یزید لاشل قد قتلنا القرم من ساداتهم وعدلناه بیدر فاعتدل لعبت هاشم بالملک فلا خیر جاء و لا وحی نزل لست من خندق ان لم انتقم من بنی احمد ما کان فعل (۹). این کاش بزرگان قبیله‌ام که در جنگ بدر کشته شدند، بودند و می‌دیدند که قبیله‌ی خزرج چگونه در برابر نیزه‌ها به زاری افتاده‌اند. به تلافی جنگ بدر بزرگانشان را کشتیم و حساب ما تسویه شد. فرزندان بنی‌هاشم با حکومت ما بازی کردند و الا نه خبری از آسمان آمد و به وحی نازل شده است. من از دودمان خندق نیستم، اگر کینه‌ای را که از محمد (ص) به دل دارم بر فرزندانم عمل نکنم. در این زمان یکی از شامیان با اشاره به فاطمه، دختر امام حسین (ع) (صفحه ۱۴۳) خطاب به یزید گفت: این کنیز را به من ببخش! فاطمه خود را به عمه‌اش زینب چسباند و گفت: عمه‌جان حال که یتیم شده‌ام کنیز هم بشوم؟ (۱۰). دل دریایی پیامبر عاشورا و شیرزن کربلا که مملو از درد و رنج بود توفانی شد. رویش را به سوی مرد شامی برگرداند و فرمود: نه تو و نه یزید قادر به بردن این دختر نیستید. یزید گفت: به خدا سوگند که می‌توانم چنین کنم. زینب فرمود: «به خدا سوگند، هرگز چنین قدرت و سلطه‌ای را خداوند به تو نداده است مگر اینکه از اسلام خارج شوی و به دین دیگری در آیی.» یزید که به شدت برافروخته بود گفت: با من چنین سخن می‌گویی؟! پدر و برادر تو از دین بیرون رفتند. دختر علی (ع) گفت: «تو، پدر و جدت دین خدا را که دین پدرم و برادرم بود پذیرفتند، اگر مسلمان باشی.» یزید گفت: دروغ می‌گویی ای دشمن خدا. زینب فرمود: «تو ظاهرا امیر هستی و ظالمانه ناسزا می‌گویی و چون قدرت ظاهری داری زورگویی می‌کنی.» سفیر روم که مهمان مجلس یزید بود با دیدن چنین صحنه‌هایی جانخراشی از یزید پرسید: این سر که در مقابل داری متعلق به چه کسی است؟ یزید علت این سؤال را از او جویا شد، وی گفت چون. به کشورم بازگردم درباره‌ی آنچه از من سؤال می‌شود و باید علت این همه شادی و سرور را بدانم تا قیصر را نیز خوشحال کنم. (صفحه ۱۴۴) یزید گفت: ای سر حسین (ع)، پسر فاطمه (س)، دختر محمد (ص) است. سفیر پرسید: همان محمدی که پیامبر شماست؟! یزید گفت: آری. سفیر روم که بشدت منقلب شده بود برآشفته و گفت: نابود باشید با چنین آیینی که دارید! دین من بهتر از دین شماست. زیرا پدر من که از نبیرگان داوود است و میان ما و داوود، پدران بسیاری قرار گرفته‌اند بسیار مورد احترام است و بر جای سم آن مرکبی که عیسی بر آن سوار شده بود کلیسایی ساخته‌اند و مردم من به زیارت آن می‌روند و شما فرزند پیامبر خود را کشته‌اید با آنکه جز یک دختر میان آنها واسطه نیست. (۱۱). این سخنان منطقی و برهان قدرتمند آن چنان یزید را غضبناک کرد که دستور داد فرستاده‌ی پادشاه روم را به قتل رسانند. (۱۲). دختر شجاع، اندیشمند، برنامه‌ریز و با فراست علی (ع) که شرایط را مناسب می‌دید و از سوی دیگر می‌بایست هیبت و هیمنه‌ی خبیث پادشاه اموی را خرد کند، برخاست و زبان به سخن گشود: الحمدلله رب العالمین و صلی الله علی رسول و آله اجمعین، صدق الله کذلک

يقول (ثم كان عاقبة الذين اساءوا لسواي ان كذبوا بايات الله و كانوا بها يستهزون) (۱۳). اظننت يا يزيد حيث اخذت علينا اقطار الارض و آفاق السماء فاصبحنا نساق كما تساق الاسارى ان بنا على الله هوانا و بك عليه كرامة و أن ذلك لعظم خطر ك عنده فشمخت بانفك و نظرت في عطفك جدلان (صفحه ۱۴۵) مسرورا حيث رايت الدنيا لك مستوثقة و الامور متسقة و حين صفا لك ملكنا و سلطاننا، فمهلا مهلا انسيت قول الله عزوجل (و لا يحسبن الذين كفروا انما نملى لهم خيرا لانفسهم انما نملى لهم ليزدادوا اثما و لهم عذاب مهين) (۱۴). امن العدل يابن الطلقاء تخديرك حرائرك و امائك و سوقك بنات رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم سبايا قد هتكت ستورهن و ابدیت و جوههن، تحدو بهن الاعداء من بلد الى بلد يستشر فهن اهل المناهل و المناقل و يتصفح و جوههن القريب و البعيد و الدنى و الشريف، ليس معهن من رجالهن ولى و لا- من حماتهن حمى، و كيف يرتجى مراقبه من لفظ فوه اكباد الازكياء و نبت لحمه من دماء الشهداء، و كيف لا يستبطا في بغضنا اهل البيت من نظر الينا بالشنف و الشنآن و الاحن و الاضغان ثم تقول غير متأثم و لامستعظم: لاهلوا و استهلوا فرحا ثم قالوا يا يزيد لا- تشل منتحيا على ثنايا ابى عبدالله شباب اهل الجنة تنكتها بمخصرتك و كيف لا تقول ذلك و قد نكات القرحة و استأصلت الشافه باراقتك دماء ذرية محمد صلى الله عليه و آله و سلم و نجوم الارض من ال عبدالمطلب، و تهتف باشياخك زعمت انك تناديهم. فلتردن و شيكا موردهم و لتودن انك شلت و بكمت، و لم تكن قلت ما قلت و فعلت ما فعلت. اللهم خذ بحقنا و انتقم من ظالم و احلل غضبك بمن سفك دماءنا و قتل حماتنا، فوالله ما فريت الا جلدك و لاحزرت الا لحمك و لتردن على رسول الله بما تحملت من سفك دماء ذريته و انتهكت من حرمة في (صفحه ۱۴۶) عترته و لحمته حيث يجمع الله شملهم و يلم شعتهم و يأخذ بحقهم (ولا تحسبن الذين قتلوا في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون) (۱۵) و كفى بالله حاكما و بمحمد صلى الله عليه و آله و سلم خصيما و بجبرئيل ظهيرا و سيعلم من سوى لك و مكنك من رقاب المسلمين، بس للظالمين بدلا و ايكم شرمكانا و اضعف جندا. و لئن جرت على الدواهي مخاطبتك انى لا ستصغر قدرك و استعظم تقريعك و استكثر توبيخك، لكن العيون عبرى و الصدور حرى، الا- فالعجب كل العجب لقتل حزب الله النجباء بحزب الشيطان الطلقاء، فهذه الأيدي تنطف من دمائها و الافواه تتحلب من لحومنا و تلك الجثث الطواهر الزواكى تتنابها العواسل و تعفرها امهات الفراعل. و لئن اتخذتنا مغنما لتجد بنا و شيكا مغرما حين لا تجد الا ما قدمت يداك و ما ربك بظلام للعبيد و الى الله المشتكى و عليه المعول، فكذ كيدك و اسع سعيك و ناصب جهدك فوالله لا تمحو ذكرنا و لا تميت و حينا و لا تدرك امدنا و لا ترحض عنك عارها، و هل رأيك الا- فندو ايامك الا عدد، و جمعك الا بدد؟ يوم ينادى المنادى: الا لعنة الله على الظالمين. والحمد لله رب العالمين الذى ختم لاولنا بالسعادة و المغفرة و لآخرنا بالشهادة و الرحمة، و نسأل الله ان يكمل لهم الثواب و يوجب لهم المزيد و يحسن علينا الخلافة انه رحيم و دود، حسبنا الله و نعم الوكيل. (۱۶). ستايش خداوندى را سزاست كه پرودگار جهانهاست، و درود خدا بر فرستاده‌ى او و خاندانش. خداوند تعالى درست فرمود: «عاقبت آنان را كه كار زشت كردند، اين بود كه آيات الهى را تكذيب و آن را به سخره گرفتند.» اى يزيد، حال كه در باور (صفحه ۱۴۷) خویش بر ما سخت گرفته‌اى و راه اقطار زمين و آفاق آسمانها و راه چاره را به رويمان مسدود کرده‌اى، و ما را مانند اسيران از شهرى به شهرى مى گردانند، آيا پندار تو اين است كه خداوند تو را عزيز و ما را ذليل ساخته است؟! و اين پيروى به علت آبرومندى تو در پيشگاه خداست؟ بدن كه از روى كبر مى خرامى و از سر عجب نگاه مى كنى و بر خود مى بالى. سرخوش و شادمانى كه دنيا به تو روى آورده است و كارهاى تو را آراسته و حكومت ما را به تو اختصاص داده است؛ كمى آهسته‌تر! آيا كلام خداوند را از ياد برده‌اى كه مى فرمايد: «گمان نكنيد آنان را كه به كفر گرويدند مهلتى مى دهيم تا بر سر كشى و نافرمانى بيفزايند و آنان را عذابى خواركننده است.» اى پسر آزادشگان (۱۷)، آيا از عدالت است كه تو زنان و كنيزان خود را در پرده بنشانی و پرده نشينان رسول خدا را اسير كنى و شهر به شهر بگردانى؟! پرده‌ى آبروى آنها را بدرى و صورت آنها را نمايان سازى تا چشم مردم آنها را ببيند؟ و دور و نزديك، شريف و فرومايه تماشايشان كنند؛ از مردان آنها كسى همراهشان نباشد، به ياور و نه نگاهدارنده و نه مددكارى. چگونه مى توان اميد بست

به دلسوزی کسی که مادرش جگر پاک (صفحه ۱۴۸) مردان خدا را جوید و گوشت او از خون شهید روییده است؟! و این رفتار از کسی که پیوسته با ما دشمنی کرده است، بعید نیست. این گناه بزرگ را خرد شماری و خود را بر این کردار زشت مجرم ندانی و به اجداد کافر خویش مباحات، و آرزوی حضورشان کنی تا جنایت بیرحمانه‌ی تو را ببینند و شادمان شوند و از تو قدردانی کنند. با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله (ع)، سید جوانان بهشت می‌زنی، چرا شادمان نباشی که دل ما را مجروح کردی از رنج شورش درون رستی و خون فرزندان رسول خدا را که ستارگان زمین بودند ریختی و هم اکنون گذشتگان خود را می‌خوانی. باید صبر و شکیبایی پیشه کرد و دیری نباید که تو نیز به آنها ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دستهایت خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی‌آوردی و آن کار زشت را انجام نمی‌دادی! خداوندا، حق ما را بستان و انتقام ما را بگیر و بر این ستم پیشگان که خون ما را ریخته‌اند خشم و عذاب خود را فرو فرست. ای یزید، به خدا سوگند که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی. رسول خدا را در حالی ملاقات کنی که آن بار سنگین بر دوش توست؛ خون خاندانش را ریخته‌ای و پرده‌ی حرمت او را دریده‌ای و فرزندانش را به اسارت برده‌ای؛ جایی که خداوند پریشانی آنها را بزداید و داد آنها را بستاند. خدا فرموده است: «مپندارید آنان که در راه خدا کشته شده‌اند، مرده‌اند بلکه زنده و از روزی خداوند بهره‌مند هستند.» همین بس که آن روز خداوند، حاکم و محمد (ص) خصم شما و جبرئیل پشتیبان اوست و کسی که راه را برای تسلط تو بر (صفحه ۱۴۹) مسلمانان مهیا ساخت بزودی در خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه پاداش بدی است، و خواهد فهمید که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است. اگر چه مصیبت‌های روزگار وادارم ساخت تا با تو سخن بگویم اما تو را ناچیز می‌شمارم و بسیار نکوهش می‌کنم و سرزنش‌های تو را چیزی نمی‌شمارم، اما چه کنم که دیده‌ها گریان و دلها سوزان است. جای شگفتی است که حزب شیطان حزب خدا را به قتل رساند و خون ما از پنجه‌های شما بچکد، پاره‌های گوشت بدن ما از دهان شما خارج شود و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگ‌های وحشی بیابان دریابند. آنچه امروز غنیمت می‌شناسی فردا غرامت است و آنچه را از پیش فرستادی دریافت خواهی کرد. خداوند بر بندگان ستم روا ندارد و شکوه‌ام برای اوست و به او اعتماد دارم؛ پس هر خدعه‌ای که داری انجام ده و هر تلاش و کوششی را به کار بگیر. به خدا سوگند یاد ما از دلها و وحی ما را محو نخواهی کرد و به جلال ما نخواهی رسید و لکه‌ی ننگ این ستم را نخواهی شست. رأی و نظر تو بی‌اعتبار و ناپایدار و زمان سلطنت تو اندک و جمعیت تو پریشان خواهد شد، آنگاه که هاتمی فریاد زند «لا لعنة الله على القوم الظالمین.» سپاس خداوندی را که آغاز ما را به سعادت و آموزش و عاقبت ما را به شهادت رقم زد و از خداوند می‌خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت فرماید و بر پاداش آنها بیفزاید. او خود بر ما نیکو خلیفه‌ای است و مهربانترین مهربانان است و بر او توکل (صفحه ۱۵۰) می‌کنیم. ای خدا را آشناتر از همه‌ای که کفر از هیبت در واهمه حضرت صبر از تو گوهر یافته قامت عشق از تو زیور یافته همچو کوهی بر زمین استاده‌ای رکن عرشی کاین چنین استاده‌ای؟ باروم ناید در این ملک خدا این همه تیر و تو تنها روی پا بازگو با من تو ای دخت علی حامل سر خدایی یا ولی؟ آن همه آشفتگی در پای عشق تیرباران کردن سیمان عشق خون حق را ریختن بر روی خاک سینه‌ی خورشید دیدن چاک چاک دختران آسمان را رخ کبود کودکان کهکشان را همچو عود باز خندیدن به روی تیغ و تیر کیستی روشن‌تر از ماه منیر؟ هم‌رهی با کاروان خستگان لب نهادن بر گلوی تشنگان آب از اشک زلالت منفعیل خواب از راز و نیازت بس خجل داد و بیداد از جفای ناکثان «در اسارت اعتدال کهکشان!» (۱۸). کو اسارت؟ خصم تو در بند بود هر کلامت صد هزاران پند بود روز عاشورا که غیرت مرده بود تیغ نامردان به عزت خورده بود آن زمانی که خدای کربلا یکه شد در آن زمین پر بلا چون نگاهت در نگاهش اوفتاد حیدر و زهرا به یادش اوفتاد دست لبخندت پریشانی زدود بر دل دریایی‌اش مستی فزود گر نبود تو کنار خیمه‌ها پاسبان و رازدار کشته‌ها شاه را کی خنده بر لب می‌رسید؟ جان او از غصه بر لب می‌رسید تو منایی، تو صفایی، زینبی مرتضایی، زهره‌ای تو، یا نبی؟ وصف تو ناید به دنیای ادب ذکر تو سری است از اسرار رب (۱۹). (صفحه ۱۵۱) سخنان زینب، غرور و تکبر یزید را در هم شکسته و اعتبارش را به باد

داده بود. دختر علی (ع) در اوج عزت و شرف و آزادی، فرهیختگان دنیا را آن چنان در هم کوبید که تا آخرین لحظه‌ی آفرینش آرامشی در پی نداشت. سخنان برگرفته از روح نیرومند و پرصلابت شیرزن قهرمان کربلا اوج افتخار هستی و اعتبار تمامی آزادگان است. روشنی صبح بدون شبی حید کراری اگر زینبی وامگزار لب تو راستی گفتمی و چون شعله به پا خاستی بانگ رسای تو ستم سوز شد کشته‌ی مظلوم تو پیروز شد خواست که عم دست تو بندد ولی غم که بود در بر دخت علی قامت تو قامت غم را شکست دخت علی را نتوان دست بست ای دل دریا دل دریای تو عرش خدا منزل و مأوای تو دختر تنهای خدا بر زمین خواهر آزادی و فرزند دین آنچه تو کردی به صف کربلا کرده‌ی مخلوق بود یا خدا آن همه خود دیدن و چون گل شدن! دشت خزان دیدن و بلبل شدن! (صفحه ۱۵۲) دیدن خورشید ذبیح از قفا باز ستادن چو فلک روی پا! جان تو گلخانه‌ی عشق خداست جای چنان چون زنی کربلاست (۲۰). (۱) ابن شهر آشوب در مناقب نام این شخص را عبدالرحمن بن حکم ذکر کرده است. (۲) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۱۹. (۳) شریف القریشی، حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۷۳. (۴) سوره‌ی «آل عمران» آیه‌ی ۲۶، بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۱. (۵) سوره‌ی «حدید» آیه‌ی ۲۲. (۶) سوره‌ی «شوری»، آیه‌ی ۳۰. (۷) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۵. (۸) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۶۲. (۹) الفتوح، ج ۳ ص ۱۵۰، تذکره‌ی الخواص، ص ۲۶۱، لواعج الاشجان، ص ۴۳۳. (۱۰) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۰. (۱۱) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۱. (۱۲) الملهوف، ص ۷۹. (۱۳) سوره‌ی «روم»، آیه‌ی ۱۰. (۱۴) سوره‌ی «آل عمران»، آیه‌ی ۱۷۸. (۱۵) سوره‌ی «آل عمران»، ص ۱۶۹. (۱۶) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳، طبرسی، الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۲۲، با کمی اختلاف. (۱۷) روز فتح مکه بزرگان قریش نزد رسول خدا آمدند، رسول خدا از آنها پرسید: گمان می‌کنید با شما چگونه رفتار می‌کنم؟ گفتند آنچه در اندازه‌ی برادری و بزرگواری برادرزاده‌ای بزرگ است. پیامبر فرمود: «اذهبوا انتم الطلقاء» بروید که شما آزاد هستید، از همان تاریخ بزرگان قریش به طلقاء «آزادشدگان» معروف شدند. سیره‌ی ابن هشام، ج ۴ ص ۵۵ - ۵۴، واقدی، مغازی، ج ۲ ص ۸۳۵، ابن کثیر، السرة النبویه، ج ۳ ص ۵۷۰. (۱۸) مراد حضرت زینب (س) است. (۱۹) از نگارنده. (۲۰) شعر عشق جوشیده از دل ارادتمند و محب خاندان عصمت، شاعر گرانمایه جناب آقای دکتر علی موسوی گرمارودی است که در جلسه‌ای برایم نوشت و من نیز به نیابتش در این بخش از کتاب به محضر دختر گرامی علی (ع) اهدا کردم.

### امام باقر در مجلس یزید

امام باقر در مجلس یزید امام باقر (ع) هم که در آن زمان دو سال و چند ماه بیشتر از زندگانی‌اش نمی‌گذشت در برخورد با تعدادی از درباریان دستگاه اموی که به یزید توصیه می‌کردند اسرای خاندان وحی را به قتل رساند از جای خود برخاست و پس از حمد و ثنای خداوند فرمود: «مشاوران تو برخلاف مشاوران فرعون رأی دادند؛ زیرا آنها در پاسخ فرعون درباره‌ی موسی و هارون گفتند: ارجه و اخاه و ارسل فی المدائن حاشرین. (۱). او و برادرش را مهلت ده و فرستادگانی را به شهرها رهسپار کن تا جادوگران اجتماع کنند و پس از آنکه ساحران آمدند آنها را آزمایش کن. (صفحه ۱۵۳) در حالی که اطرافیان تو به قتل ما اشاره کردند و این بی‌علت نیست.» یزید علت را جویا شد و امام فرمود: «آنان زیرک و عاقل بودند و اینها فریفته و نادان هستند، زیرا کسی جز ناپاکان پیامبران و فرزندان آنان را نمی‌کشد.» یزید سرافکنده شد و دستور داد آنان را از مجلس بیرون ببرند (۲) و سر مقدس امام حسین (ع) را در قصر آویزان کنند. (۳) خانه‌ای در نزدیکی قصر محل استقرار خاندان نبوت شد. (۴) یزید که نقشه‌های خود را خنثی و برنامه‌هایش را ملغی می‌دید دستور داد تا خطیب مسجد جامع در اجتماع مردم از علی (ع) و حسین (ع) بد بگوید. (۱) سوره‌ی «اعراف» آیه‌ی ۱۱۱. (۲) مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۷۰. (۳) شبر، جلاء العیون، ج ۲ ص ۲۶۳. (۴) ارشاد مفید، ج ۲ ص ۱۲۲.

### افشاگری امام سجاد



افشاگری امام سجاد مسجد پر از جمعیت بود، خطیب متملق شام در وصف معاویه و یزید سخن گفت و تمامی فن و هنر خود را در اهانت به علی (ع) و حسین (ع) به کار گرفت. حضرت زین العابدین (ع) که در مجلس حاضر بود فریاد زد: «وای بر تو، خشنودی مخلوق را بر خشم خداوند ترجیح داده‌ای؟ عاقبت خود را در آتش خوب بنگر!» آنگاه فرصت خواست تا از فراز منبر سخن گوید. یزید به وی اجازه نداد، اما پافشاری مردم چاره از او گرفته بود و امام بر منبر استقرار یافت و چنین گفت: (صفحه ۱۵۴) ایها الناس! اعطينا ستا و فضلنا بسبع: اعطينا العلم والحلم و السماحة و الفصاحة و الشجاعة و المحبة في قلوب المؤمنين، و فضلنا بان منا النبي المختار محمدا و منا الصديق و منا الطيار و منا اسد الله و اسد رسوله و منا سبطا هذه الامة. من عرفني فقد عرفني و من لم يعرفني انبأته بحسبي و نسبي. ایها الناس! انا ابن مکه و منی، انا ابن زمزم و الصفا، انا ابن من حمل الركن باطراف الردا، انا ابن خیر من انتر و ارتدی، انا ابن خیر من انتعل و احتفی، انا ابن خیر من طاف و سعی، انا ابن خیر من حج ولی، انا ابن خیر من حمل علی البراق فی الهواء، انا ابن من اسرى به من المسجد الحرام الی المسجد الأقصى، انا ابن من بلغ به جبرئیل الی سدره المنتهی، انا ابن من دنا فتدلی فکان قاب قوسین او ادنی، انا ابن من صلی بملائکة السماء، انا ابن من اوحی الیه الجلیل ما اوحی، انا ابن محمد المصطفی، انا ابن علی المرتضی، انا ابن من ضرب خراطیم الخلق حتی قالوا: لا-اله الا الله. انا ابن من ضرب یدی رسول الله بسیفین و طعن برمحین و هاجر الهجرتین و بايع البيعتین و قاتل بیدر و حنین و لم یکفر بالله طرفه عین، انا ابن صالح المؤمنین و وارث النبیین و قاصع الملحدین و یعسوب المسلمین و نور المجاهدین و زین العابدین و تاج البکائین و اصبر الصابرين و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین، انا ابن المؤید بجبرئیل، المنصور بمیکائیل. انا ابن المحامی عن حرم المسلمین و قاتل المارقین و الناکثین و القاسطین و المجاهد اعداءه الناصبین، و افخر من مشی من قریش اجمعین، و اول من اجاب و استجاب لله و لرسوله من المؤمنین، و اول السابقین، و قاصم المعتدین و مبيد المشرکین، و سهم من مرامی الله علی المنافقین، و لسان حکمة العابدین و ناصر دین الله و ولی امر الله و بستان حکمة الله و عیبه (صفحه ۱۵۵) علمه، سمح، بهی، بهلول، زکی، ابطحی، رضی، مقدم، همام، صابر، صوام، مهذب، قوام، قاطع الاصلاب و مفرق الاحزاب، اربطهم عنانا و اثبتهم جنانا، و امضاهم عزیمة و اشدهم شکیمه، اسد باسل، یطحنهم فی الحروب اذا ازدلفت الأسنه و قربت الاعنه طحن الریح، و یذرؤهم فیها ذرو الریح الهشیم، لیث الحجاز و کبش العراق، مکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شجرى مهاجرى. من العرب سیدها، و من الوغی لیثها، وارث المشعرین و ابو السبطين: الحسن و الحسین، ذاک جدی علی بن ابی طالب. ای مردم، خداوند ما را شش خصلت عطا فرموده و بر هفت ویژگی برتری یافته‌ایم. علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت، و محبت در قلوب مؤمنان را به ما ارزانی داشت و ما را بر دیگران این گونه برتری داد که پیامبر بزرگ اسلام، صدیق علی (ع) - جعفر طیار، شیر رسول خدا حمزه، امام حسن (ع) و امام حسین دو فرزندان بزرگ رسول خدا را از ما انتخاب کرد. (۱). هر کس که مرا شناخت و آنان که مرا نمی‌شناسند با معرفی پدرانم خود را به آنها می‌شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و مناهم هستم، من فرزند زمزم و صفا هستم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و بر جای خود نصب کرد. من فرزند بهترین طواف کنندگان هستم، من فرزند بهترین حج گزاران و تلبیه گوینان هستم، من فرزند کسی هستم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجد الحرام به مسجد الاقصی رفت. من (صفحه ۱۵۶) فرزند کسی هستم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب الهی و نزدیکترین جایگاه به خدا رسید، من فرزند کسی هستم که با ملائکه‌ی آسمان نماز گزارد. من فرزند پیامبری هستم که خداوند بزرگ برایش وحی فرستاد، من فرزند محمد مصطفی (ص) و علی مرتضی (ع) هستم، فرزند کسی هستم که بینی گردن کشان را به خاک مالیده تا به کلمه‌ی توحید اقرار کردند. من پسر کسی هستم که در برابر پیامبر با دو شمشیر و دو نیزه می‌جنگید، دو بار هجرت و دو بار بیعت کرد و در بدر و حنین با کافران به مبارزه برخاست و به اندازه‌ی زدن یک پلک کفر نورزید. من فرزند صالح مؤمنان وارث انبیا، از بین برنده‌ی مشرکان، امیر مسلمانان، فروغ جهادگران، زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگان هستم. من فرزند بردبارترین صابران، و بافضیلت‌ترین نماز گزاران از اهل بیت رسول

خدا هستم. من فرزند کسی هستم که جبرئیل او را تأیید و میکائیل او را یاری کرد. من فرزند کسی هستم که حرم مسلمانان را پاسداری و با مارقین و ناکثین و قاسطین به نبرد پرداخت. من فرزند بهترین قریشم، من پسر کسی هستم که اولین ایمان آورنده به خدا و رسول او بود. من پسر اولین سبقت گیرنده در ایمان و شکننده‌ی کمر متجاوزان و از بین برنده‌ی مشرکانم. من فرزند کسی هستم که مانند تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت بندگان خدا و یاری کننده‌ی دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت الهی و حامل علم خدا بود. او جوانمرد، سخاوتمند، نیکوکار، جامع خیرات، آقا، بزرگ ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، صبور، (صفحه ۱۵۷) همیشه روزه‌دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نمازگزار بود. او که رشته‌ی اصلاص دشمنان را از هم گسست و شیرازه‌ی احزاب کفر را از هم پاشید او دارای قلبی؛ ثابت و قدرتمند، اراده‌ای استوار و محکم و عزمی راسخ بود و مانند شیر شجاع وقتی نیزه‌ها به هم در می‌آویخت آنها را خرد و پراکنده می‌ساخت. او شیر حجاز و بزرگ عراق از مکی و مدنی، حنفی، عقبی، بدری، احدی، شجری و مهاجری (۲) است که در همه‌ی صحنه‌ها حضور داشت. او سید عرب و شیر میدان جنگ و وارث دو مشعر، پدر حسن (ع) و حسین (ع)، جدم علی بن ابی طالب (ع) است، من فرزند بانوی بانوانم. امام آن چنان با روحی سرشار از حماسه و عزت سخن می‌گفت که دستگاه اموی بیمناک شد و برای پرهیز از خشم مردم به مؤذن دستور داد که اذان بگوید تا امام سکوت کند. چون صدای مؤذن به تکبیر بلند شد امام فرمود: چیزی بزرگتر از خداوند نیست. چون مؤذن به یگانگی خدا شهادت داد امام فرمود: موی، پوست، گوشت و خونم به یکتاپرستی شهادت می‌دهد. آنگاه که مؤذن بانگ زد: «اشهد ان محمد رسول الله.» (صفحه ۱۵۸) امام خطاب به یزید فرمود: این محمد که نامش برده شد جد من است یا تو؟ اگر ادعا کنی که جد توست دروغگویی و کافر شوی و اگر جد من است چرا خاندان او را از تیغ گذراندی؟ (۳). سخنان روشنگرانه‌ی امام موجی از نفرت و خشم را در طبقات مردم به وجود آورد. صدای ضجه و شیون اهالی شام حکومت اموی را در مانده کرد، یزید بخوبی دریافته بود که علی‌رغم آن همه توجه و رسیدگی به مردم شام (۴)، امنیت و ثبات سلطنت او هم اکنون از سوی آنان در معرض خطر جدی است. لذا چاره‌ای نیافت جز اینکه اجازه دهد خاندان پیامبر برای شهادت کربلا به عزاداری پردازند. با آغاز عزاداری برای شهادت کربلا، گریه و شیون به مؤثرترین ابزار برای استیضاح دستگاه جابر اموی تبدیل شد. عاشورا طناب دار سلطنت ظلم و کربلا، تیر خلاص استکبار یزیدی (صفحه ۱۵۹) شده بود. گروه گروه مردم شام با اهل بیت به عزادای و همدردی می‌پرداختند و کار آن چنان بالا گرفت که یزید هم از عیب‌الله بیزار می‌جست و به خاندان امام حسین (ع) ادای احترام می‌کرد. روزی از امام سجاد (ع) عذرخواهی کرد و گفت: آنچه گذشت به عهده‌ی فرزند مرجانه است. لعنت خدا بر پسر مرجانه، اگر حسین (ع) با من مواجه می‌شد، هر چه می‌خواست انجام می‌دادم و با تمام قدرت از کشته شدنش جلوگیری می‌کردم حتی اگر به هلاکت بعضی از فرزندانم می‌انجامید. اما آنچه اتفاق افتاد و دیدی قضای الهی بود، حال هر احتیاجی دارید بنویسید تا انجام دهم. (۵). امام درخواست کرد تا سر پدر بزرگوارش را تحویل دهند که یزید امتناع کرد، اما فشار افکار عمومی کار را به جایی رساند که به قول طبری، یزید بر سر سفره غذا نمی‌نشست مگر اینکه علی بن الحسین (ع) را فرا می‌خواند و او را بر سر همان سفره می‌نشاند (۶)؛ البته تغییر رفتار یزید البته تغییر رفتار یزید فریبی بیش نبود و او و مشاوران نیرنگ باز شرایط را تحلیل کرده و زمان را مقتضی چنین برخوردهای منافقانه‌ای می‌دانستند والا در پشت پرده، حقیقت اندیشه‌ی امویان غیر از آنچه بود که مردم مشاهده می‌کردند. یزید هر دو عراق، (کوفه و بصره)، را در حوزه‌ی قلمرو عبیدالله قرار داد (۷) و یک میلیون درهم پاداش برای وی فرستاد و در جواب بی‌وفایی مردم کوفه نسبت به امام حسین (ع) و خلق ماجرای کربلا دستور داد عبیدالله به میزان صددرصد بر پاداش و هدایای مردم کوفه بیفزاید و با همین عطایای یزید بود که عبیدالله دو کاخ سرخ و سفید ساخت تا زمستانها در قصر حمراء و تابستان را در قصر بیضا بگذرانند. به هر حال هیچ گونه آثاری از ندامت و (صفحه ۱۶۰) تغییر رویه در زندگی خفت بار او ثبت نشده است. (۱) در این خطبه شش علت برای برتری ذکر شده است اما در نقل کامل بهایی، خصلت هفتم را حضرت مهدی ثبت

کرده‌اند. (نفس المهموم، ص ۴۵۰). (۲) در بیعت شجره شرکت کرد و از مهاجران مکه به مدینه بود. (۳) بحارالانوار، ج ۴۵ ص ۱۳۷، طبرسی. (الاحتجاج، ج ۲ ص ۱۳۲). (با قدری اختصار، در قول دیگری آمده است که امام سجاد (ع) در ادامه‌ی خطبه‌ی خود فرموده است: «انا ابن الحسين القتيل بكر بلا، انا ابن علي المرتضى، انا ابن محمد المصطفى، انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن خديجة الكبرى، انا ابن سدره المنتهى، انا ابن شجرة طوبى، انا ابن المرمل بالدماء، انا ابن من بكى عليه الجن فى الظلماء، انا ابن من ناح عليه الطيور فى الهواء.» نفس المهموم، ص ۴۵۱، الفتوح، ج ۳ ص ۱۵۴. (خوارزمی، مقتل الحسين، ج ۲ ص ۷۱ - ۶۹. (من فرزند حسین هستم که او را در کربلا کشتند، پسر علی مرتضی هستم. پسر محمد مصطفایم، من پسر فاطمه و خدیجه‌ام و... فرزند کسی هستم که در خون آغشته شد، فرزند کسی هستم که جنیان در ماتم او گریستند، من فرزند کسی هستم که پرندگان در عزایش شیون کردند. (۴) معاویه به یزید گفته بود که آنان را همچون دو چشم خویش و از خواص خود قرار ده. (اخبار الطوال، ص ۲۷۴). (۵) حیاة الامام زین العابدین، ص ۱۷۹. (۶) تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۳. (۷) معجم البلدان، ج ۴ ص ۹۳.

### درخواست امام زین العابدین

درخواست امام زین العابدین یزید که حضور اهل بیت پیامبر را برای حکومت خود خطری بزرگ می‌دانست مترصد بود تا در فرصتی مناسب آنها را به جایی غیر از شام اعزام کند که این فرصت با طرح سه درخواست از سوی امام زین العابدین (ع) به دست آمد. امام فرمود: «اول آنکه یک بار دیگر می‌خواهم رخسار پدرم را ببینم. دوم آنکه دستور دهی هرچه از ما به غارت برده‌اند بازگردانند. سوم آنکه اگر تصمیمی به قتل من گرفته‌ای فردی مورد اعتماد را با این زنان همراه کن تا آنها را به حرم پیامبر (ص) بازگردانند.» یزید پاسخ داد، خواسته‌ی اول تو هرگز برآورده نخواهد شد. درخواست دوم را به چندین برابر جبران می‌کنم و در مورد سوم جز تو کسی همراه زنان نخواهد بود. امام فرمود: «اموال را نمی‌خواهیم و بر تو ارزانی باد، آنچه از ما غارت شده است بازگردان زیرا در میان آنها مقنعه، گردنبند و پیراهن مادرمان فاطمه (س) قرار دارد.» یزید فرمان داد آنها را بازگردانند و دویست دینار نیز به آنها افزود و اسیران اهل بیت را به سوی مدینه باز گرداند. امام آن دینارها را به مستمندان شام بخشید. (۱) هنگام حرکت، یزید، (صفحه ۱۶۱) مقداری وسایل را به همراه کاروان فرستاد و به ام کلثوم گفت: اینها در قبال مصایبی است که بر شما وارد شد. ام کلثون فریاد زد: «چه تو بی‌حیا و بی‌شرمی! برادرم حسین (ع) و اهل بیت او را کشته‌ای و به ما مال و منال می‌دهی؟! هرگز این اموال را نمی‌پذیریم.» (۲). (۱) الملهوف، ص ۸۲، زخار، قمقام، ص ۵۷۹، با اندکی اختلاف. (۲) بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۹۷.

### حرکت از شام

حرکت از شام پس از هفت روز حضور تلخ و جانکاه، نعمان بن بشیر (۱)، به فرمان یزید، وسایل سفر اهل بیت را فراهم، و آنان را همراه با فردی امین به سوی مدینه روانه کرد. (۲) در مسیر راه هر جا که کاروان فرود می‌آمد آن مأموران از خاندان رسالت فاصله می‌گرفتند و تا رسیدن به مدینه این روش ادامه داشت. (۳) از دوردست بناهای مدینه نمایان شد. ام کلثوم نظم کاروان را به هم ریخت، کلام آتشین دختر علی که از سینه‌ی سوخته‌اش برمی‌آمد بار دیگر داغها را تازه کرد: «ای مدینه‌ی جد ما، ما را به خود راه مده که ما با اندوه و حسرت بازگشتیم. با همه‌ی خویشاوندان از تو رفتیم، اکنون که بازگشته ایم نه مردان و نه کودکانی با ماست، وقتی می‌رفتیم جمع ما کامل بود و اکنون برهنه و غارت شده‌ایم. در ظاهر در امان خدا بودیم و اکنون که بازگشته‌ایم برستم (صفحه ۱۶۲) ستمگران و شکستن پیمانشان بی‌مناکیم. مولای ما حسین مونس ما بود و چون آمدیم او را کربلا واگذاریم. ما هستیم که سرگردان و بی‌سرپرست شده‌ایم. ما هستیم که بر برادر خود نوحه‌گری کردیم، ما هستیم که بر شتران حمل شدیم. ما دختران

یاسین و طاها هستیم که در سوگ پدر خود گریانیم و...» اشک دیدگان پوشانده بود و مصیبت‌های بزرگ جانهای پاک را می‌آزرد. خارج از مدینه خیمه را بر پا کردند، و بشیربن جذلم مأموریت یافت تا خبر بازگشت کاروان حسینی را به اهالی مدینه ابلاغ کند. او به مدینه رفت و در مقابل مسجد نبوی فریاد حزن آلودی بلند کرد و در حالی که مانند باران بهار می‌گریست گفت: یا اهل یثرب لا مقام لکم بها قتل الحسین و ادمعی مدرار الجسم منه بکربلا مضرج والرأس منه علی القناه یدار «ای مردم یثرب، دیگر مدینه جای ماندن نیست که حسین کشته شد. دیدگان پیوسته بر او گریان باد، پیکرش در کربلا آغشته به خون است و سر منورش را بر روی نیزه‌ها می‌گردانند.» (۴). مردم پریشان و نابارو اطراف بشیر را احاطه کردند. چون شیون مردم را دید گفت: علی بن الحسین با زینب و دختران علی و خواهرانش در نزدیکی مدینه خمیه زده‌اند و من مأموریت داشتم تا شما را از آنان آگاه سازم. (صفحه ۱۶۳)

(۱) سلف عبیدالله بن زیاد کوفه بود که پس از هلاکت یزید مردم را به بیعت با عبدالله بن زبیر دعوت کرد. الاستیعاب، ج ۴ ص ۱۴۹۶. (۲) زخار، مقام، ص ۵۷۹. (۳) وقعه الطف، ص ۳۷۲. (۴) معالم المدرستین، ج ۳ ص ۱۶۹، مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۴ و اعیان الشیعه، ص ۱ ص ۶۱۷.

### خطبه‌ی امام سجاد

خطبه‌ی امام سجاد مردم دسته دسته به حرکت درآمدند. در مدینه هیچ زنی باقی نماند و تمامی مردم گریان کنان و بر سر زنان شهر را وا گذاشتند تا کاروان حسین را دریابند. در کنار خمیه‌ها غوغا بود، امام در مقابل خیمه‌ها ایستاده بود و می‌گریست. برایش منبری تدارک دیدند و او مغموم و پریشان بر آن قرار گرفت و در میان شیون اهالی مدینه فرمود: «حمد و سپاس خداوندی را شایسته است که پروردگار عالمیان و مالک روز رستاخیز و آفریننده‌ی همه‌ی بندگان است. خداوند بلند مرتبه‌ای که مقامش آن قدر رفیع است که گویا در بلندترین مرتبه‌ی آسمانها قرار گرفته و آن قدر به انسان نزدیک است که حتی زمزمه‌ها را می‌شنود. او را بر بزرگی کارها و گرانی مصیبت‌ها و حوادث ناگوار و بلاهای جانسوز و مصایب شدید و بنیان سوز سپاسگزارم. ای مردم، خداوند تعالی که ستایش برای اوست ما را به مصیبت‌های بزرگ آزمود و شکافی بزرگ در اسلام پدید آمد. ابا عبدالله الحسین و عترت او کشته شدند. پرده نشینان حرم و کودکانش را اسیر کردند و سر مبارک او را در شهرها بر نیزه گرداندند. این مصیبتی است که همانند ندارد. ای مردم! کدام یک از مردانتان می‌تواند بعد از شهادت او شادی کند؟ و کدام دلی است که برای او محزون نباشد؟ کدام چشمی است که بتواند اشک خود را مانع شود و از ریختن باز دارد؟ هفت آسمان (۱) با تمامی بنایش در شهادت او گریستند، دریاها با امواجشان و آسمانها با ارکانشان، زمین از همه سویش، درختان با شاخسارانشان و ماهیان در لابه لای امواج دریا، فرشتگان مقرب و تمامی ساکنان آسمانها (صفحه ۱۶۴) بر او گریه کردند. ای مردم، کدامین قلب است که از کشته شدن او نشکافد؟ و کدامین دل است که برایش ناله نکند؟ و کدامین گوش است که بشنود چنین شکافی در بنای اسلام پدید آمده است و ناشنوا نشود؟ مردم! ما صلح کردیم در حالی که آواره شدیم و از خاندان و سرزمین خود دور افتادیم، گویی فرزندان ترک و کابل (بیگانه) بودیم؛ بدون گناه و جرم و یا اینکه ناپسندی مرتکب شده باشیم با ما چنین کردند (۲)، و این بجز تزویر نیست. به خدا سوگند اگر رسول خدا به جای آن همه سفارش به جنگ ما فرمان می‌داد بیش از این نمی‌توانستند انجام دهند!! انالله و انا الیه راجعون. چه مصیبت بزرگ و دردناک و دلخراشی؟ و چه اندوه تلخ و بنیان کنی؟ از خداوند پاداش این مصیبت را که بر ما رفته است خواهانم که او پیروز و انتقام گیرنده است.» (۳) با خاتمه یافتن سخنان امام، صوحان بن صعصعه بن صوحان از امام عذرخواهی کرد که به علت پاهای علیل و ناتوان نتوانسته است خاندان وحی را یاری کند. (۴) سپس مردم که بازماندگان کاروان عشق حسینی را چون نگینی در خود گرفته بودند با حزن و ماتمی بزرگ به مدینه وارد شدند. مقصد مسجد النبوی بود. مکانی پر از خاطرات شیرین. جایی که پیامبر چهره‌ی حسین (ع) را بوسه باران می‌کرد و او را در آغوش پرمهر خود می‌فشرد. مکانی که سیمای

رسول خدا با دیدن جمال حسین مانند گلی زیبا می شکفت. حال زینب حال دیگری بود. اشک رخساره‌ی ملکوتی دختر (صفحه ۱۶۵) فاطمه را پوشانده بود و چون دیدگان به قبر پیامبر افتاد صدای زینب بر همه جا طنین افکند: «یا جداه انی ناعیة الیک اخی حسین (ع)» «ای رسول خدا خبر کشته شدن حسین را آورده‌ایم.» (۵) آنگاه علی بن الحسین صورت خود را بر قبر رسول خدا نهاد و گریست. (۶). صدای دختر امام حسین (ع) جان مردم را به آتش کشید. او گفت: «ای رسول خدا، یزید با چوبدستی خود بر چهره‌ی حسین (ع) می‌زد.» ماجرای ام البنین مادر فرزندان علی (ع) حکایت عجیبی است. او آن قدر حزین و غمگنانه سوگواری می‌کرد که حتی دل سنگ مروان بن حکم را نیز به درد می‌آورد. (۷) او مرثیه خوانی می‌کرد و زنان مدینه با او هم ناله می‌شدند. نجوایش شنیدنی است: ای کسی که عباس را دیدی که بر گروه دشمنان حمله ور می‌شد و در پی او فرزندان حیدر که هر کدام مانند شیری قوی بودند. به من خبر داده‌اند که سر فرزندم را مجروح کرده دستهایش را بریده‌اند. وای من! بر سرش عمود کوبیدند. اگر شمشیر در دست داشت هرگز کسی به او نزدیک نمی‌شد. دیگر مرا به نام مادر پسران صدا نزنید... رگهای قلبم پاره شد، من و هر کس در زیر این آسمان سبز است فدای حسین باد. مرا از حسین آگاه کنید! سرنوشت رباب نیز بسیار شگفت آور است: او الهی اندوه بود. در عزای حسین، آن قدر از آسمان دیدگان اشک بارید که دیگر اشکی برایش نماند. (۸). (صفحه ۱۶۶) ابن اثیر می‌گوید: تا یک سال همچنان گریست و جز سقف آسمان در زیر هیچ سقفی نشست تا از شدت اندوه جان سپرد و بعضی نیز گفته‌اند یک سال در کنار قبر امام نشست تا از غم بزرگ حسین جان داد. (۹). (صفحه ۱۶۷) (۱) «و بنینا فوقکم سبعا شدادا.» تفسیر المیزان، ج ۲۰ ص ۱۶۳. (۲) الملهوف، ص ۸۴ لواعج الاشجان، ص ۴۶۴ - ۴۶۱، معالم المدرستین ج ۳، ص ۱۷۰ - ۱۶۹ و بحارالانوار، ج ۴۵، ص ۱۴۸. (۳) الملهوف، ص ۸۴ و الدمعة الساکبة، ج ۵ ص ۴۲۷. (۴) الملهوف، ص ۸۵. (۵) زینب الکبری، ص ۱۵۶، مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۶. (۶) الدمعة الساکبة، ج ۵، ص ۱۶۲. (۷) حیاة الامام الحسین، ج ۳ ص ۴۳۰. (۸) مقرر، مقتل الحسین، ص ۳۷۶. (۹) انب اثیر، کامل، ج ۴ ص ۸۸.

## اربعین

اربعین در مورد اربعین و بازگشت خاندان پیامبر به کربلا- در میان مورخان اختلاف وجود دارد. بسیاری از آنها در کتابهای خود هیچ گونه اشاره‌ای به آمدن بازماندگان کاروان حسین به کربلا نداشته‌اند که از جمله آنها می‌توان به ابن اثیر، طبرسی، بلاذری، نویری، ابن حجر، ابن اعثم کوفی اشاره کرد و گروهی نیز به عزاداری اهل بیت در کربلا- اشاره کرده و یا پرداخته‌اند، مانند: ابی مخنف، ابن نمالی، جعفر النقدی، محسن الامین، سید بن طاووس. در مجموع در مورد اربعین چهار احتمال وجود دارد: ۱. در سال ۶۱ پس از مراجعت از شام، اهل بیت امام حسین (ع) در روز بیستم صفر به کربلا وارد شدند و به سوگواری پرداختند. ۲. اهل بیت پیامبر در روز بیستم ماه صفر سال ۶۱، قبل از رفتن به شام از کربلا عبور کردند و بر مزار شهدا به عزاداری پرداختند. (۱) این احتمال بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. (صفحه ۱۶۸) ۳. اهل بیت رسول خدا در سال ۶۲ یک سال بعد از واقعه‌ی کربلا در بیستم ماه صفر به کربلا آمده باشند. ۴. اهل بیت پیامبر بعد از بازگشت به مدینه به کربلا رفته باشند که در این صورت تعیین روز اربعین به عنوان روز رسیدن آنها به کربلا- منتفی است، اما آنچه مسلم است خاندان رسالت به زیارت قبور شهدای بزرگ کربلا رفتند و تا سه روز به عزاداری پرداختند و به قول سیدبن طاووس ماتمهای جگر خراش بر پا داشتند. (۲) هنوز هم می‌توان صدای سکینه را از کنار قبر پدر شنید که می‌گفت: الا- یا کربلا نودعک جسمای کفن و لاغسل دفینا الا یا کربلا نودعک روحا لا حمد و الوصی مع الامینا «ای کربلا، بدنی را در تو به ودیعه گذاشته‌ایم که بدون غسل و کفن مدفون شد. ای کربلا، کسی را به یادگار در تو قرار دادیم که روح احمد (ص) و وصی اوست.» همچنین آمده است چون کاروان به کربلا رسید جابر بن عبدالله انصاری (۳). را دیدند که با تعدادی از بنی‌هاشم برای زیارت شهدا به کربلا آمده است. چون یکدیگر را ملاقات کردند بشدت گریستند و زنان روستاهای مجاور نیز به

آنها پیوستند. (۴) آنگاه زینب کبری در حالی که زنان اطرافش را گرفته بودند با صوتی حزین که جانها را می‌گذاخت به امام سلام داد: ( صفحه ۱۶۹) السلام علیک ایته‌ها الارواح التي حلت بفناء الحسين و اناخت برحله اشهد انکم أقمتم الصلوٰة و آتیتم الزکوٰة و امرتم بالمعروف و نهیتم عن المنکر و جاهدتم الملحدين و عبدتم الله حتی اتاکم الیقین فرصت و کلام ما به پایان رسید و قصدمان این بود که به مهر و ارادتش بیاویزیم که حسین زنده‌ی همه‌ی روزگاران است و عاشورا انگیزه‌ی بقا و حیات بندگان، و حزن بزرگ آل محمد (ص) از واقعه‌ی جانسوز عاشورا، عزای بی‌پایان همه‌ی آزادگان و حماسه‌ی بیکران کربلا نیاز بشریت در همه جا و همیشه‌ی آفرینش است. انسانیت، شرف، آزادی، ایثار و جوانمردی بدون حسین هرگز به معنا نمی‌نشیند که او نه تنها خون خداست که رکن راه و باعث مهر و گل سرسبد آفرینش پروردگار است. اسلام علیک یا ابا عبدالله و علی الارواح التي حلت بفنائک علیک منی سلام الله ابدًا ما بقیة و بقی اللیل و النهار و لاجعله الله اخر العهد منی لزیارتکم السلام علی الحسین و علی بن الحسین و علی اولاد الحسین و علی اصحاب الحسین (۱) ناسخ التواریخ، احوالات امام حسین، ج ۳ ص ۱۷۶. (۲) الملهوف، ص ۸۲. (۳) از صحابه‌ی رسول خدا بود که در هیجده غزوه جنگیده و در صفین نیز از یاران علی (ع) بود. وی در سالهای پایانی عمر نابینا شد. (الاستیعاب، ج ۱ ص ۲۱۹). (۴) الملهوف، ص ۸۲.